

# پویایی سرمایه‌داری

فرناند برودل

ترجمه‌ی:  
مهران پاینده  
عباس خداقلی  
ناصر کفائی



## پویایی سرمایه‌داری

# پویایی سرمایه‌داری

فرناند برودل

ترجمه‌ی

مهران پاینده، عباس خداقلی و ناصر کفائی



|                     |  |
|---------------------|--|
| سرشناسه             | : برودل، فرنان، ۱۹۰۳-۱۹۸۵ م.   |
| عنوان و نام پدیدآور | : پویایی سرمایه‌داری/فرنان برودل/ترجمه مهران پاینده، عباس خداحلی، ناصر کفایی |
| مشخصات نشر          | : کتاب آمه: تهران، ۱۳۸۸.   |
| مشخصات ظاهری        | : ۱۲۰ ص: مصور.   |
| شابک                | : ۹۷۸-۶۰۰-۹۱۴۳۳-۷-۵  |
| وضعیت فهرست‌نویسی   | : فیبا.  |
| یادداشت             | : عنوان اصلی: La dynamique du capitalisme.                                   |
| یادداشت             | : کتابنامه به صورت زیر نویس.   |
| موضوع               | : تاریخ اقتصادی.   |
| موضوع               | : سرمایه‌داری  |
| شناسه افزوده        | : پاینده، مهران، ۱۳۲۲ - ، مترجم  |
| شناسه افزوده        | : خداحلی، عباس، مترجم  |
| شناسه افزوده        | : کفایی، ناصر، مترجم   |
| رده‌بندی کنگره      | : ۱۳۸۸ پ۹/ب/۴ HC۵۱.  |
| رده‌بندی دیویی      | : ۳۳۰/۹  |
| شماره کتابشناسی ملی | : ۱۶۶۶۸۱۴  |

این کتاب ترجمه‌ای است از:

La dynamique du capitalisme; 1985 Les Edition Arthaud, Paris  
 Afterthought on Material Civilization and Capitalism; 1977 The John Hopkins University Press; Baltimor, London  
 Die Dynamik des Kapitalismus; 1997 Klett-Cotta; Stuttgart



کتاب آمه

## پویایی سرمایه‌داری

نویسنده: فرناند برودل

مترجمان: مهران پاینده، عباس خداحلی، ناصر کفایی

طراح جلد: ابراهیم حقیقی

چاپ اول: زمستان ۱۳۸۸

شماره‌ی نشر: ۹

شمارگان: ۱۱۰۰ نسخه

لیتوگرافی طالس رایانه - چاپ آزاده - صحافی بهمن

تلفن دفتر انتشارات: ۶۶۹۳۹۲۴۵ - تلفن پخش ۶۶۴۸۳۰۷۴

آدرس: تهران - بلوار کشاورز - بین کارگر و جمالی‌زاده پلاک ۳۳۸

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۱۴۳۳-۷-۵

کلیه‌ی حقوق محفوظ است

بها: ۲۵۰۰ تومان

## فهرست مطالب

|    |  |
|----|--|
| ۷  | پیشگفتار.....                            |
| ۱۵ | فصل اول: زندگی مادی و زندگی اقتصادی..... |
| ۴۷ | فصل دوم: مکانیسم مبادله.....             |
| ۸۳ | فصل سوم: زمان‌مند بودن جهان.....         |

## فهرست تصاویر

- صفحه‌ی ۲۶؛ صرف غذا، شخم پاییزی، بریدن کتان؛ کنده‌کاری روی چوب؛ پتروس دو کرسنتیس Petrus Crescentiis، فرانکفورت ۱۵۲۸
- صفحه‌ی ۳۰؛ کارگاه خیاطی؛ یوبست آمن Jobst Ammen؛ ۱۵۶۸
- صفحه‌ی ۴۱؛ بازار فلورانس؛ کنده‌کاری روی چوب؛ کتتراستودی کورنهلوال Contrastodi Cornevale؛ فلورانس
- صفحه‌ی ۵۷؛ ورودی یک بانک؛ کنده‌کاری روی چوب؛ از IL Libro di Mercantie، فلورانس
- صفحه‌ی ۶۲؛ طوفان در زیر برج آرکادیوس Arcadius؛ بازار آورت Avert-Pazari
- صفحه‌ی ۷۵؛ صفحه‌ی اول Nieuwwe instructie endebewijs der lööffelijcker Consten des Rekenboecks؛ آنتورپن
- صفحه‌ی ۹۴؛ ونیز؛ کنده‌کاری روی چوب؛ ۱۴۹۳؛ نورنبرگ
- صفحه‌ی ۱۰۰؛ «جزیره‌ی آمبورنیا» The Isle Of Ambornia
- صفحه‌ی ۱۰۸؛ ورودی «بورس سلطنتی»؛ ونسلاوس هولار Wenseclaus Hollar، لندن ۱۶۴۴

## پیش‌گفتار

پویایی سرمایه‌داری در بر گیرنده‌ی سه سخنرانی فرناند برودل است که آوریل سال ۱۹۷۶ در دانشگاه جان هاپکینز در بالتیمور ایراد کرد. برودل طی این سه سخنرانی نتیجه‌ی تحقیقات ۲۰ ساله‌ی خود را درباره‌ی تاریخ اروپا از قرن ۱۴ تا ۱۸ و چگونگی پیدایش سرمایه‌داری در جهان، و تأثیر متقابل بخش‌های مختلف جهان بر هم را ارائه داد. این سخنرانی‌ها اولین بار در سال ۱۹۷۷ با ترجمه‌ای از پاتریشیا م. رانوم<sup>۱</sup> تحت عنوان *اندیشه‌هایی درباره‌ی تمدن مادی و سرمایه‌داری*<sup>۲</sup> چاپ شد، در سال ۱۹۸۵ دست‌نویس اصلی فرانسه تحت عنوان *پویایی سرمایه‌داری*<sup>۳</sup> منتشر شد و ترجمه‌ی آلمانی منطبق با متن فرانسوی در سال ۱۹۸۶.

هریک از این سخنرانی‌ها خلاصه و معرفی یک جلد از سه جلد کتاب *قطر وی* است. هنگام ایراد این سخنرانی‌ها تنها جلد اول آن در سال ۱۹۶۷ منتشر شده بود.<sup>۴</sup> متن کامل سه جلدی این کتاب در سال ۱۹۷۹ با عنوان *تمدن مادی، اقتصاد و سرمایه‌داری قرون ۱۴ تا ۱۸* در فرانسه منتشر شد.<sup>۵</sup> این کتاب یکی از کتاب‌های مرجع در

---

<sup>۱</sup> Patricia M. Ranum

<sup>۲</sup> *Afterthoughts on Material Civilization and Capitalism.*

<sup>۳</sup> *La dynamique du capitalisme.*

<sup>۴</sup> *Le Possible et l'Impossible: les hommes face à leur vie quotidienne.*

<sup>۵</sup> *Civilisation matérielle, économie et capitalisme. XVe-XVIIIe siècle.* Paris,

مورد تاریخ اروپا، شکل مشخص کاربرد نظرات مکتب آنال و به‌خصوص برودل در بررسی تاریخ و ویژگی‌های پیدایش سرمایه‌داری است. مکتب آنال را مارک بلوخ<sup>۱</sup> و لوسین فبر<sup>۲</sup> که هر دو در دانشگاه استراسبورگ صاحب کرسی بودند با انتشار «سالنامه‌ی تاریخ اقتصادی و اجتماعی»<sup>۳</sup> در سال ۱۹۲۹ پایه‌گذاری کردند. این نشریه در سال ۱۹۴۶ سالنامه. اقتصاد، اجتماع، تمدن<sup>۴</sup> نامیده شد و در سال ۱۹۹۴ سالنامه. تاریخ، علوم اجتماعی<sup>۵</sup>. این مکتب تاریخ‌نگاری یکی از تأثیر گذارترین مکتب‌های تاریخی بر فلسفه‌ی تاریخ، و فهم تاریخ در قرن بیستم بود. بعد از قتل بلوخ به دست فاشیست‌ها در سال ۱۹۴۴ و مرگ فبر در سال ۱۹۵۶، برودل تا هنگام مرگش

1979.

۱. Marc Bloch (۶ ژوئیه ۱۸۸۶ لیون - ۱۶ ژوئن ۱۹۴۴ Saint-Didier-de-Formans حوالی لیون). بلوخ در ۶ ژوئیه ۱۸۸۶ در لیون متولد شد تحصیلات خود را در پاریس، برلن و لایپزیک به پایان رساند. از سال ۱۹۱۹ به‌عنوان استادیار و از سال ۱۹۲۱ به‌عنوان پرفسور در دانشگاه استراسبورگ به تدریس پرداخت. در سال ۱۹۲۹ به‌همراه فبر نشریه‌ی «سالنامه‌ی تاریخ اقتصادی و اجتماعی» را بنیان نهاد. از سال ۱۹۳۷ در دانشگاه سوربن به تدریس تاریخ اقتصاد پرداخت. به‌دنبال اشغال فرانسه به دست آلمان نازی در کلرموند و مونپلیه - در منطقه‌ی اشغال نشده- به‌عنوان استادیار به تدریس پرداخت. پس از اشغال این مناطق به نیروهای مقاومت فرانسه پیوست. در آوریل ۱۹۴۴ به دست نیروهای آلمان دستگیر شد. در پی مدتی شکنجه در ۱۶ ژوئن ۱۹۴۴ در نزدیکی لیون اعدام شد.

۲. Lucien Febvre (ت. ۲۲ ژوئیه ۱۸۷۸ نانسی Nancy - م. ۱۱ سپتامبر ۱۹۵۶ سن آمور Saint-Amour). در سال ۱۹۱۱ در رشته‌ی تاریخ دکترا گرفت. از سال ۱۹۱۹ در استراسبورگ به تدریس تاریخ پرداخت. در سال ۱۹۲۹ همراه بلوخ مکتب آنال را پایه‌گذاری کرد. در سال ۱۹۳۳ استاد کلژ دو فرانس شد. در سال ۱۹۵۶ در پاریس درگذشت.

<sup>3</sup> Annales. d'histoire économique et sociale

<sup>4</sup> Annales. Economies, sociétés, civilisations

<sup>5</sup> Annales. Histoire, Sciences Sociales



شاخص‌ترین نماینده‌ی دومین نسل مکتب آنال بود.  
از نویسندگان مکتب آنال تا کنون کتاب ارزشمند *جامعه‌ی فئودالی*  
اثر مارک بلوخ به فارسی ترجمه شده است.<sup>۱</sup>

\*

فرناند برودل در ۲۴ اگوست سال ۱۹۰۲ در لورن<sup>۲</sup> در ایالت موز<sup>۳</sup> در شمال شرقی فرانسه در خانواده‌ای با اعقاب دهقانی متولد شد. از کودکی بیمار بود به این جهت مدتی طولانی همراه با خانواده‌ی مادر بزرگ پدریش در روستا گذراند. خانواده‌ی او در سال ۱۹۰۸ به پاریس نقل مکان کرد. پدرش در آن جا معلم ریاضی شد. برودل پس از پایان دوره‌ی دبیرستان در دانشگاه سوربن تاریخ اجتماعی و اقتصاد خواند و زبان یونانی و لاتین. سپس ده سال تا سال ۱۹۳۲ در الجزیره مستعمره‌ی آن زمان فرانسه به تدریس تاریخ پرداخت. در همین دوره تصمیم گرفت وارد کار دانشگاهی شود. برای این منظور باید پایان‌نامه‌ی دکترایش را با کیفیتی آکادمیک می‌نوشت. برای این کار به تاریخ اسپانیا رو کرد و به تعمق در مورد تزه‌های تاریخ‌نگاری سنتی در باره‌ی اسپانیای زمان فیلیپ دوم (۱۵۵۹-۱۵۷۹) پرداخت. در این دوران طی مکاتباتی با لوسین فبر یک از دو بنیان‌گذار مکتب آنال آشنا شد و به شدت تحت تأثیر اندیشه‌های او قرار گرفت. فبر به او پیشنهاد کرد به تاریخ مدیترانه در دوران فیلیپ دوم بپردازد. در سال ۱۹۳۲ به پاریس بازگشت و یکی از آموزگاران موفق

۱. جامعه فئودالی - مارک بلوخ، ترجمه بهزادباشی؛ موسسه انتشارات آگاه، تهران ۱۳۶۳؛ چاپ اول، جلد اول ۵۰۴ ص - جلد دوم ۳۶۳.

<sup>۲</sup> Lorraine  
<sup>۳</sup> Meuse

رشته‌ی تاریخ بود. در سال ۱۹۳۳ با یکی از شاگردان سابق خود در الجزیره، ازدواج کرد. در سال ۱۹۳۵ پیشنهاد کار در دانشگاه سان پائولو که به کمک فرانسه ساخته می‌شد را پذیرفت و به برزیل رفت. در سال ۱۹۳۷ شغلی با درآمد کم‌تر در مرکز مطالعات در پاریس را پذیرفت. زمستان همان سال به اروپا بازگشت و تمام وقت خود را در آرشیوهای تجاری و دولتی به نسخه‌برداری — عکس‌برداری و فتوکپی — از اسناد مربوط به قرن ۱۵ تا قرن ۱۸ گذراند. در همین سال در سفری به برزیل برای اولین بار با فبر ملاقات کرد؛ این آشنایی به دوستی عمیقی تبدیل شد.

در جریان جنگ، برودل در ارتش ثبت نام کرد اما با شکست فرانسه در سال ۱۹۴۰ دستگیر و به اردوگاه‌های آلمان فرستاده شد. در این دوران به کمک حافظه و چند کتابی که همراه داشت چند جزوه‌ی درسی برای شاگردانش نوشت. در سال ۱۹۴۲ بعد از انتقال از بازداشتگاهی در ماینس به بازداشتگاهی در نزدیک لوبک این کتاب‌هایش را گرفتند. در همین دوران است که تفکراتش را برای نوشتن کتابی در باره‌ی مدیترانه‌ی دوران فیلیپ دوم سامان داد. کتابی که شامل روزشمار و جزئیات تاریخی منطقی مدیترانه از شروع رونسانس تا قرن شانزدهم بود. هر دفترچه‌ای را که به پایان می‌رساند برای فبر می‌فرستاد، در پایان جنگ و با آزادی او دست‌نوشته‌ی اولیه‌ی کتاب تقریباً کامل شده بود. با راهنمایی انتقادی فبر این نوشته را در سال ۱۹۴۷ تکمیل کرد و در هزار صفحه به‌عنوان پایان‌نامه‌ی دکترایش به دانشگاه سوربن ارائه داد. با این پایان‌نامه برودل دکترایش را گرفت اما به‌عنوان استاد دانشگاه پاریس پذیرفته نشد. این کتاب با عنوان «مدیترانه و جهان مدیترانه در

دوران فیلیپ دوم<sup>۱</sup> در سال ۱۹۴۹ و با تجدید نظر و اضافات در ۱۹۶۶ منتشر شد. فرناند برودل در سال ۱۹۴۹ صاحب کرسی تاریخ تمدن در «کلژ دو فرانس» شد. پس از مرگ فبر، برودل سردبیر آنال شد و به جای استادش رئیس بخش ۶ مدرسه‌ی مطالعات عالی عملی<sup>۲</sup> در پاریس شد.

در سال ۱۹۶۲ یک کتاب تاریخ تمدن برای تدریس نوشت اما وزارت آموزش و پرورش فرانسه آن را نپذیرفت. مهم‌ترین کار او به‌جز مدیریتانه، کتاب معروف سه جلدی *تمدن مادی، اقتصاد و سرمایه‌داری قرن ۱۴-۱۸* است، تاریخ گسترده‌ی جهان پیش از انقلاب صنعتی. برودل در این کار نیز چون تمامی کارهای مهمش مسائل اقتصادی را با توضیح تأثیر وقایع اقتصادی بر زندگی روزمره‌ی مردم و با توجه بسیار به خوراکی‌ها، سبک‌ها، رسوم اجتماعی و... در هم آمیخت تا تصویری هر چه دقیق‌تر از زندگی مردم آن روزگار، و سیر به وجود آمدن سرمایه‌داری به دست دهد.

برودل معتقد بود علوم انسانی در رابطه با هم می‌توانند و باید تصویری با معنا از تاریخ انسان که بنیاد زندگی امروزی است به دست دهند؛ از این رو به‌سختی تلاش می‌کرد تا یک بخش یا ساختمان جداگانه در مدرسه‌ی مطالعات عالی عملی تدارک ببیند تا تمامی همکارانش بتوانند در آن جا باهم کار و تبادل نظر کنند، امری که در فهم تاریخ و رابطه‌ی علوم انسانی با یکدیگر برایش تعیین کننده بود. کاری را که در سال ۱۹۵۸ شروع کرده بود سرانجام در

<sup>1</sup> La Méditerranée et le monde méditerranéen à l'époque de Philippe II.

<sup>2</sup> VIe section de l'Ecole pratique des hautes études.

سال ۱۹۷۰ با گشایش خانه‌ی علوم انسانی با موفقیت به انجام رساند. آخرین کار بزرگ برودل هویت فرانسه<sup>۱</sup> بود که تا پیش از مرگش سه جلد آن را منتشر ساخت.

برودل در سال ۱۹۷۲ بازنشسته شد و در ۲۷ نوامبر سال ۱۹۸۵ در شاتوالون<sup>۲</sup> در کوت‌دازور<sup>۳</sup> وفات یافت.

### چند نکته در مورد کتاب حاضر:

ترجمه‌ی فارسی بر اساس چاپ‌های فرانسه، انگلیسی و آلمانی صورت گرفت. میان متن انگلیسی از یک طرف و متن فرانسه و آلمانی از طرف دیگر تفاوت‌هایی وجود دارد. این تفاوت‌ها (از جمله در فصل‌بندی) ناشی از این واقعیت است که متن اصلی به زبان فرانسه نوشته شده اما متن انگلیسی ترجمه‌ی سخنرانی‌ها است. متن آلمانی ترجمه‌ی متن فرانسه است. در این ترجمه متن فرانسه مرجع اصلی بود.

اصطلاح «اقتصاد جهانی» همان طور که خود برودل در همین سخنرانی‌ها گفته، واژه‌ای است که به تقلید از اصطلاحی آلمانی ساخته و دارای معنای متفاوت از «اقتصاد جهانی» به معنایی است که همه می‌شناسیم و خود برودل هم به کار برده است. در ترجمه‌ی این اصطلاح به انگلیسی آن را به صورت «اقتصاد — جهانی» ضبط کرده‌اند تا تفاوت آن با «اقتصاد جهانی» روشن باشد. در ترجمه فارسی برای آن که کاربرد متفاوت این اصطلاح در متن سبب اخلاف

<sup>۱</sup> L'Identité de la France, 3 Bde., Paris 1985-1986 (dt. Frankreich, 3 Bde.,

<sup>۲</sup> Châteauevallon

<sup>۳</sup> Côte d'Azur

در فهم موضوع نشود از واژه‌ی «جهان اقتصادی» استفاده شد. متن فرانسه فاقد زیرنویس است چون نویسنده منابع خود را به‌طور مشروح در کتاب اصلی به دست داده است. زیر نویس‌های متن‌های انگلیسی و آلمانی با ذکر مأخذ به دست داده شده‌اند و در بعضی موارد که لازم می‌نمود توضیحی برای بعضی از اصطلاحات و واژه‌ها در زیرنویس آمده است.

صفحه‌آرایی کتاب منطبق با چاپ انگلیسی است و تصاویر هم از همین چاپ گرفته شده‌اند.

تا کنون از برودل کتاب *بازنگری در تمدن مادی و سرمایه‌داری* به فارسی ترجمه شده است. فصل اول کتاب حاضر راجع به وی و سه فصل بعدی سه مقاله از اوست.



## فصل اول

### زندگی مادی و زندگی اقتصادی



کار طولانی و بلندپروازانه در باره‌ی «تمدن مادی و اقتصاد سرمایه‌داری» را من سال‌ها قبل یعنی در اوایل دهه‌ی ۱۹۵۰ آغاز کردم. این موضوع را آن زمان لوسین فبر<sup>۱</sup> به من پیشنهاد یا بهتر بگوییم به‌نحوی دوستانه تحمیل کرد. فبر در آن زمان به انتشار یک سلسله کار در مورد تاریخ عمومی تحت عنوان *سرنوشت جهان*<sup>۲</sup> دست زده بود؛ این وظیفه‌ی مشکل پس از مرگ او در سال ۱۹۵۶ به من سپرده شد. لوسین فبر تصمیم داشت کتابی با عنوان *اندیشه و اعتقادات غرب از قرن ۱۵ تا ۱۸*<sup>۳</sup> بنویسد که همراه و مکمل کتاب من باشد، ولی متأسفانه این اثر هرگز منتشر نشد. بدین ترتیب کتاب من برای

---

<sup>۱</sup> Lucien Febver

<sup>۲</sup> *Destin du Monde*

<sup>۳</sup> *Pensées et croyance d'Occident, du XVe au XVIIIe siècle.*

همیشه فاقد این مکمل ماند.

با آن که موضوع این کتاب عمدتاً محدوده‌ی تاریخ اقتصاد است مرا در برابر مشکلات بزرگی قرار داد. انبوه عظیمی سند وجود داشت که می‌باید بررسی می‌شدند. بررسی این اسناد تضادهایی ایجاد می‌کرد، و مداوماً مشکلاتی سر برمی‌آوردند، چراکه تاریخ‌نگاری امری بی‌پایان و در تکامل مداوم است و کم‌وبیش مجبور است علوم انسانی دیگر را (هرچند به آرامی) در خود جذب کند. چراکه اقتصاد به خودی خود وجود ندارد. این تاریخ‌نگاری، مداوماً از نو متولد می‌شود و سال به سال تغییر می‌یابد؛ و ما تاریخ‌نگاران باید در پی آن بشتابیم؛ و خود را با خواست‌ها و ضرورت‌های دائماً در تغییرش هماهنگ کنیم و عادات خود را چه خوب و چه بد در کارمان کنار بگذاریم. من با شغف زیاد پی‌ندای سیرنه‌ها<sup>۱</sup> رفتم. و این چنین سال‌ها گذشت و من در تردید رسیدن به مقصد. بدین گونه ۲۵ سال در کار تاریخ مدیترانه وقت گذاشتم و تقریباً بیست سال در کار نوشتن «تمدن مادی». بی‌شک زمانی بس طولانی.

## ۱

تاریخ اقتصادی که هنوز در حال شکل‌گیری است درگیر

---

۱. Sirene چند الهه (زن‌پرنده و بعدها زن‌سماهی) در اساطیر یونان که با آوای سحرانگیز خود سرنشینان کشتی‌های در حال گذر را به سوی خود جذب می‌کردند و آنان را می‌کشند.



پیش‌داوری‌ها است، چه هنوز شکل اصیل تاریخ نیست. تاریخ اصیل کشتی‌یی است که لوسین فبر در حال ساختن آن بود.<sup>۱</sup> نه از [میراث] یاکوب فوگل<sup>۲</sup> بلکه از مارتین لوتر<sup>۳</sup> و فرانسوا رابله<sup>۴</sup>. اصیل یا ناصیل یا کم‌تراز تاریخ‌های دیگر اصیل، تاریخ اقتصاد به هر صورت در بر گیرنده‌ی تمام مشکلات ذاتی حرفه‌ی تاریخ‌نگاری است: تاریخ اقتصاد همان تاریخ انسان است که از زاویه‌ای ویژه دیده شود. هم تاریخ کسانی است که نقشی بزرگ ایفا کرده‌اند — همچون ژاک کور<sup>۵</sup>، ژان لاو<sup>۶</sup> — و هم تاریخ وقایع بزرگ [کوتاه‌مدت] و در عین حال تاریخ میان‌مدت و بحران‌ها، و بالاخره تاریخی سراسری و ساختاری [بلند مدت] که به تدریج و در طولانی‌مدت متحول می‌گردد. در واقع مشکل اساسی ما این‌جاست؛ وقتی سر و کار ما با چهار قرن و همه‌ی دنیا است، چطور می‌توان تمامی فاکت‌ها و توضیحات را سامان داد؟ باید دست به انتخاب زد. و من مطالعه‌ی

۱. رجوع شود به:

Lucien Febver: *Un destin: Martin luther*. Paris, 1928

Lucien Febver: *Le problème de l'incroyance au XVI<sup>e</sup> siècle. La religion de Rabelias*. Paris 1942

۲. Jakob Fugger (ت. ۶ مارس ۱۴۵۹ اگسبورگ Augsburg) - م. ۳۰ دسامبر ۱۵۲۵

اگسبورگ) معروف به ژاک فوگر ثروتمند و بزرگ‌ترین تاجر و بانکدار عصر خود در اروپا.

۳. Martin Luther (ت. ۱۱ اکتبر ۱۴۸۳ آیس‌لین Eisleben) - م. ۲ فوریه‌ی ۱۵۴۶ آیس‌لین) بنیان‌گذار پروتستانیسیم.

۴. François Rabelais (ت. حدود ۱۴۹۳ و شاید ۱۴۸۳ شینون Chinon) - م. ۹ آوریل ۱۵۵۳ پاریس) نویسنده، پزشک و فیلسوف فرانسوی.

۵. Jacques Cœur (ت. ۱۳۹۵ بورژه) - م. ۲۵ نوامبر ۱۴۵۶ شیو Chios) تاجر فرانسوی و قرض‌دهنده به شارل هفتم.

۶. John Law (ت. ۱۶ آوریل ۱۶۷۱ ادنبرگ Edinburgh) - م. ۲۱ مارس ۱۷۲۹ (نیز) اقتصاددان و بانکدار اسکاتلندی.

تعادل‌ها و عدم تعادل‌های ژرف و درازمدت را برگزیدیم. به نظر من ویژگی بنیادین اقتصاد پیش‌سرمایه‌داری همزیستی بین انعطاف—ناپذیری، عدم تحرک و حرکت آرام که مشخصه‌ی یک اقتصاد هنوز ابتدایی است با جنبش‌های — هرچند محدود ولی پویا و قدرتمند — که مشخصه‌ی رشد مدرن هستند. از سویی دهقانانی که در روستاهای تقریباً خودکفا و خودبسنده زندگی می‌کردند و از سوی دیگر اقتصاد بازار و سرمایه‌داری گسترش‌یابنده که همه جا راه می‌یافت و جهانی که ما امروز در آن زندگی می‌کنیم را خلق می‌کرد و در عین حال شکل می‌داد. به عبارت دیگر، حداقل دو دنیای متفاوت، دو شیوه‌ی زندگی از هم بیگانه، و هر یک در کلیت خود قابل تحلیل از برای دیگری.

سر آن داشتم تا از عدم تحرک‌ها شروع کنم؛ یعنی در نگاه اول از تاریخی تیره و مبهمی که ورای آگاهی روشن و شفاف انسان‌ها قرار دارد و انسان‌ها در این بازی، بیش از آن که نقش آفرین باشند نقش‌هایی که به عهده دارند را اجرا می‌کنند. در جلد اول کتابم سعی کردم این موضوع را تشریح کنم. چاپ اول این کتاب در سال ۱۹۶۷ تحت عنوان «ممکن و غیرممکن: انسان‌ها رو در روی زندگی روزمره»<sup>۱</sup> منتشر شد. اما بعداً این عنوان را به «ساختار روزمرگی»<sup>۲</sup> تغییر دادم.

اما عنوان کتاب چه اهمیتی دارد! موضوع کار روشن بود، هرچند معلوم شد مسیر چنین پژوهشی مملو از شک و غافل‌گیری و

<sup>۱</sup> Le Possible et l'Impossible: les hommes face à leur vie .

<sup>۲</sup> Les structures du quotidienne.

بدهمی است؛ چه، مفاهیم به کار گرفته شده در آن همچون ناآگاهی، روزمرگی، ساختارها، ژرفا و... اغلب به خودی خود مفاهیمی ناروشن هستند. در این جا سخن از ناآگاهی روانکاوانه نیست، هرچند که روی هم رفته به آن مربوط است. شاید نوعی ناآگاهی جمعی که بیان آن شدیداً ذهن کارل گوستاو یونگ<sup>۱</sup> را به خود مشغول کرده بود. به این موضوع مهم تقریباً همیشه همچون موضوعی حاشیه‌ای پرداخته شده و هنوز در انتظار مورخ خود است.

من خود را به معیارهای مشخصی محدود کردم. با روزمرگی شروع کردم، همان چیزی که زندگی انسان را تعیین می‌بخشد بدون آن که خود از آن آگاه باشد یعنی عادات، بهتر بگویم امور عادی، هزاران رفتار که خود به خود ظاهر می‌شوند و پایان می‌یابند بی آن که کسی در مورد آنها تصمیم گرفته باشد، چراکه ورای آگاهی ما قرار دارند. گمان می‌کنم بشریت تا خرخره در روزمرگی فرو رفته است. هزاران رفتار موروثی که از هر طرف بر هم انباشته و بارها و بارها تکرار شده‌اند، به ما کمک می‌کنند تا زندگی کنیم، ما را زندانی خود می‌سازند و در مورد زندگی ما تصمیم می‌گیرند. اینها عبارتند از محرک‌ها، کشش‌ها، الگوها، شکل‌ها و اجبارهای رفتاری که منشأ آنها اغلب در ژرفای تاریخ — ژرف‌تر از آن که بتوانیم حدس بزنیم — قرار دارند. گذشته‌یی عتیق اما همچنان زنده، گذشته‌یی هزاران ساله که تا به امروز جاری است همان طور که آمازون انبوه آب

---

۱. Carl Gustav Jung (ت. ۲۶ ژوئیه ۱۸۷۵ در کسویل Kesswil - م. ۶ ژوئن ۱۹۶۱

کوسناخ (Küsnach) روانشناس سوئیسی.

گل‌آلود را [از ژرفای قاره] به اقیانوس اطلس می‌ریزد.

من سعی کردم این همه را زیر عنوان «زندگی مادی» بیاورم؛ عنوانی ساده ولی مبهم؛ همچون کلماتِ حاوی مفاهیم گسترده. این فقط بخشی از زندگی فعال انسان است که نه تنها حیوانی عادت‌مند بلکه مبتکر نیز هست. باید تأکید کنم که من در آغاز این پژوهش چندان در صدد تعیین حدود یا مشخصات ویژه‌ی این زندگی که بیش‌تر بر انسان تحمیل می‌شود تا با عمل فعال او تعیین شود، نبوده‌ام؛ بلکه هدفم این بود تا این انبوه تاریخی معمولاً از نظر افتاده اما تجربه شده را ببینم، در آن غوطه‌زنم، با آن مانوس شوم و آن را بر دیگران هویدا سازم.

آن‌گاه و فقط آن‌گاه احتمالاً زمان بیرون آمدن از این غوطه‌زدن فرا می‌رسد. تأثیر عمیق و بی‌واسطه‌ی این غوطه‌زنی و ماهی‌گیری در زیر دریا این است که در می‌یابیم در آب‌های بسیار کهن بسر می‌بریم، در تاریخی حرکت می‌کنیم که به نوعی بی‌زمان است. شاید می‌توانستیم در دو، سه یا حتا ده قرن قبل در آن زندگی کرده باشیم و حتا امروز می‌توانیم — هرچند برای یک لحظه‌ی کوتاه — آن را با چشمان خود ببینیم. زندگی مادی آن‌گونه که من می‌فهمم همان چیزی است که انسان در جریان تاریخ آن را عمیقاً جزئی از وجود خود کرده است. این تجربیات و وابستگی‌های به گذشته آن چنان به ضروریات مادی زندگی روزمره انسان بدل شده‌اند که کسی به مشاهده‌ی دقیق آن‌ها نمی‌پردازد.

۲

این موضوع جلد اول کار من است. هدف این جلد بررسی مناطق ناشناخته است. عنوان هر فصل معرف همان فصل است و فهرست عنوان‌ها گویی برشماری نیروهای مبهم و ناشناخته‌ای است که بر زندگی مادی بشر تأثیر می‌گذارند و آن را و همراه با آن تمامی تاریخ بشری را به پیش می‌برند.

فصل اول: «تعداد انسان‌ها»<sup>۱</sup>، اجبار زیست‌شناختی به معنای واقعی کلمه آن‌طور که ژرژ لوفور<sup>۲</sup> می‌گفت «دگرگونی<sup>۳</sup> در بهار»، انسان را به سان سایر موجودات زنده به بازتولید خود وا می‌دارد. اما دگرگونی‌ها و عوامل تعیین‌کننده‌ی دیگری نیز وجود دارند. بشریت در حرکت جاوید خود بخش بزرگی از سرنوشت سایر موجودات زنده را تعیین می‌کند بدون آن که تک تک انسان‌ها از آن آگاه باشند. در زمان‌ها و در وضعیت‌های گوناگون جمعیت انسانی یا بیش از اندازه زیاد بود یا خیلی کم؛ مکانیسم‌های جمعیت‌شناختی گرایش به برقراری تعادل دارند اما تعادل به ندرت برقرار می‌شود. در اروپا از سال ۱۴۵۰ جمعیت به سرعت افزایش یافت؛ تلفات شدید قرن قبل، به‌ویژه بعد از شیوع طاعون سیاه می‌توانست و می‌بایست جبران می‌شد. این گرایش تا جزر بعدی ادامه یافت. این جزر و مدهای پیاپی که حداقل از نظر مورخان قوانین گرایش‌های درازمدت را آشکار می‌سازند تا قرن ۱۸ ادامه یافتند؛ تنها در قرن هجدهم مرز

۱. در متن انگلیسی و آلمانی «اهمیت عدد».

۲. Georges Iefebvre (ت. ۶ اگوست ۱۸۷۴ لیل - م. ۲۸ اگوست ۱۹۵۹ پاریس)

تاریخ‌دان فرانسوی متخصص انقلاب فرانسه.

<sup>3</sup> Tropism

گذرناپذیر افزایش جمعیت از یک حداکثر درهم شکست. از آن زمان به بعد افزایش جمعیت انسانی بدون هیچ وقفه و گرایش معکوسی ادامه یافته است.

آیا امکان دارد چنین گرایش معکوسی در آینده پدید آید؟ تا قرن ۱۸ رشد جمعیت تنها در یک حلقه‌ی کم‌وبیش بسته نوسان می‌کرد. افزایش جمعیت به محض تماس با این حلقه، خود را واپس می‌کشید و برگشت به عقب آغاز می‌شد. برای توضیح نحوه و علت برقراری تعادل دلیل کم نیست: کمبودها، قحطی‌ها، گرانی‌ها، بدی محصولات، سختی شرایط زندگی روزمره، جنگ‌ها و به‌ویژه یک سری بیماری‌های گوناگون. هرچند که این بیماری‌ها امروز نیز وجود دارند ولی در آن روزها همچون بلای آسمانی بودند: طاعون با شیوع پی‌درپی‌اش که تنها در قرن هجدهم از اروپا ریشه‌کن شد، تیفوس که به همراه سرمای زمستان ارتش ناپلئون را در قلب روسیه متوقف ساخت، حصبه و آبله که بومی شده بودند، سل که در آغاز در روستاها پیدا شد در قرن نوزدهم شهرها را فرا گرفت و به بیماری رماتیک به‌معنای واقعی کلمه بدل شد و بالاخره امراض مقاربتی مانند سیفلیس که بعد از کشف آمریکا دو باره جان گرفت یا دقیق‌تر بگویم به‌علت ترکیب انواع متفاوت میکروب‌ها به‌شکل انفجاری همه‌گیر شد؛ کمبود بهداشت و بالاخره آلودگی آب‌ها کار را کامل کردند.

انسان که از بدو تولد این چنین شکننده است چه گونه از گزند همه‌ی این بلاها در امان ماند؟ مرگ‌ومیر کودکان به‌سان بعضی از کشورهای عقب‌افتاده‌ی امروز (یا دیروز) بسیار زیاد بود و وضعیت سلامتی بسیار نابه‌سامان. صدها گزارش کالبد شکافی که از قرن

شانزدهم به بعد باقی مانده‌اند، هولناک هستند. شرح بدشکلی‌ها و تباهی بدن‌ها و بیماری‌های پوستی و تعداد به‌طور نا به‌هنگام زیاد انگل‌های موجود در شش‌ها و در امعا و احشا امروزه هر پزشکی را به حیرت می‌اندازد. یعنی تا روزگاران نه چندان دور، تاریخ انسان تحت سلطه‌ی کامل این تهدیدها و خطرهای زیست‌شناختی بود. برای پاسخ به سوال‌های تعداد انسان‌ها چه قدر بود؟ از چه رنج می‌بردند؟ و آیا موفق می‌شدند با این سرنوشت کنار بیایند؟ باید این نکات را در نظر داشت.

در فصل‌های بعدی جلد اول کتاب سوال‌هایی از این دست مطرح می‌شوند: انسان‌ها چه گونه تغذیه می‌کردند؟ چه می‌آشامیدند؟ چه و چه گونه لباس می‌پوشیدند؟ و بالاخره وضعیت سکونت آنها چه گونه بود؟ سوال‌هایی نسبتاً غیرعادی که سفری اکتشافی را ضروری می‌سازد چون همان‌گونه که می‌دانید در کتاب‌های سنتی تاریخ، سخنی از غذا خوردن و نوشیدن انسان‌ها در میان نیست هر چند گفته شده است که «انسان همان است که می‌خورد»<sup>۱</sup>. اما شاید اهمیت این جمله، زیبایی بازی با لغات در زبان آلمانی است. ولی با این همه تصور نمی‌کنم که پیدایش این همه مواد خوراکی همچون قند، قهوه، چای و الکل را باید امری غیرجدی پنداشت. چه در واقع هر یک از آنها تأثیر مهم و دیرپایی بر تاریخ داشته‌اند. و بالاخره تأکید بر اهمیت غلات به‌عنوان مهم‌ترین گیاهان در تغذیه دیرپای انسان غلوآمیز به نظر نمی‌رسد.

۱. Der man ist was er isst در اصل به زبان آلمانی. در زبان آلمانی دو واژه‌ی ist به‌معنای هست و isst به‌معنای می‌خورد تلفظ واحدی دارند.

گندم، برنج و ذرت نتیجه‌ی گزینش‌های قدیمی و حاصل تجربیات پی‌درپی هستند که تمدن‌های مختلف پس از دگرگونی‌های متعدد (به‌گفته‌ی پیر گورو<sup>۱</sup> بزرگ‌ترین جغرافی‌دان فرانسوی) در طول قرون متمادی، آنها را برگزیدند.

اروپا گندم را برگزید که زمین را می‌فرساید و آیش منظم آن را ضروری می‌سازد. این کشت مشروط به وجود چهارپایان و موجب پیدایش آنهاست: آیا تاریخ اروپا بدون حیوانات اهلی، گاو آهن، خیش و گاری‌هایش قابل تصور است؟ برنج محصول نوعی زارعت یا باغداری است، کشت و زرع متمرکز که جایی برای پرورش حیوانات باقی نمی‌گذارد. به این دلیل در مناطقی که کشت برنج رایج است مصرف گوشت جای کمی در خوراک انسان اشغال می‌کند. و بالاخره کشت ذرت ساده‌ترین و راحت‌ترین امکان تهیه غذای روزانه بود. کشت ذرت زمان آزاد به وجود می‌آورد و امکان می‌داد تا دهقانان به بیگاری گرفته شوند؛ بناهای بزرگ آمریکای مرکزی نشانه‌های این بیگاری‌ها هستند. یعنی جامعه نیروی کار بالقوه موجود را به تصرف خود در می‌آورد.

و بالاخره می‌توان در مورد مقدار مواد خوراکی مصرفی و کالری آنها یا به‌طور کلی از کمبود مواد خوراکی و تغییرات آنها در طول تاریخ به بحث پرداخت. به نظر من این بحث همان قدر جذاب است که بحث درباره‌ی سرنوشت امپراتوری کارل پنجم<sup>۲</sup> یا شکوه

۱. Pierre Gourou (ت. ۳۱ اوت ۱۹۰۰ تونس - م. ۱ می ۱۹۹۹ بروکسل) جغرافی‌دان فرانسوی.

۲. Karl V یا Charl V (ت. ۲۴ فوریه ۱۵۰۰ ژنو - م. ۲۱ سپتامبر ۱۵۵۸ اکسترمدورا



کوتاه مدت و مشکوک فرانسه در زمان سلطنت لوئی چهاردهم<sup>۱</sup> و سرانجام سوال هایی که نتایج مهمی دارند: آیا تاریخ مواد مخدر قدیمی، الکل و دخانیات و مخصوصاً سرعت جهانگیر شدن دخانیات در دنیا هشدارى در برابر مواد مخدر متفاوت اما به همان اندازه خطرناک امروزی نیست؟

تأملات مشابه در مورد حوزه ی تکنیک نیز صادق است. در واقع این تاریخ شگفت انگیز که با کار و پیشرفت آرام و مداوم انسان در پیکار روزمره با خود و با محیط پیرامونش در پیوند نزدیک است؛ چون از دیرباز تکنیک همه چیز بوده است: چه اعمال زور و چه کوشش صبورانه و یک نواخت انسان ها برای تبدیل یک قطعه سنگ یا چوب یا آهن به ابزار یا سلاح؛ فعالیتى ابتدایی و در ذات خود محافظه کارانه که به کندی تغییر می یابد و علم (همچون روبنای دیر آمده ی تکنیک) احتمالاً آن را توضیح می دهد. تمرکز وسایل تکنیکی و توسعه ی تکنولوژی لازمه ی مجتمع های متمرکز بزرگ اقتصادی همچون قورخانه های ونیز (قرن پانزدهم)، هلند (قرن هفدهم) و انگلیس (قرن هجدهم) بود، و در هر مورد علم هرچند با نوعی تردید، به اجبار با آن همراه شد.

از دیرباز تکنیک ها و اجزای علوم به طور مداوم در سراسر جهان مبادله و منتشر شده اند. به عکس، روابط و ترکیب های تکنیکی

---

Extremadura) از ۱۵۱۶ با عنوان کارل اول شاه اسپانیا، در ۱۵۱۹ شاه روم - آلمان، از سال ۱۵۲۰ خود را «قیصر امپراتوری رومی مقدس ملت آلمان» نامید.

۱. XIV Lueis لوئی چهاردهم (ت. ۵ سپتامبر ۱۶۳۸ سن ژرمن آن - له Saint-Germain-en-Laye - م. ۱ سپتامبر ۱۷۱۵ ورسای Versailles) شاه فرانسه و ناوارا



به‌سختی انتشار می‌یافتند: مثلاً تکنیک دریانوردی را در نظر بگیریم که متشکل است از سکان، به‌علاوه‌ی بدنه‌ی کشتی که از قطعه‌های به هم بسته ساخته شده است، به‌علاوه‌ی توپ‌های روی عرشه، به‌علاوه‌ی کشتی‌رانی در دریای آزاد. در مورد سرمایه‌داری همچون

مجموعه‌ی حقه‌ها، رویه‌ها، عادات و بالاخره کارایی‌ها نیز این حکم صادق است. آیا عدم انتقال کامل دربانوردی یا سرمایه‌داری همچون کلیتی هم‌بسته به این دلیل ساده که اجزای آنها به شکل مرکب نشر نیافتند، سبب برتری اروپا شده است؟

اما شاید از من سوال کنید چرا دو فصل آخر کتاب خود را به پول و شهرها اختصاص داده‌ام. به این دلیل که در نظر داشتم از طرح این موضوع‌ها در جلدهای بعدی خودداری کنم؛ ولی این دلیل به خودی خود کافی نیست. در واقع پول‌ها و شهرها واقعیت‌های زندگی روزمره‌ی گذشته بودند، همان‌سان که واقعیت دوران مدرن هستند. پول به‌عنوان وسیله‌ی تسریع مبادله ابداعی است بسیار قدیمی؛ و بدون مبادله هیچ جامعه‌ای وجود نخواهد داشت. شهرها از زمان‌های ماقبل تاریخ وجود داشته‌اند. هر دوی این‌ها ساختارهای زندگی عادی با قدمتی طولانی به شمار می‌روند. به‌علاوه ضرایبی هستند قابل انطباق با دگرگونی‌ها و در عین حال تسریع‌کننده‌ی آنها. می‌توان گفت همان‌طور که شهر و پول خالق مدرنیته هستند، مدرنیته (بنا بر قاعده‌ی کنش متقابل ژرژ گوروویچ<sup>۱</sup>) یعنی کلیت زندگی متحرک بشر، نیز موجب گسترش پول و استبداد دم‌افزون شهرها شده است. شهر و پول موتور و در عین حال نشانگر هستند؛ محرک و در عین حال نشان‌دهنده‌ی دگرگونی‌اند. اما نتیجه‌ی آن نیز هستند.

---

۱. Georg Gurvitch یا Jorge Gurvitch (ت. ۱۱ نوامبر ۱۸۰۴ - نوروسیسیک Novorossiysk - م. ۱۲ دسامبر ۱۹۵۶ پاریس) جامعه‌شناس و حقوق‌دان فرانسوی روسی‌الاصل.

## ۳

تعیین مرزهای دنیای عظیم عادات و مسائل روزمره، این «فراموش شدگان بزرگ تاریخ» امری ساده نیست. در واقع عادت تمامی زندگی انسان را فرا گرفته، چون تاریکی شب که بر چشم‌اندازی فرو افتاده است. ولی باوجود این سایه‌ها، برخلاف نقص حافظه و فقدان بصیرت، عرصه‌هایی وجود دارد که نور بیش‌تری به آنها می‌رسد و عرصه‌هایی که نور کم‌تری. تعیین حدود میان عرصه‌های روشن و عرصه‌های تاریک، میان عادت و تصمیم‌های آگاهانه دارای اهمیت اساسی است. آن‌گاه می‌توان تشخیص داد که چه چیز در سمت چپ و چه چیز در سمت راست ناظر قرار دارد، یا دقیق‌تر، چه در پایین و چه در بالای او هست.

لایه‌ی وسیعی را مجسم کنیم که منطقی مفروضی را مفروش کرده با نقاطی بر روی آن، که نشان دهنده‌ی تمامی بازارهای آن منطقه است، بازارهایی که اغلب فروش اندکی دارند. مجموعه‌ی این نقاط ریز، سر آغاز آن چیزی است که ما آن را اقتصاد مبادله می‌نامیم و بین دنیای عظیم تولید از یک سو و دنیای همان قدر عظیم مصرف از سوی دیگر، گسترده شده است.

در طول دوران رژیم قدیم — قبل از سال ۱۷۸۹ — یعنی بین سال‌های ۱۴۰۰ تا ۱۸۰۰ اقتصاد مبادله به‌شکل ناقصی وجود داشت، گرچه منشأ آن بی‌شک در زمان‌های ناشناخته‌ی تاریخ قرار دارد، اما قادر به پیوند بین همه‌ی تولید و همه‌ی مصرف نبود. چون بخش بزرگی از تولید بدون آن که وارد چرخه‌ی مبادله شود به خود مصرفی در سطح خانواده یا آبادی اختصاص می‌یافت.

*اقتصاد مبادله* برخلاف این عدم کمال، در پیشرفت مداوم بود؛ میان

بازارهای کوچک آبادی‌ها، ولایات و شهرها پیوند کافی برقرار می‌کرد تا بتواند به سازمان دادن تولید و رهبری و کنترل مصرف بپردازد. بی‌تردید این روند قرن‌ها طول کشید؛ ولی اقتصاد بازار حلقه‌ی ارتباط میان دو دنیای تولید یعنی خلق همه چیز و مصرف به معنای کاربرد همه چیز، نیروی محرکه و عرصه‌ای هرچند محدود اما حیات‌بخش بود که توسط آن جرئت، انرژی، نوآوری، خلاقیت و خودآگاهی نوین رشد و حتا پیشرفت حاصل می‌شد. این نکته - سنجی کارل برینکمان<sup>۱</sup> برای من گیرا است (بدون آن که کاملاً با نظرات وی موافق باشم) که گفت تاریخ اقتصاد، تاریخ بازار است از آغاز تا هر پایان ممکن<sup>۲</sup>.

من مدتی طولانی سرگرم مشاهده، و تشریح تا حد ممکن زنده‌ی بازارهای ابتدایی بودم که به آنها دسترسی داشتم. این بازارها مشخص کننده‌ی یک حد هستند: مرز پایین اقتصاد. آن چه خارج بازار بماند فقط دارای ارزش مصرفی است، و آن چه از دروازه‌ی تنگ بازار بگذرد ارزش مبادله می‌شود. اگر کسی از مرزهای بازار ابتدایی فراتر رود، به عنوان «عامل» در روند مبادله یا آن چه من زندگی اقتصادی می‌خوانم مشارکت خواهد داشت؛ و نباید زندگی اقتصادی را با زندگی مادی اشتباه کرد. در این جا آن را از سرمایه‌داری هم متمایز کردم که بعدتر به آن خواهم پرداخت. پیشه‌ور دوره‌گردی که از بازاری به بازاری دیگر می‌رود تا

۱. Karl Brinkmann (ت. ۱۹ مارس ۱۸۸۵ تیلیست - م. ۲۰ مه ۱۹۵۴ اوبرسدورف Obersdorf بایرن Bayern) جامعه‌شناس و اقتصاددان آلمانی.

۲. Carl Brinkmann, *Zukunfts probleme der Findnzgeschichte*, in: Finanzarchiv. Neue Folge, 1, 1933, S 46-63.

خدمات نازلی همچون تعمیر صندلی یا تمیز کردن دودکش بخاری ارائه دهد، هرچند مصرف‌کننده‌ی کم‌مایه‌ای است اما به جهان‌بازار تعلق دارد و خوراک روزمره خود را از آن تأمین می‌کند و چنان‌چه ارتباط خود را با روستایش حفظ کند و در فصل درو یا انگور چینی به آن جا باز گردد تا دوباره به کار دهقانی بپردازد یک بار دیگر اما این بار در جهت عکس از مرز بازار می‌گذرد. دهقانی که به‌طور منظم بخشی از تولید خود را می‌فروشد و برای خود ابزار کار یا



لباس می‌خرد دیگر جزئی از اقتصاد بازار است. کسی که فقط برای فروش کالاهایی اندک همچون تخم‌مرغ یا پرنده و دریافت چند سکه برای پرداخت مالیات یا خرید گاو آهن به بازار شهر می‌آید، گرچه با مرز بازار تماس پیدا کرده اما در جهان خودکفایی باقی مانده است. به عکس، پيله‌وری که در کوچه‌های شهر و روستا به خرده‌فروشی می‌پردازد به روشنی به دنیای مبادله تعلق دارد، دنیای حساب و کتاب، بدهکار و بستانکار؛ هرچند که این حساب و کتاب و مبادله کمیت اندکی داشته باشد. مغازه‌دار کاملاً یک کارگزار اقتصاد بازار است. یا آن چه را که خود ساخته می‌فروشد یا واسطه‌ی فروش کالاهایی است که دیگران ساخته‌اند. برتری مغازه‌ای که پیوسته باز باشد در عرضه‌ی پیوسته‌ی کالا است در حالی که هفته‌بازار بیش از یک یا دو روز در هفته برپا نمی‌شود. به علاوه مغازه مبادله را با اعتبار پیوند می‌زند، مغازه‌دار نه تنها نسبه می‌خرد بلکه نسبه نیز می‌فروشد. بدین ترتیب در مبادله، رشته‌ی کاملی از بدهکاری و بستانکاری به هم بافته می‌شود.

در سطح بالاتر از بازارها و عوامل ابتدایی مبادله‌ی کالا که همه روزه فعال بودند، بورس‌ها و بازارهای مکاره نقشی مهمی ایفا می‌کردند؛ بورس‌ها هر روز باز بودند و بازارهای مکاره در تاریخ‌های مشخص در فاصله‌ی زمانی نسبتاً طولانی در محل ثابتی چند روزی به فعالیت می‌پرداختند. هرچند خرده‌فروشان و تجار متوسط به بازارهای مکاره دسترسی داشتند، اما این بازارها همچون بورس‌ها زیر سلطه‌ی کاسبکاران بزرگ قرار داشت که تجار خوانده می‌شدند و به هیچ وجه به خرده‌فروشی نمی‌پرداختند.

در فصل اول جلد دوم کتاب تحت عنوان «نقش مبادله»، به تفصیل

به تشریح اجزای گوناگون تشکیل دهنده اقتصاد بازار پرداخته‌ام و سعی کرده‌ام تا آن‌جا که ممکن است از نزدیک به مشاهده‌ی «واقعیت‌ها» پردازم.

شاید زیاد مفتون جزئیات شده باشم و شاید خواننده آن را کمی اغراق آمیز بداند، ولی بهتر نیست که تاریخ پیش از هر چیز شرحی باشد، مشاهده‌ای ساده و نوعی طبقه‌بندی بدون پیش‌ساخته‌های ذهنی زیاد. مشاهده کردن، در صورت امکان با چشمان خود دیدن و به دیگران نشان دادن نیمی از کار مورخ است. می‌توانم به شما اطمینان بدهم که در اروپا - از آمریکا صحبت نمی‌کنم - هیچ چیز ساده‌تر از این نیست که در یک شهر شاهد بازاری خیابانی باشیم یا مغازه‌ای به سبک قدیم یا پیله‌وری که آماده است به نقل مسافرت‌های خود پردازد یا اثری از بازار مکاره‌ای یا بورسی. اگر به نقاط دور افتاده‌ی باهیا<sup>۱</sup> در برزیل یا به قایلی<sup>۲</sup> و بالاخره به آفریقای سیاه بروید، می‌توانید قدیمی‌ترین اشکال بازار را مشاهده کنید که در برابر چشمانتان به حیات خود ادامه می‌دهند. اگر زحمت مطالعه به خود بدهیم هزاران سند وجود دارد که از مبادله در گذشته صحبت می‌کنند: در آرشیوهای شهرها، دفاتر محضرداران، پرونده‌های پلیس و گزارش‌های بسیار زیاد سیاحان؛ اگر از آثار نقاشان هیچ نگوئیم.

به‌عنوان مثال، و نیز را در نظر بگیریم. اگر در این شهر که به - گونه‌ای معجزه‌آسا دست‌نخورده باقی مانده به گردش پردازیم و

۱. Bahia نام ایالتی در شرق برزیل.

۲. Kabylei مشتق از قبایل منطقه‌ای در شرق الجزیره در الجزایر.



قبل از آن در موزه‌ها و آرشیوهای شهر چرخی زده باشیم، به سادگی می‌توانیم صحنه‌های تقریباً تام و تمام گذشته را بازسازی کنیم. در ونیز بازار مکاره یا در هر صورت بازار مکاره‌ای که در آن کالا به فروش برود وجود نداشت: بازار مکاره‌ی سینسا در میدان سن مارک، که در تاریخ نیمه‌ی اوت برپا می‌شد، جشنی بود برای معراج مسیح با دکان‌های چوبی، کاسبان با نقاب بر چهره، موسیقی و نمایش‌های آیینی ازدواج دوگه<sup>۱</sup> با دریا در بلندی‌های سن نیکولو. در کنار آن در میدان سن مارک بازارها، مخصوصاً بازارهای جواهرات و پوست‌های قیمتی برگزار می‌شد. ولی کاسبان در گذشته همچون امروز نمایش بزرگ خود را در میدان ریالتو مقابل پل ریالتو و فونداکو دی تدسچی<sup>۲</sup> که امروز مرکز پست ونیز است برپا می‌کردند. در سال‌های دهه‌ی سی قرن شانزدهم سرگرمی پیتر و آرتینو<sup>۳</sup> که خانه‌اش در ساحل کانال بزرگ قرار داشت تماشای قایق‌های مملو از میوه و مخصوصاً کوهی از طالبی بود که از جزایر لاگون<sup>۴</sup> به سوی «شکم» ونیز در میدان ریالتو در حرکت بودند. این میدان در واقع متشکل از دو میدان ریاتونووا<sup>۵</sup> و ریالتو وچی، مرکز فعال مبادلات و کسب و کارهای بزرگ و کوچک بود. چند گامی دورتر از دهک‌های پر سر و صدای این دو میدان، هر صبح تجار بزرگ شهر

۱. Doge عنوان فرماندار تعدادی از جمهوری‌های ایتالیا در قرون وسطا و اوایل عصر نو؛ امروزه در ایتالیا این عنوان دوچه *duce* نامیده می‌شود.

<sup>۲</sup> Fondaco dei Tedeschi

۳. Pietro Aretino (ت. ۲۰ آوریل ۱۴۹۲ آرزو Arezzo - م. ۲۱ اکتبر ۱۵۵۶ ونیز)

نویسنده و شاعر ایتالیایی دوران رنسانس.

<sup>۴</sup> Lagune

<sup>۵</sup> Riato Nouva

در حجره‌ها<sup>۱</sup> یا می‌توان گفت در بورس‌هایشان که در سال ۱۴۵۵ ساخته شده بودند محرمانه درباره‌ی کسب و کار، بیمه‌های دریایی، کرایه‌های حمل‌ونقل بحث می‌کردند. می‌خریدند و می‌فروختند یا بین خود یا با تجار خارجی قرارداد می‌بستند. در دو قدمی آن‌ها بانکداران<sup>۲</sup> در مغازه‌های کوچک خود آماده بودند تا با انتقال فوری پول از حسابی به حسابی دیگر این مبادلات را تسویه کنند. نزدیک همین محل بازار تره‌بار<sup>۳</sup> — که هنوز هم وجود دارد — قرار داشت و بازار ماهی‌فروشان<sup>۴</sup> و بالاخره کمی دورتر بازار قصابان<sup>۵</sup> در کاکواری‌نی<sup>۶</sup> قدیمی کنار کلیسای قصابان در سن‌ماته‌نو.

جار و جنجال بورس آمستردام در قرن هفدهم برای ما کم‌تر آشناست ولی اگر دلال امروزی بورس برای سرگرمی هم که شده کتاب حیرت‌انگیز سردرگمی سردرگمی‌ها، چهارگفتگو در باره‌ی بورس آمستردام<sup>۷</sup> (سال ۱۶۸۸) اثر خوزه د لا وگا<sup>۸</sup> را بخواند فکر می‌کنم بدون اشکال، بازی مشکل و پیچیده‌ی خرید و فروش سهام نداشته بر اساس روند کاملاً جدید خرید و فروش مدت دار یا خرید و فروش اختیاری<sup>۹</sup> را در آن پیدا کند. گذری در کافه‌های مشهور

<sup>۱</sup> Loggia

<sup>۲</sup> Banchieri

<sup>۳</sup> Herberia

<sup>۴</sup> Pescheria

<sup>۵</sup> Beccarie

<sup>۶</sup> Ca Quarini

<sup>۷</sup> Vega, Jose de la. Vega: Confusion de Confusiones, Lengua:

CASTELLANO, Plaza edición: MADRID, 2000.

<sup>۸</sup> José la Vega یا Joseph Penso de la Vega Passariño (ت. حدود ۱۶۵۰ کوردوبا - Córdoba - م. ۱۳ نوامبر ۱۶۹۲ آمستردام) اقتصاددان اسپانیایی.

<sup>۹</sup> خرید یا فروش اوراق بها دار یا کالا به مقدار معین و به قیمت معلوم در آینده‌ی مشخص. مراجعه شود به «مجموعه‌ی مفاهیم پولی، بانکی و بین‌المللی، فیروزه خلعت بری، ناشر شباویز، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۱».

راسته‌ی ضرافان<sup>۱</sup> لندن روشنگر همین چشم‌بندی‌ها و بندبازی‌ها است.

از مثال‌ها بگذریم. پیش از این من آگاهانه در تصویری ساده شده دو سطح اقتصاد بازار را از هم متمایز کردم: در سطح پایین، بازارها، مغازه‌ها، پیله‌وران و در سطح بالا، بازارهای مکاره و بورس‌ها قرار دارند. در این جا دو سوال مطرح می‌شود: به‌طور کلی ابزارهای مبادله چه قدر می‌توانند امور متغیر در اقتصاد اروپای دوران رژیم قدیم یعنی در قرون ۱۵-۱۸ را توضیح دهند؛ و چه گونه این ابزارها — به دلیل مشابهت‌ها یا تفاوت‌هایشان — قادر به توضیح عملکرد اقتصاد غیراروپایی که اخیراً شروع به فهمیدن آن کرده‌ایم، هستند؟ با پاسخ به این دو سوال به سخنرانی امشب خود پایان خواهم داد.

#### ۴

پیش از هر چیز بگذارید به توسعه‌ی غرب در قرون پانزده و شانزده و هفده و هجده بپردازم. قرن پانزدهم به‌ویژه بعد از سال ۱۴۵۰ شاهد رونق عمومی اقتصادی بود؛ این رونق به‌نفع شهرها تمام شد چون قیمت کالاهای صنعتی افزایش یافت در حالی که قیمت محصولات کشاورزی ثابت ماند یا کاهش یافت. در آن عصر مغازه‌های پیشه‌وران یا بهتر بگوییم بازارهای شهری بی‌شک نیروی محرکه بودند. بازارها قانون خود را بر سایرین تحمیل می‌کردند؛

---

<sup>۱</sup> Change Alley

بدین ترتیب می‌توان رونق اقتصادی را مستقیماً در پایه‌ها مشاهده کرد. در قرن شانزدهم با پیچیده‌تر شدن ماشین اقتصادی به دلیل بازیافتن سرعت گذشته‌ی خود (قرون سیزدهم و چهاردهم پیش از طاعون سیاه دوره‌ی شتاب بود) و به دلیل گسترش اقتصاد حوزہ‌ی اقیانوس اطلس، نیروی محرکه‌ی آن به بازارهای مکاره‌ی بین‌المللی منتقل گردید: بازارهای مکاره آنور<sup>۱</sup>، برگن اوپ‌زوم<sup>۲</sup>، فرانکفورت، مدینا دل کامپو<sup>۳</sup> و لیون — که مدت کوتاهی مرکز غرب شد — و همچنین بیش از همه بازارهای مکاره‌ی بسیار پیشرفته‌ی «بزانسون»<sup>۴</sup> که واقعاً در پیاسنزا<sup>۵</sup> تشکیل می‌شد و مجتمعی بسیار پیچیده بود که به مبادله‌ی پول و ارز اختصاص داشت و مدتی حدود چهل سال یعنی بین سال‌های ۱۵۷۹ تا ۱۶۲۱ ابزار سلطه‌ی بی‌چون‌چرای ساکنان جنوا<sup>۶</sup>، به‌عنوان رهبران بلامنازع گردش پول بین‌المللی بود. ریموند روور که با توجه به احتیاط ذاتیش از کلی‌گویی اجتناب می‌کند قرن شانزدهم را بدون شک عصر اوج بازارهای مکاره‌ی بزرگ می‌داند.<sup>۷</sup> در تحلیل نهایی رونق این قرن پر جنب‌وجوش را می‌توان نتیجه‌ی فعالیت سومین یا آخرین طبقه — نوعی روبنا — دانست. طبقه‌ای که با افزایش ورود فلزات قیمتی از آمریکا و

۱. Anvers به فرانسه و به هلندی Antwerpen، مرکز شهرستان Antwerpen در بخش فلاندر بلژیک.

۲. Bergen op Zoom شهری در هلند نزدیک مرز بلژیک.

۳. Medina del Campo شهری در مرکز اسپانیا.

۴. Besançon مرکز منطقه‌ی کنت در شمال شرقی فرانسه نزدیک مرز سوئیس.

۵. Piacanza شهرستان و شهری به همین نام در ایتالیا.

<sup>6</sup> Génova

<sup>7</sup> Raymond Roover, Le marché monétaire au Moyen Age et au début des temps modernes. Problèmes et méthodes, Revue Historique, 24, 1964, S 3-43, 195-228

توسعه‌ی سیستم تبدیل پول و همچنین تسریع گردش پول و اعتبارات متورم گردید. سرانجام این شاهکار شکننده‌ی بانکداران جنوایی در دهی ۲۰ قرن ۱۷ به علل بسیار متفاوت درهم شکست.

در قرن هفدهم زندگی فعال از جادوی مدیترانه رهایی یافت و در پهنه‌ی وسیع اقیانوس اطلس گسترش پیدا کرد. این قرن اغلب به‌عنوان عصر رکود اقتصادی توصیف شده است؛ ولی این توصیف باید تعدیل شود، هرچند نمی‌توان منکر توقف حرکت جهش‌وار ایتالیا و نقاط دیگر در این قرن شد، اما پیشرفت خارق‌العاده آمستردام را هم نمی‌توان در چهارچوب رکود اقتصادی توضیح داد. مورخان در یک نکته توافق دارند: ادامه‌ی فعالیت‌های اقتصادی مبتنی بود بر بازگشت به مبادله‌ی کالاها یا به‌عبارت دیگر مبادله‌ی پایه‌ای به‌نفع هلند و ناوگان آن و همچنین بورس آمستردام. در همان حال بازارهای مکاره در برابر بورس‌ها و مراکز تجاری<sup>۱</sup> عقب‌نشینی کردند. نقش این مراکز در مقابل بازارهای مکاره همان نقش مغازه‌ها در برابر بازارهای شهری بود. در حقیقت جریان مداوم کالا جانشین مبادلات نامنظم کالا شد. این واقعیت تاریخی بسیار شناخته شده و کلاسیک است. ولی موضوع تنها موضوع بورس‌ها نبود. درخشش آمستردام این خطر را دارد که سایر موفقیت‌های عادی را از چشم ما بپوشاند. در واقع، قرن هفدهم مترادف است با اعتلای وسیع مغازه‌ها یعنی

---

۱. *Place Marchande* مرکز تجاری یا مرکز تبدیل ارز شهری مانند آمستردام یا لندن است که دارای صرافان، نرخ تبدیل ارز و معمولاً بورس است. یک برات می‌تواند از یک مرکز به مرکز دیگر، از یک بازار مکاره به بازار مکاره‌ی دیگر و از یک بازار مکاره به یک مرکز دیگر و بر عکس فرستاده شود. شهرهای کوچک‌تر نرخ تبدیل ارز نداشتند و نمی‌توانستند برات ارسال یا دریافت دارند. مترجم انگلیسی

پیروزی دیگر تداوم. مغازه‌ها در سراسر اروپا گسترش یافتند و بدین ترتیب شبکه‌ی فشرده‌ی توزیع را به وجود آوردند. در سال ۱۶۰۷ لویه دو وگا<sup>۱</sup> در مورد مادرید قرن طلایی گفت: «همه چیز در این شهر به مغازه تبدیل شده است»<sup>۲</sup>.

در قرن هجدهم، قرن شتاب عمومی اقتصادی، تمامی ابزارهای مبادله به‌طور منطقی به کار گرفته شدند: بورس‌ها فعالیت خود را گسترش می‌دادند، لندن از آمستردام تقلید می‌کرد و در تلاش بود تا جانشین آن شود و آمستردام به‌نوبه‌ی خود در دادن قرض بین‌المللی متخصص‌تر می‌گردید، ژنو و جنوا در این بازی خطرناک مشارکت داشتند، پاریس به تکاپو درآمد تا خود را با زمان همساز کند. پول و اعتبار آزادانه از یک مرکز تجاری به مرکز دیگر جاری بود. در این فضا بازارهای مکاره در موقعیت سختی قرار داشتند و تمامی هدف‌شان این بود که اشکال سنتی مبادله را از جمله از طریق امتیازهای مالیاتی تسهیل کنند. در روزگار ساده شدن مبادلات و اعتبارات، بورس‌ها علت وجودی خود را از دست دادند. با این حال، هرچند هر جا که زندگی شتاب می‌گرفت رو به افول می‌نهادند، اما در مناطقی که اقتصاد، سنتی باقی می‌ماند گسترش می‌یافتند و موقعیت خود را حفظ می‌کردند. چنان که برشمردن بازارهای مکاره در قرن هجدهم چون برشمردن مناطق حاشیه‌ای اقتصاد اروپا است: در فرانسه منطقه‌ی بازارهای مکاره بوکر<sup>۳</sup>، در

۱. Lope Félix de Vega Carpio. Lope de Vega (ت. ۲۵ نوامبر ۱۵۶۲ مادرید - م. ۲۷ اگوست ۱۶۳۵) شاعر اسپانیایی.

۲. "Todo se ha vuelto tiendo"

۳. Beaucaire بخش در فرانسه در منطقه‌ی لانگودو روسیون Languedoc-Region Roussillon.

ایتالیا مناطق الپ در بولزانو<sup>۱</sup> یا مزه او جیرنو<sup>۲</sup> و بیش تر در بالکان، لهستان، روسیه، و به سمت غرب و در ماورای آتلانتیک در نیای جدید. لازم به تأکید نیست که در این عصر افزایش مصرف و مبادله، بازارهای اولیه شهری و مغازه‌ها بیش از هر زمانی در جنب و جوش بودند. آیا در همین زمان در روستاها هم مغازه باز نمی‌شد؟ حتا پیله‌وران نیز فعالیت خود را چند برابر کردند. بالاخره آن‌چه را که تاریخ‌نگاری انگلیسی بازارهای خصوصی می‌نامد در برابر بازارهای عمومی که مقامات شهری آنها کنترل و بر آنها نظارت می‌کردند گسترش یافتند. در سرتاسر انگلستان بازارهای خصوصی بسی پیش از قرن هجدهم شروع به خرید مستقیم و اغلب پیش خرید گندم، پشم و پارچه‌های کتانی از دهقانان و تولید کنندگان کرده بودند. به عبارت دیگر ایجاد بازارهای خصوصی به عکس بازار کنترل شده سنتی موجب پیدایش شبکه‌ای از زنجیره‌های تجاری مستقل و آزادی شد که هیچ ابایی از بهره‌برداری بدون ملاحظه از این آزادی نداشتند. وجود این زنجیره‌ها به دلیل کارایی‌شان در تأمین احتیاجات ارتش و شهرها بود. «شکم» پاریس و «شکم» لندن به یک اندازه انقلابی بودند. خلاصه در قرن هجدهم همه چیز در اروپا توسعه یافت حتا «ضد بازار».

تمامی این واقعیت‌ها مربوط به اروپا است. من تا کنون فقط از اروپا سخن گفتم نه به این قصد که همه چیز را از زاویه‌ی زندگی

---

۱. Bolzano پایتخت تیرول جنوبی در ایتالیا.

۲. Mezzogiorno منطقه‌ی جنوب ایتالیا شامل آکولین Apulien، کالابرین Kalabrien، سیزیل Sizilien و ساردین Sardinien.

خاص اروپایی و از چشم‌انداز تنگ اروپامحوری بینم، اما شغل تاریخ‌نگاری در اروپا توسعه یافته است و مورخان بیش‌تر وابسته به گذشته‌ی خود هستند. هرچند در دهه‌ی اخیر این واقعیت دگرگون شده است؛ منابع و اسناد در ژاپن، هند و در ترکیه به‌طور سیستماتیک مورد مطالعه قرار گرفته‌اند و ما دیگر شروع به شناخت تاریخ این کشورها به‌نوعی متفاوت از کتاب‌های مورخان اروپایی یا سفرنامه‌ها کرده‌ایم. اکنون شناخت کافی داریم تا این سوال را مطرح کنیم: اگر مکانسیم‌های مبادله که در مورد اروپا تشریح کردیم در خارج از اروپا نیز وجود داشته — که واقعاً هم در چین، هند، ژاپن و جهان اسلام وجود داشت — آیا می‌توان از آن برای تحلیل مقایسه‌ای استفاده کرد؟ در صورت امکان هدف این است که به مقایسه‌ی اروپا با غیراروپا پردازیم تا ببینیم شکاف فزاینده‌ای که اروپای قرن نوزدهم را از سایر مناطق جهان متمایز می‌کرد آیا در گذشته و قبل از انقلاب صنعتی هم چشمگیر بوده است، و آیا اروپا از سایر نقاط جهان جلوتر بوده است یا نه.

اولین ملاحظه: بازار در همه جا وجود داشته است حتا در جوامع به زحمت در حال پا گرفتن. در افریقای سیاه، در تمدن‌های آمریکای مرکزی و به‌ویژه در جوامع بسیار متمرکز و پیچیده، بازارهای ابتدایی وجود داشتند. اگر کمی دقت کنیم، این بازارها هنوز در برابر چشمانمان حیات دارند یا قابل بازسازی هستند. در کشورهای اسلامی شهرها به مرور بازارهای روستاها را تسخیر کردند و همچون اروپا آنها را به‌سادگی بلعیدند. وسیع‌ترین این گونه بازارها در خارج از دروازه‌های با ابهت شهرها و در مناطقی که نه شهر بودند و نه روستا یعنی در محل تلاقی شهرنشینان و روستاییان،



در منطقه‌ی بی‌طرف برقرار می‌گردیدند. حتا در شهرهایی که میدان‌های کوچک و کوچه‌های باریک داشتند، نیز بازارها جای خود را پیدا می‌کردند. در این بازارها مشتریان می‌توانستند نان تازه و بعضی کالاهای دیگر و حتا برخلاف روال معمول در اروپا غذاهای پخته‌ی فراوان و پر چربی همچون کوفته و کله پاچه‌ی گوسفند را تهیه کنند. مراکز بزرگ تجاری در برگیرنده‌ی بازار و محل تجمع مغازه‌ها و بازارهای سرپوشیده به سبک اروپایی بود همچون فندوک<sup>۱</sup> یا بزستان<sup>۲</sup> در استانبول.

در هند ویژگی خاصی قابل ذکر است: هیچ روستایی وجود نداشت که بازار نداشته باشد و این به دلیل ضرورت دخالت



<sup>۱</sup> Fondoukes

<sup>۲</sup> Bezestans به فارسی بزستان به معنای بازار یا بازار پارچه فروشی (فرهنگ ناظم

بانیان‌ها<sup>۱</sup> برای تبدیل بدهی‌های جنسی روستاییان به مغول بزرگ یا اشراف دربارش به بدهی پولی بود. آیا باید وجود شبه بازارهای روستایی هند را مسبب عدم رشد شهرنشینی در این کشور تلقی کرد یا بالعکس باید چنین تصور کنیم که بانیان‌های هند با به‌کارگیری نوعی بازار خصوصی به تهیه کالا در روستاها یعنی سرچشمه‌ی تولید می‌پرداختند؟

بدون شک تعجب‌برانگیزترین سازماندهی بازارهای ابتدایی متعلق به چین است. این سازماندهی بر بنیادی جغرافیایی با دقتی ریاضی شکل گرفته بود. بر روی تکه کاغذی برای هر آبادی کوچک دارای بازار و هر شهر کوچکی یک نقطه در نظر بگیرید. در اطراف این نقطه شش تا ده روستا به فاصله‌ای که روستایی در طول روز بتواند به شهر رفته و به روستا بازگردد وجود دارد. این مجموعه‌ی هندسی با نقطه‌ای در مرکز و ده نقطه در اطراف آن همان چیزی است که ما در فرانسه آن را کانتون می‌نامیم، منطقه‌ی نفوذ یک بازار. این بازار به راسته‌ها و میدان‌های شهر تقسیم می‌شد که در آنها مغازه‌های واسطه‌ها، رباخواران، نامه‌نویسان، فروشندگان مواد غذایی ارزان قیمت، قهوه‌خانه‌ها و بالاخره ساکی<sup>۲</sup> فروشان قرار گرفته بودند. بدین ترتیب ویلیام سکینر<sup>۳</sup> حق داشت که کانتون را

---

۱. Banyan در زبان گجراتی به معنای تاجر، تا ۱۵۹۹ در زبان انگلیسی به همین معنا به کار برده می‌شد. از ۱۶۳۴ نویسندگان انگلیسی از درخت بانیان سخن گفتند که تاجران هندی زیر آن می‌نشستند و به کارهای خود می‌پرداختند. امروز درخت انجیر هندی که دارای سایه‌ی گسترده است، بانیان خوانده می‌شود.

<sup>۲</sup> عرق برنج Saki

<sup>۳</sup> G. William. Skinner, *Marketing and Social Structure in Rural China*, journal of Asian Studies, 24, 1964, pp. 3-43, 195-228

مرکز چین دهقانی بداند و نه روستا را. و به سادگی قابل فهم است که بازارهایی که همچون اقمار در اطراف شهر حلقه زده بودند در فاصله‌ی مناسبی از آن قرار داشتند تا مواد غذایی لازم را برای آن فراهم سازند و از طریق شهرها با مسیرهای تجارت با دوردست رابطه داشته باشند و به کالاهایی که خود تولید نمی‌کردند دسترسی پیدا کنند. این بازارها یک سیستم بسته تشکیل می‌دادند؛ عدم برگزاری هم‌زمان این بازارها خود آشکار کننده‌ی این واقعیت روشن است. پیله‌وران و چلنگران به‌طور مداوم از بازاری به بازاری دیگر یا از یک آبادی به آبادی دیگر در حرکت بودند. چه در چین پیشه‌وران در مکان ثابتی به کار نمی‌پرداختند بلکه خدمات خود را در بازارها عرضه می‌کردند. آهنگران و سلمانانها به دیدار مشتریان خود به خانه‌های آنها می‌رفتند. به‌طور خلاصه سرزمین وسیع چین را شبکه‌ی بازارهایی که به‌طور منظم دایر می‌شدند می‌پوشاند و در جنب و جوش نگاه می‌داشت. این بازارها به شدت کنترل شده و در رابطه‌ی منظم با یکدیگر بودند.

مغازه‌ها و پیله‌وران پرشمار بودند، ولی از بازارهای مکاره و بورس‌ها یعنی کامل‌ترین چرخ‌دنده‌های این مکانیسم خبری نبود. هرچند تعداد معدودی بازار مکاره‌ی کم اهمیت در مرزهای مغولستان و کانتون برای تجار خارجی وجود داشت که در عین حال شیوه‌ای بود برای کنترل آنها.

برای توضیح این واقعیت دو دلیل قابل تصور است: یا دولت مخالف این شیوه‌ی برتر مبادله بود یا گردش مویرگ‌وار بازارهای ابتدایی برای اقتصاد چین کافی بود و رگ‌ها و شاه‌رگ‌ها ضرورتی نداشتند. یکی از این دو دلیل یا ترکیبی از آنها سبب شده است که

مبادله در چین به صورتی یک‌نواخت و در سطحی پایین جریان داشته باشد، و من در یکی از سخنرانی‌های بعدی خود نشان خواهم داد که چه گونه این فاکتور اهمیت بزرگی در عدم توسعه‌ی سرمایه‌داری در چین داشته است.

در ژاپن شبکه‌ی تجارت بزرگ کاملاً سازمان یافته و اشکال برتر مبادله بسیار بیش‌تر توسعه یافته بود. این وضعیت در مورد جهان جزایر اندونزی<sup>۱</sup> نیز مصداق دارد. این چهار راه کهن تجاری، دارای بازارهای مکاره‌ی منظم و بورس‌های متعدد بود، به همان معنا که در مورد اروپای قرن ۱۵ و ۱۶ و حتا قرون بعد از آن می‌توان از گردهمایی روزانه‌ی کاسبان بزرگ در یک مکان مشخص سخن گفت. به عنوان مثال باتتان<sup>۲</sup> واقع در جزیره‌ی جاوه که زمانی طولانی و حتا بعد از بنای شهر باتاویا<sup>۳</sup> در سال ۱۶۱۹ فعال‌ترین شهر جزیره به شمار می‌رفت، تجار بزرگ هر روز بعد از پایان فعالیت‌های بازار در یکی از میدان‌های شهر گرد می‌آمدند.

هند مثال بارز کشور بازارهای مکاره و تجمع‌های تجاری و در عین حال مذهبی است، چون این اجتماعات اغلب در مکان‌های

۱. Insulande به تناوب مالزی، شبه جزیره مالزی، شبه جزیره هند، هند شرقی یا اندونزی خوانده شده است. و شامل جزایر سندا Senda (مهم‌ترین جزایر در میان آن‌ها عبارتند از: جاوه، برونو و سوماترا)، مولوکاس Moluccas و جزایر سپایس Spice و گینه‌ی جدید و جزایر فیلیپین می‌باشد، اما جزایر آدامان - نیکوبار Adaman-Nicobar جزو آن نیستند. (مترجم انگلیسی).

۲. Bantan

۳. نام پایتخت اندونزی در زمان استعمار هلند. این نام مشتق Bataver نام قبیله‌ی که در سال ۵۰ پیش از میلاد در مصب رودخانه راین ساکن شدند. و نام نوعی کاهو. هلند بعد از اشغال مجمع الجزایر اندونزی پایتخت آن را باتاویا Batavia نامید. سپس آن را جاوه خواندند.

زیارتی برگزار می‌شدند. همه‌ی شبه‌جزیره با این گردهمایی‌های عظیم در جنب و جوش بود. هرچند که حضور همه‌جانبه و ابعاد بزرگ آن ستایش‌برانگیز است، ولی با این همه آیا نباید آن‌ها را نشانه‌ی اقتصادی سنتی دانست که رو به گذشته داشت؟ در دنیای اسلام هم بازارهای مکاره وجود داشتند ولی تعداد و اهمیت آن‌ها بسیار کم‌تر از هند بود. استثناهایی همچون اجتماع مکه به‌نوعی تایید کننده‌ی این قاعده هستند. در واقع شهرهای کاملاً توسعه‌یافته و بسیار پویای جهان اسلام صاحب شیوه‌ها و ابزارهای متکامل مبادله بوده‌اند. برات‌ها همچون هند به‌آسانی در گردش بودند و به موازات پرداخت‌های نقدی مورد استفاده قرار می‌گرفتند. شبکه‌ی اعتبارات و سازمان‌های بازرگانی، شهرهای مسلمانان را با شرق دور مرتبط می‌کرد. در سال ۱۷۵۹ یک مسافر انگلیسی در راه بازگشت از بصره به استانبول که مایل نبود پول خود را به‌صورت نقدی به کمپانی هند شرقی بپردازد در سورات<sup>۱</sup> مبلغ دو هزار پیاستر پول نقد به بانک‌داری بصره‌ای پرداخت و در قبال آن حواله‌ای به «زبان میانجی»<sup>۲</sup> قابل پرداخت به وسیله‌ی بانک‌داری در حلب دریافت کرد. قاعدتا این کار می‌بایست برای او سودی در بر می‌داشت اما سود حاصل عملاً کم‌تر از حد انتظارش بود. به هر حال هیچ‌کس همیشه برنده نیست.

خلاصه‌کنم: اقتصاد اروپا در مقایسه با اقتصادهای دیگر جهان

۱. Surat شهری در ایالت گجرات هند در خلیج خامبهات نزدیک مصب رود تایتی  
 ۲. *lingue franka* زبان فرانکی، زبانی که در اثر ارتباط مردمان با زبان‌های مختلف عمدتاً رومی‌ها، اعراب و... در قرون وسطا شکل گرفت و تا قرن نوزدهم به‌طور عمده در سواحل شرقی دریای مدیترانه زبان تجارت و معامله بود.

توسعه‌ی بیش‌تر خود را مدیون برتری ابزارها و نهادهای برتر همچون بورس‌ها و اشکال مختلف اعتبارات بود. ولی همه‌ی مکانیسم‌ها و وسایل مبادله بدون استثنا در خارج از اروپا هم مورد استفاده قرار می‌گرفتند و به درجات مختلف توسعه یافته بودند و به کار گرفته می‌شدند، چنان که سلسله‌مراتب زیر قابل تشخیص است: در سطح کم‌ویش فوقانی، ژاپن و احتمالاً شبه‌جزیره‌ی اندونزی و دنیای اسلام، در دومین سطح، هند با شبکه‌ی توسعه‌یافته‌ی اعتبارات به دست بانیان، همچنین به کار بستن شیوه‌ی اعطای اعتبارات پولی به بنگاه‌های پر ریسک و بالاخره بیمه‌های دریایی؛ در سطح پایین‌تر چین با شیوه‌ی متکی به خود و بالاخره در پایین این سلسله‌مراتب هزاران اقتصاد هنوز ابتدایی.

این طبقه‌بندی کردن جهان‌های اقتصادی مختلف در مقایسه با یکدیگر عملی بی‌هوده نیست. من در بخش بعدی و به‌هنگام ارزیابی جایگاه‌هایی که اقتصاد بازار و سرمایه‌داری اشغال می‌کنند، این طبقه‌بندی را در نظر خواهم داشت. در واقع این طبقه‌بندی عمودی تحلیل را پربار می‌کند. بر فراز توده‌ی عظیم زندگی مادی روزمره اقتصاد بازار شبکه‌های خود را می‌گستراند و آن را زنده نگاه می‌دارد و مانند همیشه بر فراز اقتصاد بازار به‌معنای اخص آن سرمایه‌داری رونق می‌گیرد. می‌توان گفت اقتصاد تمامی جهان همچون بر روی هم قرار گرفتن طبقه‌های مختلف یک نقشه‌ی برجسته است.

## فصل دوم

### مکانیسم مبادله



من در سخنرانی قبلی خود بر اهمیت جایگاه بخش عظیم اقتصاد خودکفا که از قرن ۱۵ تا قرن ۱۸ عمدتاً خارج از اقتصاد مبادله قرار داشت تأکید کردم. تا میانه قرن ۱۸ و حتی بعد از آن در اروپا حتی در مناطق کاملاً پیشرفته‌ی آن مکان‌هایی وجود داشت که به ندرت در زندگی عمومی مشارکت داشتند، به حیات جدا افتاده‌ی خود سرسختانه ادامه می‌دادند و تقریباً کاملاً در خود بسته بودند.

امروز می‌خواهم به خود روابط مبادله که آن را اقتصاد بازار یا سرمایه‌داری می‌توان خواند، بپردازم. به کار گرفتن این دو مفهوم نشان می‌دهد که میان این دو بخش که به نظر من هم‌سان نیستند تفاوتی وجود دارد. مقدمتاً یادآور شوم که این دو نوع فعالیت (اقتصاد بازار و سرمایه‌داری) تا قرن ۱۸ تنها مربوط به یک اقلیت

بود، در حالی که قسمت اعظم بشریت درون بخش بزرگ زندگی مادی حرکت می‌کرد. با این که اقتصاد بازار گسترش یافته بود و مناطق بسیار بزرگی را در بر می‌گرفت و بسیار موفق بود، هنوز به‌طور کلی فاقد چگالی بود. و آن پدیده‌های رژیم کهن که من — به‌حق یا ناحق — آنها را سرمایه‌داری خواندم، از یک «روساخت» بسیار درخشان و هنرمندانه هرچند نازک منشأ می‌گرفتند که نه تمامی زندگی اقتصادی را در بر می‌گرفت و قاعدتاً نه «وجه تولید» را مطرح می‌کرد که متناسب با آن و روی هم‌رفته موفق باشد. این سرمایه‌داری که بنا به عادت سرمایه‌داری تجاری خوانده می‌شود بسیار دور از آن بود که تمامی اقتصاد بازار را در بر گیرد یا آن را رهبری کند، هرچند باید بر آن همچون پیش‌شرط غیرقابل گذشت تکیه می‌کرد. اما با این وجود نقش سرمایه‌داری در سطح ملی، بین‌المللی و جهانی دیگر آشکار شده بود.

## ۱

اقتصاد بازار که من در اولین سخنرانی خود از آن سخن گفتم خود را بدون مشکل بسیار زیاد نشان می‌دهد. به این جهت تاریخ‌دانان آن را در مرکز تحلیل‌های خود نشانده و در بررسی‌های خود به آن اولویت داده‌اند. به‌عکس، تولید و مصرف عرصه‌هایی‌اند که در بررسی‌های کمی که آن هم تازه شروع شده‌اند نسبتاً کم مورد تحقیق قرار گرفته‌اند. در واقع این عرصه‌های عظیم را به‌سادگی نمی‌توان فهمید.



اقتصاد بازار همیشه موضوع صحبت است. در آرشیو شهرها، در آرشیوهای خصوصی خانواده‌های تجار، در پرونده‌های دادگستری و پلیس، در صورت جلسات اطاق‌های بازرگانی و در پرونده‌های دفترهای ثبت صفحات بی‌شماری مملو از آن است. چطور می‌توان آن را ندیده گرفت و به آن علاقه نشان نداد؟ همان طور که گفتم همیشه نقل مجلس بوده است.

خطر در این است که همیشه فقط اقتصاد بازار دیده و با جزئیات زیاد شرح داده شود و این خود حق مطلب را در مورد حضور دم‌افزون و سمج آن بسیار خوب ادا می‌کند، هرچند اقتصاد بازار خود فقط جزئی از یک کل عظیم است. از آن جا که اقتصاد بازار در ماهیت خود حلقه‌ی واسط میان تولید و مصرف است، و تا میانه‌ی قرن ۱۹ لایه‌ای کم‌ویش ضخیم و مقاوم هرچند گاه بسیار نازکی را شکل می‌داد، لایه‌ای میان دریای زندگی هرروزه که زیر آن قرار داشت و روند شکل‌گیری سرمایه‌داری که بیش از یک بار از بالا بر آن تأثیر گذاشته بود.

تعداد کمی از تاریخ‌دانان از این مرزها که اقتصاد بازار را اصولاً تعریف می‌کنند و محدودیت و عملکرد آن را نشان می‌دهند کاملاً آگاه هستند. ویتولد کولا<sup>۱</sup> از جمله‌ی معدود کسانی است که زیاد تحت تأثیر حرکت قیمت‌ها در بازار، اوج و حضيض آن، بحران‌های آن، دورترین ارتباط‌های متقابل و گرایش‌های یکسان‌سازی آن — یعنی همه‌ی آنچه افزایش مداوم بازرگانی را قابل فهم می‌سازد — قرار نگرفته است. اگر با استعاره‌ی کولا سخن بگویم: باید برای

۱. Witold Kula (ت. ۱۹۱۶ ورشو - م. ۱۹۸۸ ورشو).

دیدن چاه همیشه به ته چاه تا عمق آب نظر کنیم یعنی تا حیات مادی نفوذ کنیم، هرچند قیمت بازار با آن تماس می‌یابد اما همیشه نمی‌تواند در آن نفوذ کند یا بر آن تأثیر بگذارد. از این رو هر تاریخ اقتصادی که به هر دو سطح — دور چاه و ته چاه — توجه نکند در معرض خطر بسیار ناکامل بودن است.

با این وجود بین قرن ۱۵ و ۱۸ جهان زنده‌ی اقتصاد بازار به‌طور مداوم در حال رشد بود. به‌عنوان نشانه و شاهد می‌توان به تغییرات به‌هم‌وابسته‌ی قیمت‌های بازار در مکان‌های مختلف توجه کرد. این قیمت‌ها عملاً در تمام جهان نوسان داشتند: در اروپا مدارک متعددی دال بر آن وجود دارد، اما این امر در مورد ژاپن و چین، در مورد هند و کل جهان اسلامی (مثلاً امپراتوری عثمانی)، و بالاخره برای آن قسمت‌هایی از آمریکا که در آنها فلزات گران‌بها نقشی پیش‌رس بازی کردند، یعنی در اسپانیای جدید، برزیل و پرو نیز صادق است. تمام این قیمت‌ها کم‌وبیش به هم وابسته بودند و در فاصله‌های زمانی کم‌وبیش طولانی تغییر می‌کردند، این مراحل در اروپا مشکل حس می‌شدند چراکه اقتصادهای ملی به‌طور تنگاتنگ به هم مرتبط بودند. به‌عکس تفاوت زمانی بیست ساله بین هند و اروپای اواخر قرن ۱۶ و اوایل قرن ۱۷ وجود داشت.

بازارهای جهانی همچنین از طریق اقتصاد خاصی به‌طور منفی یا مثبت به هم بسته شده بودند. این امر فقط مربوط به بعضی از کالاهای غیرعادی از جمله فلزات قیمتی بود، این «مسافران» ممتاز در همان زمان‌ها به سیاحت جهان رفتند. پیاستر اسپانیایی که از نقره‌ی آمریکایی ضرب می‌شد از مدیترانه گذشت و از طریق عثمانی و ایران به هند و چین رسید. در ۱۵۷۲ نقره‌ی آمریکایی از

راه مانیل به اقیانوس آرام رسید و سرانجام در پایان سفرش از چین سر درآورد، هرچند از مسیر جدیدی.

این به هم بستگی‌ها، این حلقه‌های زنجیر، این روابط بازرگانی و محموله‌های گران بها چطور به چشم تاریخ‌دانان نیامدند؟ این‌ها همان قدر ما را مسحور می‌کنند که مردم آن روزگاران را. اولین اقتصاددانان عملاً جز رابطه‌ی عرضه و تقاضا در بازار چه چیز را بررسی می‌کردند؟ سیاست اقتصادی شهرهای قدرتمند اگر نظرات بر بازارها، بر تدارک مواد خوراکی و بر قیمت‌ها نبود، چه بود؟ و اگر شهریاری دست به اجرای سیاستی اقتصادی می‌زد، کار او مگر حمایت از بازار داخلی نبود؟ مگر حمایت از پرچم و همچنین حمایت از ناساجان داخلی که هم با بازار داخلی هم با بازار جهانی مرتبط بودند و باید تشویق می‌شدند، نبود؟ تنها درون این عرصه‌ی محدود و حساس بازارها، دست به عمل زدن ممکن و مفید بود. همان طور که عمل روزانه نشان داده مقررات اعمال شده تأثیری گسترده داشتند. از این رو، به حق یا ناحق، این اعتقاد وجود داشت که مبادله فی نفسه حاوی نیروی جبرانی است و نابرابری‌ها از طریق رقابت طراز می‌شوند و عرضه و تقاضا به تعادل می‌رسند؛ و بازار همچون خدایی پنهان و خیرخواه است — مشابه «دست نامرئی» آدام اسمیت<sup>۱</sup> — و این بازار خود تنظیم‌گر قرن ۱۹ سنگ بنای اقتصاد ملی بود، اگر فقط به «بگذار تجارت کنند، بگذار بگذرند» خود را محدود کنیم.

۱. Adam Smith (ت. ۵ ژوئن ۱۷۲۳ - گیرگالدی Kirkcaldy اسکاتلند - م. ۱۷۹۰ ادینبرو Edinburgh) اقتصاددان انگلیسی.

پس پشت این نگاه مقداری واقعیت و مقداری بدخواهی ولی بیش از همه مقداری خودفریبی پنهان است. چطور می‌توان فراموش کرد که مداوماً بازار را دور زدند یا در آن تقلب کردند و قیمت‌ها را خودسرانه از طریق فرمان قانونی یا عملی انحصاری دیکته کردند؟ اگر رقابت در بازار را باید به‌عنوان فضیلت بفهمیم («اولین کامپیوتر در خدمت بشر» آن طور که اسکار لانگه<sup>۱</sup> گفت) پس باید پیش از هر چیز به این نکته اشاره کنیم که بازار رابطه‌ای بسیار ناکافی بین تولید و مصرف ایجاد می‌کند، شاید تنها به این دلیل که این رابطه فقط به‌طور جزئی وجود دارد. من می‌خواهم به‌ویژه بر این واژه‌ی آخر تکیه کنم: جزئی. هرچند به فضیلت و اهمیت اقتصاد بازار معتقدم، اما معتقد نیستم تنها اقتصاد معتبر است. هرچند اقتصاددانان تا زمانی نه چندان دور منحصر بر بنیاد طرح و آموزه‌ی اقتصاد بازار استدلال کرده‌اند. برای تورگو<sup>۲</sup> گردش با تمامی حیات اقتصادی یکسان بود. ریکاردو<sup>۳</sup> هم بعدها تنها جریان باریک اما زنده‌ی اقتصاد بازار را دید. اگرچه امروز اقتصاددانان به‌دلیل تجربه‌ی بد پنجاه سال اخیر دیگر از تأثیر خودبه‌خود «بگذار تجارت کنند» شروع نمی‌کنند، اما اسطوره‌ی اقتصاد بازار از اندیشه‌ی عمومی و مباحث سیاسی جاری هنوز محو نشده است.

- 
۱. Oskar Ryszard Lange (ت. ۲۷ ژوئیه ۱۹۰۴ در توماسژو مازویسی Tomaszów Mazowiecki. ۲ اکتبر ۱۹۶۵ لندن) اقتصاددان مجار - م  
 ۲. Anne Robert Jacques Turgot (ت. ۱۰ می ۱۷۲۷ پاریس - م. ۱۸ مارس ۱۷۸۱ پاریس) اقتصاددان فرانسوی، وزیر لوئی شانزدهم  
 ۳. David Ricardo (ت. ۱۸ یا ۱۹ آوریل ۱۷۷۲ لندن - م. ۱۱ سپتامبر ۱۸۲۳ پارک گاتکومبه Gatcombe Park) اقتصاددان انگلیسی.

## ۲

بالاخره من به این دلیل واژه‌ی سرمایه‌داری را میان بحث انداختم و در مورد زمانی به کار بردم که عموماً پذیرفته شده نیست که مفهومی متفاوت از اقتصاد مبادله لازم دارم تا فعالیت‌های معین و متفاوت از آن را مشخص کنم. با این کار نمی‌خواهم رویاه را به آسانی در لانه‌ی مرغان به دام بیندازم. آگاهم — و بسیاری از تاریخ‌دانان به حق و به‌طور مداوم تکرار کرده‌اند — که واژه‌ی سرمایه‌داری مفهومی مبهم و موضوع مجادله‌ی شدید است و بسیاری از مدلول‌های ناهم‌زمان، جهت‌دار و موضوع روز بر آن تحمیل می‌شوند. با این وجود و برخلاف همه‌ی مخالفت‌ها به دلایل متعددی آن را به کار می‌برم.

قبل از هر چیز بعضی از روندهای اتفاق افتاده از قرن ۱۵ تا ۱۸ ضرورتاً به نام خاصی احتیاج دارند. مشاهده‌ی دقیق‌تر نشان می‌دهد که بی‌هوده است آنها را بدون توضیح لازم با نام «اقتصاد بازار» معمولی مشخص کنیم. این‌جا خودبه‌خود واژه‌ی سرمایه‌داری به ذهن می‌رسد. می‌توان برافروخته آن را از در بیرون انداخت، اما از پنجره به درون خواهد آمد. زیرا جانشین مناسبی برای این واژه وجود ندارد — و خود این واقعیت نشانی گویا است. همان‌طور که یک اقتصاددان آمریکایی گفته بهترین دلیل برای به کار بردن واژه‌ی همه‌جا بدنام سرمایه‌داری این است که تا کنون کسی واژه‌ی بهتری پیدا نکرده است<sup>۱</sup>. هرچند این زیان را دارد که اختلافات و بحث‌های بی‌پایان را دامن زند. اما اختلافات چه خوب و چه کمی خوب و

<sup>۱</sup> Andrew Shonfield, *Modern Capitalism: The Changing Balance of Public and Private Power*, London-New York 1965.

گاهی زیادی گزیرناپذیرند، نمی‌توان بحث کرد و چنان رفتار کرد که گویی اختلافی وجود ندارد. این مفهوم در عام‌ترین معنایش تنها از آغاز سده‌ی ما [قرن بیستم] وجود دارد. من تاریخ آن را تقریباً سال ۱۹۰۲ می‌دانم زمانی که هربرت سومبارت<sup>۱</sup> کتاب معروف خود سرمایه‌داری مدرن<sup>۲</sup> را منتشر کرد. به‌عکس، این واژه را مارکس عملاً به کار نبرده است. به این طریق ما در معرض بدترین خطر — گناه ناهم‌زمانی — قرار گرفته‌ایم. یک تاریخ‌دان جوان در آن زمان فریاد بر آورد که ممکن نبود قبل از انقلاب صنعتی سرمایه‌داری وجود داشته باشد: «سرمایه، بله، اما سرمایه‌داری نه!»

و به‌علاوه: هیچ گسست کاملی، هیچ قطع مطلقى - و اگر ترجیح می‌دهید، هیچ عدم آلودگی‌ی - بین گذشته (حتا وقتی بسیار دور باشد) و زمان حاضر وجود ندارد. تجربیات گذشته در حال جاری است و آن را بارآور می‌کند. چنین است که امروزه بسیاری از تاریخ دانان — و بی‌شک نه بدترینشان — کشف می‌کنند که انقلاب صنعتی بسیار پیش از قرن ۱۸ آغاز شد. اگر به کشورهای رشدنیافته‌ی معاصر که در پی انقلاب صنعتی خود هستند و شکست می‌خورند، هرچند که یک الگوی موفق بی‌واسطه در پیش چشم دارند توجه کنیم، شاید این نکته به روشن‌ترین شکل دیده شود. به عبارت دیگر این آزمون مداوم دیالکتیکی — گذشته/حال، حال/گذشته — احتمالاً چیزی نیست جز کنه، جز همان علت وجودی علم تاریخ.

۱. Herbert Sömbart (ت. ۱۸۶۳ ارمس‌لبن Ermsleben - م. ۱۹۴۱) اقتصاددان و جامعه‌شناس آلمانی.

۲ Herbert Sömbart, Der moderne Kapitalismus. Historisch-systematische Darstellung des gesamteuropäischen Wirtschaftsleben von seinen Anfängen zur Grgenwart, 3 Bde, München 1928 (zuerst 1902)

## ۳

واژه‌ی سرمایه‌داری فقط به این طریق می‌تواند محدود، تعریف و در خدمت توضیح تاریخ قرار گیرد که آن را با دقت میان دو مفهومی که بنیاد آن هستند و معنایش را تعیین می‌کنند — سرمایه و سرمایه‌دار — قرار دهیم. سرمایه یک واقعیت قابل لمس است و در بر گیرنده توده‌ی به‌سادگی قابل تشخیص منابع مالی که به‌طور مداوم به کار گرفته می‌شوند؛ سرمایه‌دار شخصی است که در روند بی‌وقفه‌ی تولید که هر جامعه‌ای محکوم به داشتن آن است ارزش بخشی سرمایه را رهبری می‌کند یا می‌کوشد رهبری کند؛ و سرمایه‌داری سهل‌انگارانه بگویم (فقط سهل‌انگارانه) روش و طریقی است که — کم‌تر به‌علت خیرخواهی — این روند ارزش بخشی را به پیش می‌برد.

واژه‌ی سرمایه کلیدی است. در مطالعات علوم اقتصادی اغلب معنای خاص‌تر سرمایه‌ی کالایی به خود می‌گیرد که نه تنها انباشت پول بلکه نتایج ارزش‌گذاری و ارزش بخشی هر نوع کار انجام شده در گذشته را مشخص می‌کند: یک خانه سرمایه است؛ گندم انبار شده سرمایه است؛ کشتی و خیابان سرمایه هستند. اما سرمایه‌های کالایی تنها هنگامی شایسته‌ی این نام‌اند که در روند دائماً نو شونده‌ی تولید مشارکت کنند: سکه‌های یک گنجینه که مورد استفاده قرار نگیرند همان قدر سرمایه نیستند که جنگلی که از آن استفاده نمی‌شود و غیره. اگر این مفهوم را چنین تعریف کنیم، آیا اصولاً جامعه‌ای وجود دارد که سرمایه‌ی کالایی انباشت نکند و آن را به‌طور مرتب برای کارش به خدمت نگیرد یا به‌طور مداوم آن را از طریق کار، نو و ثمربخش نکند؟ حتا فقیرترین روستاهای اروپای

قرن ۱۵ راه‌ها، مزارع از سنگ پاک شده، کشتزارها، جنگل‌ها، پرچین‌ها، باغ‌های میوه، چرخ آسیاب، و انبار غله و غیره‌ی خود را داشتند. محاسبات انجام شده در مورد اقتصاد رژیم کهن نشان می‌دهند که بین مواد خام مصرف شده در یک سال و کالاهای سرمایه‌ای (به فرانسه همچنین *patrimoine* — به معنای ثروت مردم — خوانده می‌شود) رابطه‌ی یک‌به‌سه یا یک‌به‌چهار برقرار بوده است. این نسبت تقریباً برابر نسبتی است که کینز<sup>۱</sup> برای اقتصاد ملی در قرن بیستم پذیرفت. هر جامعه‌ای به سهم خود ذخیره‌ای برابر با ارزش سه یا چهار سال کار در اختیار دارد و با کمک این ذخیره می‌تواند تولید خود را با موفقیت افزایش دهد؛ طبیعی است که آن بخشی از ثروت مردم که به کار گرفته می‌شود هیچ‌گاه به صددرصد نمی‌رسد.

اما بگذارید این موضوع آشنا برای همه را کنار بگذاریم. هرچند در واقع من به خوانندگانم یک توضیح بدهکارم: چطور می‌توان سرمایه‌داری و اقتصاد بازار (یا برعکس) را با اطمینان از هم تمیز داد.

بی‌شک از من انتظار پاسخی ساده به این صورت ندارید که بگویم: آب در زیر است و بر روی آن روغن شناور. اما شاید بدون مقاومت زیاد این تز من را بپذیرید که حداقل دو شکل (الف و ب) به اصطلاح اقتصاد بازار ممکن است وجود داشته باشد. با توجه دقیق به روابط انسانی، اقتصادی و اجتماعی که این دو شکل را

۱. John Maynard Keynes (ت. ۵ ژوئن ۱۸۸۳ کمبریج Cambridge. ۲۱ آوریل ۱۹۴۶

ساسکس Sussex) اقتصاددان انگلیسی - م



ایجاد می‌کنند، این دو از هم قابل تشخیص هستند.



در مقوله‌ی الف به نظر من بیش از هر چیز روابط روزانه‌ی بازار، مثلاً معامله در محدوده‌ی محلی یا نزدیک، مثلاً گندم یا چوبی که به نزدیک‌ترین شهر حمل می‌شود به حساب می‌آیند؛ و همچنین معاملات منظم و برنامه‌ریزی شده با نقاط دور که به‌طور عادی جریان دارند و امکاناتی در اختیار بازرگانان اعم از بزرگ و کوچک قرار می‌دهند. به‌عنوان نمونه می‌توان حمل غلات بالتیک به وسیله‌ی کشتی از طریق دانزیک به آمستردام در قرن ۱۷ یا روغن و شراب بین اروپای شمالی و جنوبی را ذکر کرد (من کم‌وبیش مواردی مثل ستون‌های گاری‌های آلمانی را در نظر دارم که هر سال شراب سفید

را از ایسترتین<sup>۱</sup> حمل می‌کردند).

(بازار یک شهر کوچک نمونه‌ی «شفاف» این مبادله است که هیچ چیز غیرقابل پیش‌بینی در آن وجود ندارد و هر دو طرف قواعد و شرایط را می‌شناسند و همیشه می‌توانند چشم انتظار سود کمی باشند. در این بازار بیش از همه تولیدکنندگان یعنی زنان و مردان دهقان و صنعتگر و خریداران گرد می‌آیند، یکی از همان جا که بازار در آن برقرار شده و دیگری از یکی از روستاهای مجاور. گاهی دو یا سه تاجر، یعنی واسطه یا شخص سومی میان فروشنده و خریدار، نیز پیدا می‌شوند. این تاجر گه‌گاه می‌تواند تمامی بازار را در هم بریزد یا بر آن تسلط یابد و با مانورهای خود در خرید بر قیمت‌ها تأثیر بگذارد؛ حتی یک تاجر کوچک هم می‌تواند این نظم را خدشه‌دار کند و با دهقانان در همان هنگامی که وارد شهر می‌شوند بدون واسطه معامله کند، کالاهایشان را با قیمتی پایین‌تر بخرد و بعد خود در بازار عرضه کند. این شکلی از کلاه‌برداری است که در اطراف تمام بازارها و کم‌وبیش در تمام شهرها اجرا می‌شود، و اگر افزایش یابد ممکن است سبب بالا رفتن قیمت‌ها شود. به عبارت دیگر حتی در این نوع بازار ایده‌آل با مبادله تنظیم شده، صادقانه و شفاف — همان‌طور که ضرب‌المثل آلمانی می‌گوید «چشم در چشم و دست در دست» — که در این جا طرح شد به‌طور کامل فاقد مشخصه‌ی مبادله‌ی نوع ب نیست که از شفافیت و کنترل سر باز

۱. Istrien یا Istrische (کروات و اسلاوی Istra به ایتالیایی Istria) بزرگ‌ترین شبه جزیره‌ی دریای آدریا بین خلیج تریست Triest و خور کوارنر Kvarner واقع در جنوب اروپا.

می‌زند. به شکل مشابه، تجارت عادی که حمل بیش‌ترین مقدار گندم را از طریق دریای شرق سازمان می‌داد در آغاز شفاف بود: منحنی قیمت‌ها در بندر مبدأ، دانزیک، و در بندر مقصد، آمستردام، هم‌زمان تغییر می‌کردند، و مقدار سود هم تضمین شده بود و هم کم. اما به همان سرعتی که در مدیترانه قحطی شایع می‌شد — مثلاً در ۱۵۹۰ — تجار بین‌المللی که نماینده‌ی مشتریان مهم بودند مسیر معمول تمامی کشتی‌ها را تغییر می‌دادند تا در لیورنو<sup>۱</sup> یا جنوای محموله خود را به سه یا چهار برابر قیمت بفروشدند. در این جا نیز اقتصاد الف در برابر اقتصاد ب دست پایین را داشت.

از سلسله‌مراتب روابط مبادله بالاتر که برویم، دومین نوع اقتصاد (ب) غالب می‌شود. در برابر چشمان ما یک «عرصه‌ی گردش» شکل می‌گیرد که از نوع الف متفاوت است. تاریخ‌دانان انگلستان نشان داده‌اند که از قرن ۱۵ به بعد در کنار بازار عمومی سنتی به‌طور فزاینده‌ای بازاری شکل گرفت که آن را بازار خصوصی نامیدند. من برای آن که این تمایز را برجسته کنم به سهم خودم از ضد بازار<sup>۲</sup> سخن می‌گویم. مگر موضوع بر سر این نبود که بر مقررات اغلب فلج‌کننده‌ی بازار سنتی غلبه کنند؟ تجار سفرکننده مستقیم به سوی تولیدکننده می‌رفتند تا کالا بخرند. از دهقانان پنبه، کتان، لاشه‌ی چهارپایان، چرم، جو (یا گندم)، پرنده و غیره می‌خریدند، گاهی هم پیش خرید می‌کردند، مثلاً پشم گوسفند را قبل از چیدن یا گندم را حتی قبل از درو می‌خریدند. با امضای یک برگ کاغذ در قهوه‌خانه یا

۱. Livorno مرکز شهرستانی به همین نام در منطقه‌ی توسکانا در ایتالیا.

۲ Counter Market

در خانه‌ی اربابی قرارداد بسته می‌شد. سرانجام خریداران کالاها را با گاری، پشت چهارپایان یا با قایق به شهرهای بزرگ یا بنادر صادراتی می‌رساندند. نمونه‌هایش در تمام دنیا یافت می‌شوند: در اطراف پاریس و بیش از همه در حومه‌ی لندن، در سگوویا<sup>۱</sup> (پشم)، ناپل (گندم) آپولین<sup>۲</sup> (روغن) یا در جزایر اندونزی (فلفل). اگر خود تاجر در سفرش به هر خانه‌ی دهقانی سر نمی‌زد، دهقانان را در نزدیک بازار یعنی مجاور میدان بازار یا در قهوه‌خانه ملاقات می‌کرد. مسافرخانه‌ها محل تعویض اسب برای حمل مسافر و کالا هم بودند. این که این نوع داد و ستد فردی جانشین شرایط بهنجار بازارهای جمعی شد و مبتنی بر توافقات خودسرانه و متناسب با جایگاه هر یک از مشارکت‌کنندگان بود را اسناد پرشمار محاکمات انگلستان گواهی می‌دهند؛ محاکماتی که در مورد کاغذهای کوچکی که فروشنده امضا کرده بود دایر می‌شدند. روشن است که این محاکمات مربوط به معاملات نابرابری بود که در آنها رقابت — قانون بنیادین به اصطلاح اقتصاد بازار — نقش مهمی ایفا نمی‌کرد و بازرگانان از دو جهت امتیاز داشت: اول، وی رابطه‌ی بین تولیدکننده و کسی که سرانجام کالا به دستش می‌رسید را قطع می‌کرد (فقط بازرگانان مناسبات بازار در دو انتهای زنجیره و در نتیجه سودی را که در انتظارشان بود می‌شناختند)، و دوم، پول نقد در اختیار داشت، مهم‌ترین دلیل.

به این ترتیب زنجیره‌های طویل تجاری بین تولید و مصرف

۱. Segovia شهری در اسپانیا مرکز شهرستانی به همین نام.

۲. Apulin منطقه‌ای در جنوب شرقی ایتالیا.

تشکیل شدند. موفقیت این امر بیش از همه به دلیل کارایی آن در تامین نیاز شهرهای بزرگ بود؛ از این رو مقامات مجبور بودند هر دو چشم خود را ببندند یا حداقل کنترلشان را کاهش دهند.

هر چه این زنجیره‌ها طولانی‌تر می‌شدند بیش‌تر از مقررات عادی و کنترل سر باز می‌زدند و همان قدر روند سرمایه‌داری بیش‌تر آشکار می‌شد. این امر در تجارت با دوردست<sup>۱</sup> به شکل چشم‌گیری آشکار است، تجارتی که تنها تاریخ‌دانان آلمانی نیستند که آن را عالی‌ترین نوع مبادله‌ی کالا می‌شناسند. تجارت با دور دست عرصه‌ی فرمانروایی نامحدود به معنای واقعی کلمه است، چرا که تا دوردست‌ها گسترده شده و هر نظارت عادی بر آن را متفی یا سرپیچی از آن را ممکن می‌سازد؛ مثلاً ممکن است از ساحل کروماندل<sup>۲</sup> یا ساحل خلیج بنگال تا آمستردام گسترده باشد یا از آمستردام تا جایی برای فروش دوباره در ایران، چین یا ژاپن. در این پهنه‌ی گسترده تاجر راه دور می‌تواند انتخاب کند و طبیعی است جایی را انتخاب می‌کند که سودش را به حداکثر برساند. تجارت با جزایر آنتیل سود کم در بر دارد؟ مهم نیست، در همین زمان تجارت بین کشورهای اقیانوس هند<sup>۳</sup> یا با چین سودی دو برابر به بار می‌آورد. کافی است به کشتی‌ها دستور داد مسیر خود را عوض

۱. Fernhandel در متن اصلی به آلمانی.

۲. Koromandel ساحل شرقی شبه‌قاره‌ی هند؛ امروزه شامل ایالات تامیل نادو، اندھارا براداش و پودوچری.

۳. اصطلاح فرانسوی قرن هجدهم Le commerce d'Inde en Inde برابر اصطلاح انگلیسی country trade به معنای تجارت در خاور دور مثلاً بین مالابار Malabar و بنگال یا بین هند و چین. مترجم انگلیسی.



کنند. لازم است روی اسب دیگری شرط‌بندی کرد. این سودهای سرشار به انباشت چشمگیر سرمایه می‌انجامد به‌ویژه چون تجارت با دوردست در دست اشخاص معدودی بود. هر کس نمی‌توانست به این گروه بپیوندد. برعکس، تجارت محلی بین تجار متعددی تقسیم می‌شد. مثلاً در قرن ۱۶ ارزش پولی به

دست آمده از کل تجارت داخلی پرتغال بسیار بیش تر از ارزش پولی به دست آمده از معامله ی فلفل، ادویه و مواد مخدر بود. اما این تجارت داخلی بیش تر شکل مبادله ی بی واسطه ی کالا با کالا به خود می گرفت، یعنی تنها با توجه به ارزش مصرف. به عکس، تجارت ادویه در رابطه ی مستقیم با اقتصاد پولی بود و تنها تجار بزرگ در آن دست داشتند. در نتیجه سود غیرعادی بالای آن در دستانشان متمرکز می شد. همین امر در مورد انگلستان اوایل قرن ۱۸ در زمان دانیل دوفو<sup>۱</sup> صادق بود.

اتقافی نیست که در همه جای جهان یک گروه تاجر مهم به طور آشکار بر توده ی تجار برتری می یابند؛ این گروه از طرفی بسیار کوچک است و از طرف دیگر همیشه — از جمله — در تجارت با دوردست دست دارد. این امر را می توان در قرن ۱۴ در آلمان، در قرن ۱۳ در پاریس، و در قرن ۱۲ (و احتمالاً قبل از آن) در شهرهای ایتالیای علیا مشاهده کرد. و بسیار قبل از آن که اولین تجار در مغرب زمین پیدا شوند، در جهان اسلام، تاجر — صادر و وارد کننده — وجود داشت که از مقرش نمایندگان و عوامل خود را رهبری می کرد (آن جا حتا در آن زمان تجارت از یک مکان معین پیش برده می شد). او هیچ ربطی به هاوانتی<sup>۲</sup> تاجر کوچک سوق<sup>۳</sup> نداشت. یک سیاح گزارش داده است که در شهر عظیم اگرا<sup>۴</sup> در هند در سال ۱۶۴۰ سوگادور Sogador به «کسانی اطلاق می شد که ما در اسپانیا

۱. Daniel Defoe دانیل دوفو (ت. احتمالاً اوایل ۱۶۶۰ بریستول - م. ۲۶ آوریل ۱۷۳۱ لندن) نویسنده ی انگلیسی.

<sup>۲</sup> Hawanti

<sup>۳</sup> Soukh سوق یا سوک یا سوخ به معنای بازار

<sup>۴</sup> Agra

آنها را mercader می‌خوانیم، بعضی از این‌ها عنوان ویژه‌ی کاتاری<sup>۱</sup> دارند، تجار معتبری که در این کشور به هنر تجارت اشتغال دارند و در عین حال به معنای ثروتمندترین و معتبرترین تجار است». در مغرب‌زمین نیز تفاوت‌های مفهومی مشابهی وجود داشت: کاتاری مشابه negociant فرانسه است؛ این واژه اولین بار در قرن ۱۷ ظاهر شد. در ایتالیا تفاوت بزرگی میان mercante a taglio و negociante وجود داشت، در انگلستان بین treadsman و merchant که در بندرهای انگلیسی بیش از هر چیز سرگرم صادرات و واردات بود؛ در آلمان بین Krämer از یک طرف و Kaufmann یا Kaufherrn از طرف دیگر لازم نیست تأکید کنم که چه در جهان اسلام و چه در جهان مسیحیت این سرمایه‌داران دوستان شاهزادگان زمانشان و هم‌پیمانان با یا بهره‌وران از دولت‌ها بودند. اینان بسیار زود و حتی از همان آغاز از مرزهای «ملی» تخطی می‌کردند و با تجار مراکز تجاری خارجی رابطه داشتند. بر هزاران راه واقف بودند تا قواعد بازی را به نفع خود تغییر دهند: از طریق دست‌کاری اعتبارات، با مبادله‌ی طلای خوب با بد: سکه‌های طلا یا نقره‌ی «خوب» برای داد و ستدهای بزرگ — یعنی برای سرمایه — و سکه‌های مسی «بد» برای پرداخت مزدهای پایین و برای پرداخت‌های روزانه — یعنی برای کار — به کار برده می‌شد. این سرمایه‌داران از نظر هوش و فرهنگ از همه‌ی دیگران سر بودند. همچنین هرچه در اطرافشان را می‌توانستند به انحصار خود در می‌آوردند: مرتع، ساختمان، مزرعه و... را از آن خود می‌کردند. در این که دارای انحصار بودند یا به‌سادگی قدرت کافی داشتند تا از ده مورد در نه مورد رقیب را از

<sup>۱</sup> Katari



سر راه خود بردارند چه کسی می تواند شک کند؟ یک تاجر بزرگ هلندی طی نامه‌ای به شریک تجاریش در بوردو هشدار داد که برنامه‌ی تجاریش را کاملاً مخفی بدارد چون در غیر این صورت «مثل بسیاری موارد دیگر تا سر و کله‌ی رقبا پیدا شود معامله بی آن که چیزی باقی بماند پایان خواهد یافت!» بالاخره سرمایه‌داران به دلیل حجم سرمایه‌شان در موقعیتی قرار داشتند که موضع ممتاز خود را حفظ و داد و ستدهای بزرگ بین‌المللی را برای خود تضمین کنند. چون از یک طرف تجارت بزرگ به دلیل زمان بسیار طولانی حمل و نقل احتیاج به زمان طولانی برای چرخش سرمایه دارد، ماه‌ها و گاهی سال‌ها طول می‌کشد تا مبلغ سرمایه‌گذاری شده همراه با سود، دوباره بازگردد. از طرف دیگر تاجر بزرگ معمولاً نه فقط سرمایه خود را به کار می‌اندازد بلکه اعتبار هم می‌گیرد و پول دیگران را نیز سرمایه‌گذاری می‌کند. و بالاخره سرمایه و اعتبارات مداوماً در جنبش‌اند. میراث فرانسیسکو دی مارکو داتینی<sup>۱</sup> تاجری از پراتو<sup>۲</sup> نزدیک فلورانس نشان می‌دهد که اواخر قرن ۱۴ رفت و آمد دو طرفه بین شهرهای ایتالیا و مراکز مهم سرمایه‌داری اروپا: بارسلون<sup>۳</sup>، مونپلیه<sup>۴</sup>، آونیون<sup>۵</sup>، پاریس، لندن، بروژ<sup>۶</sup> و غیره وجود

۱. Francesco di Marco Datini (۱۳۳۵ پراتو - ۱۴۱۰) بازرگان، تاجر، تولیدکننده‌ی پشم و بورس‌باز؛ اهل توسکانا. تقریباً تمامی نامه‌های وی (۱۵۰،۰۰۰ نامه‌شامل ۱۱،۰۰۰ نامه خصوصی) باقی مانده است.

<sup>۲</sup> Prato  
<sup>۳</sup> Barcelona

۴. Montpellier مرکز بخش لان‌دوک-روسیون Languedoc-Roussillon در جنوب شرقی فرانسه.

۵. Avignon مرکز بخش وکلوز Vacluse در فرانسه.

۶. Bruegge بزرگ‌ترین شهر ایالت فلاندر غربی در بلژیک.

داشته است. اما داد و ستدهای مالی برای مردمان فانی عادی آن زمان همان قدر ناشناخته بود که امروز مذاکرات مخفی بانک‌ها برای پرداخت‌های بین‌المللی در بازل<sup>۱</sup> ناشناخته است.

جهان خرید و فروش کالا یا تجارت زیر سلطه‌ی یک سلسله — مراتب مستحکم قرار داشت — از مشاغل ساده (حمال‌ها، کارگران حمل‌ونقل، فروشندگان دوره‌گرد، گاری‌چی‌ها، ساربانان و ملوانان) تا تحصیل‌دارها، کاسبکاران، دلالان، قرض‌دهندگان تا تجار بزرگ. در نگاه اول تعجب‌برانگیز است که تخصصی شدن و تقسیم کار که در جریان پیشرفت اقتصاد بازار مداوماً افزایش می‌یافت، تمام جهان تجارت جز رأس آن یعنی تجار بزرگ — سرمایه‌داران را در بر گرفت. به این طریق شاخه‌شاخه شدن نقش‌ها یعنی مدرنیزه کردن، در آغاز تنها در پایه‌ها موثر بود؛ پیشه‌وری، تجارت کوچک، همچنین پيله‌وران به سرعت شروع به تخصصی شدن کردند؛ در حالی که در رأس هرم تغییر بسیار ناچیز بود. تا قرن نوزدهم هیچ تاجر واقعاً مهم هیچ‌گاه خود را به یک فعالیت محدود نمی‌کرد. طبیعتاً تاجر بود، اما نه در یک شاخه‌ی خاص؛ به مقتضای وضعیت، حمل‌ونقل کننده، بیمه‌گر، قرض‌دهنده، قرض‌گیرنده، صراف، بانک‌دار، بنگاه‌دار صنعتی یا تولیدکننده‌ی کشاورزی بود. در بارسلون قرن ۱۸ یک کاسبکار botiguer همیشه تخصص داشت: یا پنبه می‌فروخت یا پشم یا ادویه و غیره. اما اگر روزی به‌اندازه‌ی کافی غنی می‌شد تا تاجر شود به سرعت تخصص پایان می‌گرفت. از آن لحظه برای دست‌یازیدن به هر کسبی شایستگی داشت.

اغلب به این واقعیت عجیب اشاره شده است، اما توضیح

<sup>۱</sup> Basel

معمولی آن چندان قانع کننده نیست: گفته شده که فروشنده کسب خود را در شاخه‌های مختلف تقسیم می‌کند تا خطر را محدود کند: وقتی در قرمزدانه ضرر کند می‌تواند در ادویه سود ببرد؛ در یک معامله تجاری شاید موفق نشود اما از تبدیل ارز، سود خواهد برد یا از دادن قرض به دهقانی که می‌خواسته زمین بخرد و غیره. خلاصه بنا به ضرب المثل فرانسوی عمل می‌کند و «همه‌ی تخم مرغ‌ها را در یک سبد نمی‌گذارد».

به عکس، من معتقدم که اولاً، هیچ تاجری کارش را تخصصی نمی‌کرد چون هیچ یک از شاخه‌های تجارت به اندازه‌ی کافی توسعه نیافته بود تا تمامی انرژی‌اش را جذب کند. بیش‌تر پذیرفته شده که سرمایه‌داری در زمان گذشته بی‌اهمیت بوده است چون سرمایه به اندازه‌ی کافی وجود نداشته و تازه باید طی زمان طولانی انباشت می‌شده است. اما از مکاتبات تجاری و یادداشت‌های اطابق‌های تجارت عملاً آشکار می‌شود که اغلب سرمایه وجود داشت که در تلاش ناموفق برای سرمایه‌گذاری بود. در چنین موقعیتی سرمایه‌دار کوشش می‌کرد زمین بخرد: سرمایه‌گذاری مطمئنی که در عین حال همراه خود شأن اجتماعی می‌آورد. گاهی هم زمین می‌خرید تا به روش مدرن از آن بهره برداری کند و سود بالایی به دست آورد، مثلاً در انگلستان و ونیز و جاهای دیگر. تاجر پی شرکت در خرید فروش و بورس بازی زمین‌های مناطق شهری بود یا گاه‌گاهی به بخش «صنعت» سری می‌زد، مثلاً در قرن ۱۵ و ۱۶ در معدن. اما روشن است که سرمایه‌دار جز در موارد استثنایی هیچ‌گاه تمایلی به تولید نداشت بلکه بیش‌تر خود را به سیستم حمل‌ونقل یا

«مقاطعہ کاری»<sup>۱</sup> محدود می‌کرد؛ به این طریق می‌توانست با کار خانگی تولید پیشه‌وری را کنترل کند و فروش محصولات را بدون مانع سازمان دهد. در مقایسه با کار پیشه‌وری و سیستم مقاطعہ کاری کارگاه‌ها تا قرن ۱۹ سهم بسیار کمی در تولید داشتند.

ثانیاً، من معتقدم که چون سود واقعاً زیاد هر لحظه در شاخه‌ی دیگری چشمک می‌زد، تجار بزرگ جهت فعالیت‌های خود را تغییر می‌دادند. سرمایه‌داری بنا بر ماهیتش وابسته به وضعیت کل اقتصاد است؛ امروزه هم یکی از نقاط قوتش در این است که می‌تواند خود را به راحتی انطباق دهد و جهت عوض کند.

ثالثاً، من فکر می‌کنم در یک مورد زندگی تجاری کاملاً تخصصی شده بود، تجارت طلا. اما این تخصص نیز در طولانی مدت موفقیت‌آمیز نبود، گویی عمارت اقتصاد نتوانسته به بالاترین طبقه‌اش خوراک برساند. بانک فلورانس یک بار در قرن ۱۴ در زمانی که خانواده‌ی باردی<sup>۲</sup> و پروزی<sup>۳</sup> در رأس آن قرار داشتند و بار دیگر در قرن ۱۵ با خانواده‌ی مدیچی در رأس آن، دوره‌های درخشانی را از سر گذراند ولی سرانجام در قرن ۱۵ در هم شکست. از ۱۵۷۹ بازارهای مکاره‌ی جنوا در پیاسنزا<sup>۴</sup> به مرکز تسویه حساب

۱. Putting Out در این سیستم مقاطعہ کار مواد خام لازم را در اختیار تولید کننده قرار می‌دهد و خود به فروش محصول می‌پردازد. تولید کننده که صاحب ابزار تولید است کار خود را به‌طور مستقل در خانه انجام می‌دهد.

۲. Bardi خانواده ثروتمند و معروف فلورانسی، بیش‌تر شهرت این خانواده در حمایت از یک گروه موسیقی‌دان ایتالیایی است که می‌خواستند تأثیرات زیبایی‌شناسی موسیقی یونانی را زنده کنند. یکی از این موسیقی‌دانان پدر گالیله ستاره‌شناس معروف بود.

۳. Peruzzi خانواده‌ی بانکدار فلورانسی. بانک خانواده‌ی پروزی در دهه‌ی ۱۳۳۰ دومین بانک بزرگ اروپا و دارای پانزده شعبه از خاور میانه تا لندن بود.

۴. Piacenza شهری در امیلیا رومانا Emilia-Romagna در بخش شمالی ایتالیا پایتخت

پرداخت‌های تقریباً تمامی اروپا بدل شد، اما ماجراجویی باورنکردنی بانک‌داران جنوا حتا پنجاه سال هم دوام نیاورد و در ۱۶۲۱ به پایان رسید. در قرن ۱۷ آمستردام بر اعتبارات اروپایی کاملاً سلطه یافت، اما این تجربه هم باید در قرن بعد به شکست می‌انجامید. تازه در قرن ۱۹ و بیش از همه از سال ۱۸۶۰ به بعد سرمایه مالی به‌طور قطعی موفقیت حاصل کرد، زمانی که همه چیز — صنعت و تجارت — تحت سلطه‌ی بانک‌ها قرار گرفت و اقتصاد در کلیتش به‌اندازه‌ی کافی نیرومند بود تا به تمامی این عمارت برای همیشه خوراک برساند.

خلاصه کنم: دو نوع مبادله وجود دارد. یکی روزانه، تا حدی شفاف و مبتنی بر رقابت؛ دیگری — شکل برتر — پیچیده و با سمت و سوی سلطه‌گرانه. مکانیسم‌های یکسان و افراد واحدی بر این دو نوع مبادله حاکم نیستند. عرصه‌ی سرمایه‌داری نه نوع اول بلکه دومین نوع مبادله است. من انکار نمی‌کنم که می‌توانست یک سرمایه‌داری روستایی زرنگ و خشن وجود داشته باشد؛ آن طور که پرفسور ویکتور دالین<sup>۱</sup> از مسکو برایم تشریح کرد لنین هم معتقد بود حتا برقراری مجدد بازار آزاد در یک روستا در یک کشور سوسیالیستی می‌تواند منجر به برقراری دوباره‌ی سرمایه‌داری با تمامی شاخه‌هایش شود. همچنین انکار نمی‌کنم که یک سرمایه‌داری ذره‌ای در میان تجار کوچک وجود داشته است؛ الکساندر گرشنکرون<sup>۲</sup> از

ایالتی به همین نام.

<sup>۱</sup> Viktor Dalin

<sup>۲</sup> Alexander Gerschenkron (ت. ۱۹۰۴ اودسا ۲۶ — م. اکتبر ۱۹۷۸ کمبریج، ماساچوست) محقق تاریخ اقتصاد و استاد دانشگاه هاروارد.

این تز حمایت می‌کند که سرمایه‌داری واقعی از آن پدید آمده است. می‌توان روابط نابرابر قدرت که بنیاد سرمایه‌داری است را در تمامی سطوح زندگی اجتماعی کشف کرد. اما در واقع سرمایه‌داری در آغاز در رأس جامعه شکوفا شد. در این جا تمام قدرت و تأثیر خود را آشکار نمود. فقط با تحقیق در سطح کسانی چون باردی‌ها، ژاک کوثر<sup>۱</sup>، ژاکوب فوگر<sup>۲</sup>، جان لاول<sup>۳</sup> یا ژوزف نکر<sup>۴</sup> شانس کشف آن را داریم.

اگر از سر عادت میان سرمایه‌داری و اقتصاد بازار تمایز قایل نمی‌شویم از این روست که هر دو از قرون وسطا تا امروز پهلوبه‌پهلوی پیش رفته‌اند و اغلب سرمایه‌داری به‌عنوان نیروی محرکه و اوج پیشرفت اقتصادی معرفی شده است. در واقع گردهی پهن زندگی مادی حامل این همه بوده است: چون زندگی مادی گسترش یابد همه چیز به پیش می‌رود و همراه با آن اقتصاد بازار نیز به سرعت گسترش می‌یابد و به حساب زندگی مادی ورم می‌کند. سرمایه‌داری هم همیشه از این گسترش سود می‌برد. من معتقد نیستم حق به جانب جوزف شومپتر<sup>۵</sup> بود که سرمایه‌دار - مدیر<sup>۶</sup> را

۱. Jacques Coeur (ت. ۱۳۹۵ بورژه Bourges. - م. ۲۵ نوامبر ۱۴۵۶ شوا Chios) تاجر و اعتبار دهنده به شارل هفتم پادشاه فرانسه.

۲. Jakob Fugger (ت. ۶ مارس ۱۵۴۹ آوکسبورگ - م. ۳۰ دسامبر ۱۵۲۵ آوکسبورگ) معروف به ژاکوب فوگر ثروتمند، ثروتمندترین و مهم‌ترین تاجر و بانک‌دار زمان خود.

۳. John Law (ت. ۱۶ آوریل ۱۶۷۱ ادینبورو - م. ۲۱ مارس ۱۷۲۹ ونیز) اقتصاددان و بانک‌دار اسکاتلندی.

۴. Noël Martin Joseph de Necker همچنین Natalis-Josephi de Necker (ت. ۲۵ دسامبر ۱۷۳۹ لیل - م. ۳۰ دسامبر ۱۷۹۳ مانهایم) گیاه‌شناس آلمانی فرانسوی‌تبار.

۵. Joseph Alois Schumpeter (ت. ۸ فوریه ۱۸۸۳ تریش Triesch در موراوایا Moravia، در حال حاضر در جمهوری چک - م. ۸ ژانویه ۱۹۵۰ ایالات کنتیکات ایالات متحده آمریکا).

<sup>6</sup> Entrepreneur, Unternehmer

حلال مشکلات می‌پنداشت<sup>۱</sup>. بلکه بر این باورم که تمامی حرکت تعیین کننده است و هر سرمایه‌داری‌یی در درجه‌ی اول متناسب با آن اقتصاد ملی است که بر آن بنیاد یافته است.

#### ۴

با آن که سرمایه‌داری امتیازی است برای تعدادی اندک، بدون هم‌دستی فعال جامعه با آن قابل تصور نیست. این امر واقعیت ضروری نظم اجتماعی و نظم سیاسی و حتا تمدن است. به‌نوعی تمامی جامعه باید کم‌وبیش آگاهانه ارزش‌های سرمایه‌دارانه را بپذیرد. اما همیشه چنین نیست.

هر جامعه‌ی «دارای چگالی زیاد» به «واحد»های متعددی تقسیم می‌شود: به بخش‌های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و سلسله‌مراتب اجتماعی. بخش اقتصادی تنها در رابطه با «واحدهای» دیگری قابل فهم است که در آنها پخش می‌شود و در عین حال دروازه‌هایش را بر آنها می‌گشاید. منجر به کنش و واکنش می‌شود. سرمایه‌داری که خود شکل ویژه و جزئی اقتصاد است را تنها بر مبنای همسایگی و بر هم قرار گرفتن این بخش‌ها می‌توان تشریح کرد؛ تنها به این طریق می‌توان چهره‌ی واقعیش را شناخت.

دولت مدرن که سرمایه‌داری را خلق نکرده بلکه به ارث برده است گاهی به سود و گاهی به زیان آن عمل می‌کند. در جایی

۳. Joseph Schumpeter: Capitalism, socialism, democracy جوزف شوپتر:

کاپیتالیسم، سوسیالیسم و دموکراسی؛ مترجم حسن منصور؛ نشر مرکز؛ ۱۳۷۵ صفحات

امکان گسترش سرمایه‌داری را فراهم می‌کند، و در جایی نیروی محرکه‌ی آن را نابود می‌سازد.

سرمایه‌داری فقط آن گاه به پیروزی دست یافت که با دولت یکسان شد، آن گاه که دولت شد. در اولین مرحله‌ی بزرگ سرمایه‌داری، در دولت‌شهرهای ایتالیا در ونیز، جنوا و فلورانس قدرت در دستان اشرافیت پولی بود. در هلند قرن ۱۷ اریستوکراسی والیان به نفع و حتا بر بنیاد فرامین کاسبکاران، تجار بزرگ یا وام دهندگان حکومت می‌کرد. انقلاب شکوهمند ۱۶۸۸ انگلستان هم به قدرت رسیدن جهان کسب به معنای هلندیش را رقم زد. فرانسه به عکس حدود یک قرن عقب افتاده بود: تنها پس از انقلاب ژوئیه ۱۸۳۰ بورژوازی تجاری به راحتی به حکومت دست یافت.

یعنی دولت در برابر جهان مالی بر مبنای تعادلش و قدرت مقاومتش موضعی دوستانه داشت یا دشمنانه. همین امر در باره‌ی فرهنگ و مذهب نیز صادق است. مذهب — همچون نیرویی محافظه‌کار — اصولاً نوآوری‌های بازار، پول، بورس و تنزیل را رد می‌کرد. اما کلیسا خود را با جهان مالی انطباق داد. از یک طرف همچنان گفت نه، اما علی‌رغم آن از طرف دیگر به ضرورت زمان بله گفت؛ در یک کلام تغییر به اقتضای زمان<sup>۱</sup> را پذیرفت، سابقاً می‌گفتیم: مدرنیسمی را پذیرفت<sup>۲</sup> (آگوستین رنادوت<sup>۲</sup> خاطر نشان

۱. Aggiornamento واژه‌ی ایتالیایی به معنای به‌روز کردن. پذیرش تغییر در کلیسا که در ۱۹۶۰ پاپ یوهان ۱۳ اعلام کرد و خط راهنمای دومین شورای واتیکان ۱۹۶۲-۱۹۶۵ بود.

۲. ugustin Renaudet (ت. ۱۸۸۰ - م. ۱۹۵۸) تاریخ‌دان فرانسوی پرفسور کالج دو فرانس.



کرد که توماس اکویناس<sup>۱</sup> ۱۲۷۴-۱۲۲۵ اولین کسی بود که به فرمول‌بندی مدرنیسمی دست زد که در طولانی مدت تحقق یافت.<sup>۲</sup> اما گرچه مذهب — و به دنبال آن نیروهای فرهنگی — نسبتاً زود از مقاومت دست کشیدند، اما کلیسا بر مبنای اصول، همچنان با قرض دادن پول در مقابل ربح که آن را به‌عنوان رباخواری محکوم می‌کرد مخالف بود. حتی هرچند کمی عجولانه، ادعا شده که این ملاحظات اخلاقی را جنبش اصلاح دینی حذف کرد، و این علت اصلی رونق سرمایه‌دارانه‌ی کشورهای اروپای شمالی بوده است. از نظر ماکس وبر<sup>۳</sup> سرمایه‌داری به معنای جدید کلمه نه کم‌تر و نه بیش‌تر کار پروتستانیسم و حتی دقیق‌تر کار پوریتانیسم<sup>۴</sup> بود.<sup>۵</sup>

این تز را امروز تمامی تاریخ‌دانان رد می‌کنند، هرچند موفق نشده‌اند آن را برای همیشه بی‌اثر سازند؛ دوباره و دوباره سر بر می‌دارد، و با وجود این آشکارا غلط است. چراکه کشورهای اروپای شمالی نقشی را پذیرفتند که پیش از آن مراکز سرمایه‌داری مدیترانه مدت‌زمانی طولانی و به‌طریقی بسیار درخشان اجرا کرده بودند. این‌ها هیچ چیز اختراع نکردند، نه در عرصه‌ی تکنیک و نه در کار کسب. آمستردام از ونیز تقلید کرد همان‌طور که بعدتر لندن به

۱. thomas von Aquin (ت. ۱۲۲۵ لاتیم Latium ایتالیا - م. ۷ مارس ۱۲۷۴) متاله و فیلسوف مسیحی.

۲. Agustin Renaudet, *Dante humaniste*. paris 1952.

۳. Max Weber, Maximilian Carl Emil Weber (ت. ۲۱ آوریل ۱۸۶۴ - م. ۱۴ ژوئیه ۱۹۲۰) حقوق‌دان، اقتصاددان و جامعه‌شناس آلمانی.

۴. Puritanism جنبش اصلاح دینی در انگلستان و اسکاتلند از قرن ۱۶ تا ۱۸ برای اصلاح گسترده‌ی کلیسا بر مبنای اصول کالوین.

۵. ماکس وبر: اخلاق پروتستان و روح سرمایه‌داری، مترجم: عبدالمعبود انصاری، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهی، تهران.

آمستردام و بازهم بعدتر نیویورک به لندن اقتدا کرد. علت هر بار مربوط به جابه‌جایی مرکز ثقل اقتصاد جهانی بود و دلایل اقتصادی داشت و ربطی به ماهیت ویژه یا پنهان سرمایه‌داری نداشت. آخرین جابه‌جایی در پایان قرن ۱۶ از مدیترانه به دریای شمال به‌معنای پیروزی یک منطقه‌ی جدید بر یک منطقه‌ی قدیمی است؛ اما در عین حال به‌معنای تغییر عظیم معیارها نیز هست. نقش رهبری جدیدی که آتلانتیک به عهده گرفت، سبب گسترش اقتصاد به‌طور کلی و تجارت و همچنین گردش پول شد. یک بار دیگر پیشرفت سریع اقتصاد بازار — که در آمستردام به‌موقع وجود داشت — ساختمان گسترش یافته‌ی سرمایه‌داری را بر گرده‌ی قدرتمندش حمل کرد. اشتباه ماکس وبر به نظر من نهایتاً و اصولاً در این است که به نقش سرمایه‌داری به‌عنوان نیروی محرکه‌ی دنیای جدید بهای زیادی می‌دهد.

اما مسئله‌ی اصلی این نیست. چون سرنوشت واقعی سرمایه‌داری در رویارویی آن با سلسله‌مراتب اجتماعی رقم زده شده است. در هر جامعه‌ی توسعه‌یافته سلسله‌مراتبه‌های متعددی وجود دارد، به‌اصطلاح پلکان‌هایی که از هم‌کف ساختمان شروع می‌شوند، آن‌جا که توده‌های مردم در پایه‌ها به حیات نباتی خود ادامه می‌دهند (مردم پایه‌ی ورنر سمبارت<sup>۱</sup>): سلسله‌مراتب مذهبی، سلسله‌مراتب سیاسی، سلسله‌مراتب نظامی و سلسله‌مراتب‌های متعدد مالی. به اقتضای زمان و مکان بین این سلسله‌مراتب‌ها تضاد،

۱. Grundvolk در اصل به آلمانی.

۲. erner Sombart (ت. ۱۹ ژانویه ۱۸۶۳ - م. ۱۸ می ۱۹۴۱) اقتصاددان و جامعه‌شناس آلمانی.

ائتلاف یا اتحاد به وجود می‌آید و گاهی به نظر می‌رسد در هم ذوب می‌شوند. در رم قرن ۱۳ سلسله‌مراتب سیاسی و مذهبی یک دیگر را می‌پوشاندند، اما زمین‌داران و گله‌داران در منطقه‌ی رم به سمت شکل دادن طبقه‌ی خطرناک زمین‌داران بزرگ پیش می‌رفتند، در حالی که بانک‌داران که منشأشان سیه‌نا<sup>۱</sup> بود در سلسله‌مراتب، بسیار بالا رفته بودند. در فلورانس اواخر قرن ۱۴ فتودال‌های قدیم و بورژوازی تجاری بزرگ جدید با هم یکی شده بودند و نخبگان پولی را تشکیل می‌دادند که — هرچند بعدتر — قدرت سیاسی را نیز به چنگ آورد. در ارتباطات اجتماعی دیگر، سلسله‌مراتب سیاسی



می‌توانست سایر سلسله‌مراتب‌ها را سرکوب کند. این نکته در چین دوره‌ی مینگ و منچو صادق است. این امر همچنین — هرچند ناروشن‌تر و کوتاه‌مدت‌تر — در مورد فرانسه‌ی سلطنتی رژیم کهن صادق است که به تجار حتا تجار ثروتمند مدت‌ها نقشی فرعی و

۱. Siena شهری در مرکز توسکانا در ایتالیا، رقیب فلورانس که ویژگی‌های گوتیک ایتالیا را حفظ کرده است.

بدون شأن داده شده بود و سلسله‌مراتب اشراف، قدرتمندترین سلسله‌مراتب بود و در مرکز قرار داشت. در فرانسه‌ی لوئی سیزدهم<sup>۱</sup> راه رسیدن به قدرت، نزدیک شدن هر چه بیش‌تر به شاه و دربار بود. ریشلیو<sup>۲</sup> اسقف منطقه‌ی روستایی لوسون<sup>۳</sup> اولین گام برای رسیدن به قدرت را زمانی برداشت که پدر تعمیدی مادر شاه، ماریا مدیچی<sup>۴</sup> شد و با این کار به دربار راه یافت تا سرانجام به حلقه‌ی تنگ حکومت کنندگان فرا رود.

هر جامعه برای ارضای بلندپروازی‌های افراد راه ویژه‌ی خویش را دارد. هر جامعه تیپ‌های ویژه‌ی موفقیت خود را دارد. گرچه در مغرب‌زمین موفقیت فردی به هیچ وجه نادر نبود، تاریخ بارها و بارها به ما آموخته است که موفقیت فردی تقریباً همیشه به تأثیر خانواده‌های هوشیار و بیدار مربوط بوده است که دست به هر کاری می‌زدند تا ثروت‌شان را افزایش و حوزه‌ی تأثیرشان را گسترش دهند. بلندپروازی‌شان با شکیبایی همراه بود و چشم‌اندازشان طولانی‌مدت. آیا باید برای درخشش و شایستگی «خانواده‌ها» یا اقوام «مستدام» سرود ستایش سر دهیم؟ این امر در مورد

۱. Louis XIII (ت. ۲۷ سپتامبر ۱۶۰۱ فونتین بلو Fontainebleau - م. ۱۴ می ۱۶۴۳ سن ژرمن الیه Saint-Germain-en-Laye) پادشاه فرانسه و ناوارا Navarre از ۱۶۱۰ تا ۱۶۴۳.

۲. Armand-Jean I. du Plessis de Richelieu معروف به کاردینال ریشلیو (ت. ۹ سپتامبر ۱۵۸۵ بخش ایندر و لوار Indre-et-Loire - م. ۴ دسامبر ۱۶۴۲ پاریس) وزیر و مشاور لوئی سیزدهم.

<sup>۳</sup> Luçon

۴. Maria de Médicis (ت. ۲۶ آوریل ۱۵۷۳ فلورانس - م. ۱۳ ژوئیه ۱۶۴۲ کلن) دومین همسر هنری چهارم و مادر لوئی سیزدهم و سال‌های نایب‌السلطنه لوئی سیزدهم خردسال بود.

خانواده‌های مغرب‌زمین به این معنای است که تاریخ یک طبقه را به‌عنوان حامل روندهای سرمایه‌داری و خالق و استفاده‌کننده از سلسله‌مراتب مستحکمی که ستون فقرات سرمایه‌داری را تشکیل می‌دهد برجسته کنیم؛ طبقه‌ای که آن را به‌طور کلی با مفهومی که بعدها پا گرفت یعنی بورژوازی مشخص می‌کنیم. چون سرمایه‌داری برای این که موفقیت و قدرتش را تحکیم کند باید پشت سر هم یا هم‌زمان بر تجارت منطقه، بر رباخواری، بر تجارت با دوردست، بر «مقامات» اداری قابل خرید و بر مالکیت زمین (ارزش مطمئنی که علاوه بر آن — بیش از آن که تصور می‌شود — نسبت به بقیه جامعه شأنی بالا همراه دارد) تکیه کند. اگر زنجیره‌ی طولانی خانواده‌ها و انباشت آرام ثروت و امتیازات دقیق‌تر مورد توجه قرار گیرند، گذار از رژیم فئودالی به سرمایه‌داری در اروپا نسبتاً قابل فهم می‌شود. رژیم فئودالی یک شکل پایدار تقسیم ثروت پایه‌ای یعنی زمین به نفع خانواده‌های سینور زمین‌دار بود. به عبارت دیگر ساختن نظم پایداری ایجاد کرد بود. قرن‌ها «بورژوازی» انگل این طبقه‌ی ممتاز بود، با آن و از آن می‌زیست؛ از خطاهایش، تجملاتش، به‌کارگیریش و از کم‌دامنه بودن چشم‌اندازهایش سود می‌برد، تا — اغلب با رباخواری — دارایی‌شان را تصاحب کند. سرانجام حتی خود را به صف اعیان می‌کشاند تا در آن جا خود را نفی کند. اما هنوز «بورژوا»های دیگری وجود داشتند تا باز به حمله رو کنند و جنگ را از سر گیرند، به عبارت دیگر این انگل‌بودگی، سرمایه‌گذاری درازمدت بود: بورژوازی به‌طور مدام در تلاش از میان برداشتن طبقه‌ی حاکم بود تا اشتهای خود را فرو نشاند. اما صعودش آرام و صبورانه بود و بلندپروازی‌هایش باید مداوماً به بچه‌ها و بچه‌های بچه‌هایش منتقل می‌شدند. و داستان همچنان ادامه می‌یافت.

در چنین جامعه‌ای که از جامعه‌ای فئودالی برآمده و خود هنوز نیمه فئودال بود، مالکیت و امتیازات اجتماعی، نسبتاً خوب محافظت شده بودند. خانواده‌ها می‌توانستند در آرامشی نسبی از آن لذت ببرند چراکه مالکیت مقدس بود یا می‌بایست که می‌بود و هر فرد کم‌وبیش سر جای خود باقی می‌ماند. برای آن که انباشت ممکن شود تا با آن خانواده‌ها ساخته شوند و خود را تثبیت کنند و سرمایه‌داری با کمک اقتصاد پولی بتواند تشکیل شود، به این آب‌های آرام یا نسبتاً آرام اجتماع احتیاج بود. با این کار بعضی از استحکامات بالای جامعه را تا حدی خراب می‌کرد اما در همان زمان استحکامات دیگری را که به‌نفعش بودند و همان قدر مستحکم و پایدار، بنا می‌کرد.

این جمع‌آوری تدریجی ثروت خانوادگی که روزی به موفقیتی باورنکردنی انجامید برای ما — چه در گذشته و چه در حال حاضر — چنان عادی است که مشکل بتوانیم در آن مشخصه‌ی ماهوی جوامع مغرب‌زمین را ببینیم. ما زمانی متوجه آن می‌شویم که غرب را ترک کنیم و به جوامع غیراروپایی بنگریم. به‌طور کلی، آن چه من سرمایه‌داری می‌خوانم یا مایلم سرمایه‌داری بخوانم، در این جوامع به موانعی اجتماعی برمی‌خورد که چیرگی بر آن مشکل یا غیرممکن است. خود این موانع راهی هرچند غیرمستقیم برای توضیحی عام به ما نشان می‌دهند.

جامعه‌ی ژاپن از این منظر غیرتیپیک است چون آن جا این روند تماماً مشابه اروپا جریان یافت: یک جامعه‌ی فئودالی آرام منحل شد و سرانجام از درون آن یک جامعه‌ی سرمایه‌داری موفق سر برآورد. (البته ژاپن کشوری بود که در آن سلسله‌های تجار بیش از همه بقا داشتند، بعضی از آنها از قرن ۱۷ شروع کردند و هنوز موفق هستند).

اما پژوهش‌های مقایسه‌ای تاریخی می‌تواند تنها دو نمونه‌ی غرب و ژاپن را به ما عرضه کند. دو نمونه‌ای که در آنها گذار از نظم فئودالی به اقتصاد پولی ناشی از شتاب درونی بود. در تمام جوامع دیگر جایگاه دولت و همچنین امتیازاتی که از مراتب اجتماعی یا مالکیت پول ناشی می‌شد بسیار متفاوت بودند و من تلاش خواهم کرد تا از این تفاوت‌ها درس‌هایی بگیرم.

به چین یا به جهان اسلام بنگریم. آمارهای در دسترس (هرچند ناکامل) نشان می‌دهند که تحرک اجتماعی عمودی در چین از اروپا بیش‌تر بوده است. هرچند گروه صاحبان امتیاز در مقایسه به هیچ وجه بزرگ‌تر نبود، اما جامعه بسیار کم‌تر ثبات داشت. مسابقه برای پیوستن به ماندارن‌ها، دری بر روی همه گشوده بود؛ ماندارن‌ها یک سلسله‌مراتب باز تشکیل می‌دادند. هرچند آزمون [برای پذیرفته شدن در ماندارن‌ها] همیشه صادقانه نبود اما به‌طور کلی قابل دسترس تمامی گروه‌های اجتماعی بود، به‌طور چشمگیر قابل دسترس‌تر از دانشگاه‌های بزرگ غرب در قرن ۱۹. آزمون‌هایی که دسترسی به مقامات بالای ماندارن‌ها را ممکن می‌ساخت عملاً به معنای تقسیم مجدد ورق‌ها در بازی اجتماعی بود، شبیه یک نیو دیل<sup>۱</sup> مداوم. کسانی که موفق می‌شدند به مقامات بالا برسند همیشه آن را به شرط باز پس دادن داشتند، به‌عنوان مستمری مادام‌العمر. و انباشت ثروت همراه با این مقام، مشکل کفایت می‌کرد تا بتوانند خانواده‌ی بزرگ به معنای اروپایی بنیان‌گذارند. در عین حال

۱. New Deal اصطلاحی انگلیسی به معنای «دور جدید بازی» یا «تقسیم مجدد ورق‌ها» و مجموعه‌ی اصلاحات اقتصادی-سیاسی در ایالات متحده‌ی آمریکا، در دوره‌ی ریاست جمهوری فرانکلین دلانو روزولت در ۱۹۳۳ شروع و بعد از شرکت آمریکا در جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۴۱ پایان یافت.

خانواده‌های غنی و قدرتمند از نظر دولت کم‌وبیش مشکوک محسوب می‌شدند، چون تنها دولت حق داشت صاحب زمین باشد، از دهقانان مالیات بگیرد و به دقیق‌ترین شکل بر تمامی بنگاه‌های معاملاتی و تجاری نظارت کند. به‌رغم همکاری منطقه‌ای تجار و ماندان‌های فاسد، موضع دولت چین نسبت به شکوفایی سرمایه‌داری همواره خصمانه بود. هر بار که سرمایه‌داری به‌دلیل شرایط مطلوب گسترش می‌یافت در نهایت تحت کنترل دولتی در می‌آمد که به‌نوع خودش توتالیتر بود (بدون آن که از طنین ناهنجار امروزی آن استفاده کنم). سرمایه‌داری اصیل چینی فقط خارج از چین وجود داشت، مثلاً در جهان جزایر اندونزی که فروشندگان چینی در آزادی کامل تجارت می‌کردند و می‌توانستند پی کسب خود باشند.

در جهان بزرگ اسلام به‌ویژه در قرن ۱۸ مالکیت زمین همیشه موقتی بود، چون آن‌جا نیز بسان چین به‌لحاظ حقوقی سلطان مالک زمین بود. اگر زبان اروپای رژیم کهن را به کار بریم، تاریخ‌دانان باید از اقطاع<sup>۱</sup> (که برای طول عمر به تصاحب کسی در می‌آمد) سخن بگویند و نه از تیول<sup>۲</sup>. به‌عبارت دیگر، ملک اربابی یعنی زمین، روستاها و بهره‌ی زمین را دولت — مثل دوران کارولژن‌ها<sup>۳</sup> — تقسیم می‌کرد و با مرگ مالک موقت دوباره در اختیار دولت قرار می‌گرفت. به این طریق شاهزاده‌ی حاکم امکان می‌یافت به سربازان و سوارانش مزد بدهد و از وفاداری‌شان مطمئن باشد. صاحب زمین

<sup>۱</sup> Benefices

<sup>۲</sup> Fief (Lehen)

<sup>۳</sup> Carolingian در اواخر قرن هفتم خانواده کارولژین عملاً فرمانروای فرانک‌ها شد، و در سال ۷۵۱ اولین شاه این سلسله با تایید پاپ و اشراف تاج‌گذاری کرد.



که می‌مرد تمام مالکیتش و تمامی اموالش به سلطان استانبول یا به مغول بزرگ دهلی منتقل می‌شد. می‌توان گفت که این سلطان‌های بزرگ مادامی که سلطنتشان بقا داشت، می‌توانستند اعضای جامعه‌ی حاکم و قشر رهبری را همچون پیراهن خود عوض کنند و ترکیب آنها را دائماً تغییر دهند؛ چنین نیز می‌کردند. رأس جامعه اغلب نو می‌شد و خاندان‌ها هیچ راهی نمی‌یافتند تا پایدار بمانند. پژوهش اخیر آندره ریموند<sup>۱</sup> در باره قاهره‌ی قرن ۱۸ نشان می‌دهد که در آن جا تجار بزرگ به‌ندرت موفق می‌شدند موقعیت خود را بیش از یک نسل حفظ کنند. جامعه‌ی سیاسی، آنها را فرو می‌بلعید. به‌عکس اگر زندگی یک تاجر هندی چنین نامعلوم نبود تنها به این دلیل بود که تحت حمایت کاست‌های تجار و بانکداران و خارج از جامعه‌ی ناپایدار هند قرار داشت و در رأس هرم بازی می‌کرد.

بر مبنای این تره‌های بالنسبه ساده‌ای که من به آنها معتقدم، شاید کمی قابل فهم‌تر شود که شرایط اجتماعی بنیاد رشد و موفقیت سرمایه‌داری است؛ و آرامش گسترده‌ای در نظم اجتماعی ضروری است و بی‌طرفی، ضعف یا اغماض دولت نیز. در مغرب‌زمین این اغماض مراحل متفاوتی را از سر گذرانده است، فرانسه به‌دلایل اجتماعی‌یی که در گذشته‌ی آن ریشه دارند مثلاً نسبت به انگلستان همواره کم‌تر پذیرای سرمایه‌داری بوده است.

من گمان می‌کنم که این نوع نگاه هیچ اعتراضی را برنمی‌انگیزد. هرچند این‌جا خودبه‌خود مسئله‌ی جدیدی سر بر می‌آورد. سرمایه‌داری به یک سلسله‌مراتب احتیاج دارد. اما به چشم تاریخ‌دان،

<sup>۱</sup> André Raymond, *Artisans et commerçants au Caire au XVIII<sup>e</sup> siècle*, 2Bde, Paris-Damaskus 1973-74 .

سلسله‌مراتب چیست؟ تاریخ‌دانی که ناظر صدها جامعه است که از برابری رژه می‌روند و تمامی آنها دارای سلسله‌مراتب‌های خود هستند که در رأس آنها مثنی از افراد ممتاز و صاحب قدرت قرار دارند. سلسله‌مراتب‌ها در گذشته وجود داشتند: در وینز قرن ۱۳، در اروپای رژیم کهن، در فرانسه‌ی آدولف تیر<sup>۱</sup> یا در فرانسه‌ی سال ۱۹۳۶ دورانی که جنبش کارگری سلطه‌ی «دویست خانواده»ی در قدرت را افشا کرد؛ در ژاپن، در چین، در ترکیه و در هند. امروزه هم وجود دارد. در خود ایالات متحده‌ی آمریکا هم این سرمایه‌داری نبود که سلسله‌مراتب را اختراع کرد، همان طور که بازار یا مصرف را اختراع نکرد، بلکه از آن استفاده برد و می‌برد. در چشم‌انداز طولانی‌مدت تاریخ، سرمایه‌داری میهمانی نو آمده است. زمانی وارد شد که سفره چیده شده بود. به عبارت دیگر مسئله‌ی ویژه‌ی سلسله‌مراتب از سرمایه‌داری بسی دورتر می‌رود، آن را از پیش تعیین بخشیده و از پیش معین کرده است. جوامع غیرسرمایه‌داری هم — متأسفانه — سلسله‌مراتب را ملغی نکردند.

تمام این سخنان راه را بر بحث‌هایی طولانی می‌گشاید، و من سعی کردم در کتابم این‌ها را شرح دهم بدون آن که نتیجه‌ی قطعی بگیرم. چون این مسئله بی‌شک مهم است، مسئله‌ی مسئله‌هاست. آیا باید سلسله‌مراتب، وابستگی یک انسان به انسان دیگر برچیده شود؟ «بله»؛ این پاسخ ژان پل سارتر در سال ۱۹۶۸ بود. اما آیا چنین چیزی ممکن است؟

۱. Adolphe Thiers (ت. ۱۵ آوریل ۱۷۹۷ ماری - م. ۳ سپتامبر ۱۸۷۷ سن ژرمن انله Saint-Germain-en-Laye) وکیل، روزنامه‌نگار و دومین رئیس جمهور، جمهوری دوم فرانسه؛ کمون پاریس در دوران او به خون کشیده شد.

## فصل سوم

### زمان مند بودن جهان



در دو بخش اول سخنرانی ام تکه‌های مختلف یک پازل را در مقابل شما گستردم؛ تعدادی از آنها را تک‌تک و بقیه را دسته‌دسته خودسرانه کنار هم گذاشته بودم تا به نمایش بهتر آن کمک شود. حال باید پازل کامل شود، کاری که در آخرین جلد کتابم به آن پرداخته‌ام. از عنوان کتاب هدفم آشکار است: برقراری رابطه بین سرمایه‌داری، رشد و امکاناتش از یک سو و تاریخ عمومی جهان از سوی دیگر.

تاریخ، صحنه‌های متوالی روزشمارانه‌ی شکل‌ها و تجربیات است. کل جهان [در این کار] آن واحدی است که بین قرن ۱۵ و ۱۸ ساخته شد و به‌طور دم‌افزون بر کل زندگی انسان‌ها در تمامی جوامع، اقتصادهای ملی و تمدن‌های جهان تأثیر گذارد. این جهان نشان داد

که بسیار نابرابر است. این جهان همچنان که امروزه خود را نشان می‌دهد در دوران بین قرن ۱۵ و ۱۸ با تغییرات لازم هم چنین بود: کشورهای مرفه در یک سو و کشورهای در حال توسعه در سوی دیگر. درست است که از دوران جک کور<sup>۱</sup> یا ژان بودن<sup>۲</sup>، از زمان آدام اسمیت یا مینارد کینز کشورهای ثروتمند و کشورهای فقیر تغییر کرده‌اند، و چرخ تاریخ در گردش بوده است، اما قانون جهان به ندرت تغییر کرده است: جهان از نظر ساختاری همچنان به ممتازان و غیرممتازان تقسیم شده است. می‌توان از نوعی جامعه‌ی جهانی سخن گفت که ساختارش همچون جامعه‌ی یک کشور سلسله‌مراتبی است، اگرچه در مقیاسی بسیار بزرگ‌تر، اما همچنان قابل تشخیص. عالم کبیر و عالم صغیر بالاخره ساختار یکسانی دارند. چرا؟ مایلیم به این سوال پاسخ بدهم، هرچند مطمئن نیستم موفق شوم. برای تاریخ‌دان آسان‌تر است «چگونگی» را تبیین کند تا «چرایی» را، و بیش‌تر در پی آن است تا پی آمدهای مسائل بزرگ را تشخیص دهد تا منشأ آنها را. طبیعی است که این خود دلیل دیگری است تا با شیفتگی به کشف منشأها پردازد، منشأهایی که اغلب بر او پوشیده مانده‌اند یا سر در گمش کرده‌اند.

## ۱

مفید است مقدماتا مفاهیم را روشن کنم. من دو اصطلاح را به کار

<sup>1</sup> Jacques Coeur

<sup>۲</sup> Jean Bodin (1539-1596) حقوق‌دان و فلسفه‌ی سیاسی‌دان فرانسوی.

می‌بندم: اقتصاد جهان و جهان اقتصادی<sup>۱</sup>. با توجه به این که دومی از اولی مهم‌تر است. درک من از اقتصاد جهان، اقتصاد به وسعت جهان به‌عنوان یک کل است: «بازار تمامی دنیا» چنان که سیسموندی<sup>۲</sup> گفت. به‌عکس من از جهان اقتصادی<sup>۳</sup> — واژه‌ی فرانسوی *économi-monde* را با وام از واژه‌ی *Weltwirtschaft* آلمانی ساختم — اقتصاد یک بخش از کره‌ی خاکی‌مان را درک می‌کنم آن‌گاه که یک کلیت اقتصادی می‌سازد. بسیار پیش از این نوشتم که مدیترانه قرن ۱۶ یک جهان اقتصادی برای خود ساخته بود، به آلمانی می‌توان گفت جهانی برای خود<sup>۴</sup>.

یک جهان اقتصادی می‌تواند بر اساس سه جنبه تعریف شود:

۱. یک منطقه جغرافیایی را در برمی‌گیرد؛ بنابراین مرزهایی دارد که آن را مشخص می‌کند؛ این مرزها به‌کندی تغییر می‌کنند. گه‌گاه در فاصله‌های بزرگ زمانی به ضرورت، گسستگی‌هایی ایجاد می‌شود. برای مثال پس از کشف بزرگ در اواخر قرن ۱۵ یا در سال ۱۶۸۹ که پطر کبیر دروازه‌های روسیه را بر اقتصاد اروپا گشود. کافی است تصور کنیم که چه گسستگی عظیمی در فضای اقتصادی غرب کنونی ایجاد خواهد شد اگر دروازه‌های اقتصاد اتحاد جماهیر شوروی و چین بدون قید و شرط، به‌طور کامل و برگشت‌ناپذیر بر آن گشوده شود.

---

۱. رجوع شود به پیش‌گفتار

۲. *Sismondi Jean Charles Léonard Simonde de* (ت. ۹ می ۱۷۷۳ ژنو - م. ۲۶

ژوئن ۱۸۴۲ ژنو) اقتصاددان و تاریخ‌دان سوئیسی.

۳. در متن اصلی به‌زبان آلمانی *Weltwirtschaft*.

۴. در متن اصلی به‌آلمانی *eine Welt für sich*

۲. هر جهان اقتصادی دارای یک قطب یا مرکز است و یک شهر مسلط این قطب را نمایندگی می‌کند: این قطب پیش‌تر یک دولت-شهر بود امروزه یک پایتخت یا روشن‌تر یک پایتخت اقتصادی است (در آمریکا نیویورک است نه واشنگتن). علاوه بر این، در یک جهان اقتصادی دو مرکز می‌توانند در یک دوران طولانی هم‌زمان وجود داشته باشند: برای مثال رم و اسکندریه در دوران آگوستس<sup>۱</sup>، آنتونیوس<sup>۲</sup> و کلئوپاترا؛ و نیز و جنوا در دوران جنگ چيوگا<sup>۳</sup> (۱۳۷۸-۱۳۸۱)، لندن و آمستردام در قرن ۱۸ پیش از عقب ماندن برگشت‌ناپذیر هلند. زیرا یکی از دو مرکز در پایان حذف خواهد شد. چنان که در سال ۱۹۲۹ پس از وقفه‌ی کوتاهی مرکز به‌طور آشکار از لندن به نیویورک انتقال پیدا کرد.

۳. هر جهان اقتصادی به نواحی مختلف تقسیم می‌شود. پیش از همه هسته، یعنی منطقه‌ای که مرکز در آن قرار دارد: مثلاً استان‌های متحده (البته نه همه‌ی آنها) در قرن ۱۷ زمانی که آمستردام بر جهان حکومت می‌کرد یا انگلستان (اما نه کل انگلستان) هنگامی که لندن پس از سال ۱۷۸۰ سرانجام بر آمستردام پیشی گرفت. در اطراف این هسته‌ی مرکزی مناطق میانه

۱. Augustus، به رومی Imperator Caesar Divi Filivs Avgvsv معروف به ژولیوس سزار (ت. ۲۳ سپتامبر ۶۳ قبل از میلاد - م. ۱۹ اگوست ۱۴ بعد از میلاد) اولین امپراتور روم.

۲. Mark Antony antonius (ت. ۸۳ قبل از میلاد - م. ۳۰ قبل از میلاد) متحد ژولیوس سزار و سپس دشمن او.

۳. Chiogga، جنگ چيوگا در سال ۱۳۸۰ در ایتالیا بین ناوگان ونیز و جنوا در گرفت، قرارداد صلح در سال بعد به امضا رسید.

قرار گرفته‌اند. و بالاخره نواحی گسترده‌ی پیرامونی وجود دارند که در تقسیم کاری که مشخصه‌ی جهان اقتصادی است نقش دست پایین و وابسته را بازی می‌کنند تا شریک واقعی. زندگی در این نواحی پیرامونی برزخ یا حتا جهنم را به خاطر می‌آورد. موقعیت جغرافیایی آنها نیز مبین این امر است.

طبیعتاً این ملاحظات کوتاه احتیاج به تشریح و اثبات دارند. در جلد سوم کتاب *تمدن مادی و اقتصاد سرمایه‌داری* می‌توان آنها را یافت. امانوئل والرشتاین<sup>۱</sup> نیز در کتابش *سیستم جهانی مدرن* که ۱۹۷۴ در آمریکا و ۱۹۸۰ در فرانسه چاپ شد مسئله را به‌دقت تشریح کرده است.<sup>۲</sup> این که من نویسنده را در تمام نکات یا در بیان این یا آن نظریه‌ی عمومی تایید نمی‌کنم امری فرعی است، ما با هم در تمام نکات اساسی هم عقیده هستیم. حتا وقتی برای والرشتاین تنها یک جهان اقتصادی یعنی جهان اقتصادی اروپایی وجود دارد که از نظر وی تازه در قرن ۱۶ پدید آمده است. در حالی که من معتقدم کره‌ی خاکی از قرون وسطا و حتا از قدیم‌تر — یعنی خیلی وقت پیش از آن که جهان در تمامیتش بر اروپایی‌ها آشکار باشد — به نواحی اقتصادی کم‌وبیش متمرکز و منسجم تقسیم شده بود، یعنی به چندین جهان اقتصادی که در کنار هم قرار داشتند.

این جهان‌های اقتصادی هم‌زمان روابط مبادله‌ای محدودی با یکدیگر داشتند و در مناطق مسکونی سیاره گسترده بودند. وجود جهان‌های اقتصادی در عین حال سبب ایجاد مناطق مرزی بزرگی

---

۱. Immanuel Maurice Wallerstein (ت. ۲۸ سپتامبر ۱۹۳۰ نیویورک) جامعه‌شناس آمریکایی.

Immanuel Wallerstein, *The modern World-System, Bd.1, New York 1974.*

بود که — به‌جز موارد استثنایی — برای مبادله جذابیت کمی داشتند. کل روسیه — دقیق‌تر بگویم مسکوی — پیش از پتر کبیر یکی از جهان‌های اقتصادی بود که از خود و برای خود می‌زیست. امپراتوری وسیع عثمانی نیز تا پایان قرن ۱۸ یک جهان اقتصادی بود. امپراتوری جهانی کارل پنجم یا فیلیپ دوم بر عکس با وجود گستردگی‌اش یک جهان اقتصادی نبود؛ زیرا از آغاز بخشی از یک شبکه‌ی اقتصادی قدیمی فعال مستقر در اروپا بود. چون پیش از ۱۴۹۲ یعنی پیش از سفر اکتشافی کریستف کلمب<sup>۱</sup>، اروپا همراه با مدیترانه با روابطی که با خاور دور داشتند، جهان اقتصادی خود را حول شکوه و جلال و نیز تشکیل داده بود. این شبکه در طول قرن اکتشافات گسترش یافت و به‌سرعت منطقه‌ی آتلانتیک و جزایر و سواحل آن را در بر گرفت و سرانجام بخش‌های داخلی قاره‌ی آمریکا را، هرچند تسخیر تمامی آنها مشکل بود. علاوه بر این، در همین مدت، روابطش را با دیگران یعنی با جهان‌های اقتصادی مستقل هندوستان، جهان جزایر اندونزی و چین چندین برابر کرد. در همان زمان در اروپا، مرکز ثقل از جنوب به شمال انتقال یافت یعنی به آنت‌ورپن<sup>۲</sup> و سپس به آمستردام و — قابل توجه است که — مرکز به اشبیلیه<sup>۳</sup> یا لیسن مراکز امپراتوری‌های اسپانیا و پرتغال منتقل نشد.

۱. Christopher Columbus (ت. ۱۴۵۱ - م. ۲۰ مه ۱۵۰۶) دریانورد و سیاح.

۲. Antwerpen رجوع شود به Anvers.

۳. Sevilla، اشبیلیه معرب اسپانیا، شهری در جنوب اسپانیا در کنار رودخانه‌ی وادی الکویر Guadalquivir مرکز اندلس.



به این ترتیب، می‌توان بر روی نقشه‌ی تاریخی جهان ورقه‌ای شفاف کشید و گرداگرد هر جهان اقتصادی در دوران‌های مشخص خطی رسم کرد. از آن جا که این جهان‌ها بسیار بطئی تغییر یافتند به‌اندازه‌ی کافی وقت داریم تا آنها را مورد مطالعه قرار دهیم، زندگی آنها را در جریان عمل زیر نظر بگیریم و تأثیر آنها را بسنجیم. بطئی بودن تغییرات خبر از وجود تاریخ جهان در ژرفای آن می‌دهد. در این جا به این عرصه‌های ژرف تاریخی فقط می‌توان اشاره کرد. زیرا هدف ما در این جا فقط بررسی این است که با جهان‌های اقتصادی متوالی که در اروپا مستقر شدند و گسترش یافتند، آیا می‌توان روند سرمایه‌داری و گسترش آن را توضیح داد و اگر می‌توان، چه گونه؟ پیشاپیش و بدون معطلی این تز را مطرح می‌کنم که این جهان‌های اقتصادی تیپیک، نیروهای محرکه‌ی سرمایه‌داری اروپا و بالاخره جهان بودند.

به هر حال، این توضیحی است که برای آن با احتیاط کامل و به تدریج مقدمات کار را تدارک خواهم دید.

## ۲

یک تاریخ ژرف. من آن را کشف نکردم بلکه فقط کوشش می‌کنم اهمیت آن را آشکار سازم یا همان‌طور که از لوسین فبر برمی‌آمد بگوید به آن «منزلتس را بدهم». و این خود خیلی است. امیدوارم به ترتیب با بررسی تغییرات در مراکز جهان‌های اقتصادی — از مرکزیت افتادن آنها — و تقسیم هر جهان اقتصادی به نواحی متمرکز، شما را قانع کنم.

با هر از مرکزیت افتادنی، مرکزیت سازی جدیدی اتفاق می‌افتد؛ گویی جهان اقتصادی بدون مرکز ثقل، بدون قطب اقتصادی نمی‌تواند وجود داشته باشد. اما این از مرکز افتادن‌ها و ایجاد مراکز جدید همان قدر که نادرند پراهمیت نیز هستند. در مورد اروپا و آن نواحی که از آن خود کرده بود، تمرکز در دهه‌ی ۸۰ قرن ۱۴ و به‌نفع و نیز اتفاق افتاد. حدود سال ۱۵۰۰ جهشی بزرگ و ناگهانی از و نیز به آنت‌ورپن اتفاق افتاد، سپس — بین سال‌های ۱۵۵۰ و ۱۵۶۰ — بازگشت به مدیترانه، اما این بار به‌نفع جنوا و بالاخره مرکز اقتصادی بین سال‌های ۱۵۹۰ و ۱۶۱۰ به آمستردام منتقل شد و آمستردام توانست تقریباً دو قرن آن را حفظ کند. بین سال‌های ۱۷۸۰ و ۱۸۱۵ مرکز به لندن و سرانجام در سال ۱۹۲۹ به آن سوی آتلانتیک، به نیویورک نقل مکان کرد.

بر فراز برج کلیسای اروپا تا کنون پنج بار ناقوس سرنوشت به صدا درآمده است و هر بار در میان جنگ‌ها، درگیری‌ها و بحران‌های شدید اقتصادی مرکز ثقل از جایی به جایی دیگر منتقل شد. اغلب شرایط اقتصادی نامناسب، مرکز قدیم را که مورد تهدید قرار داشت، به زانو در می‌آورد و این خود در عین حال موفقیت مرکز جدید بود. طبیعتاً قانونمندی ریاضی در کار نبود. یک بحران طولانی آزمونی است که ضعیف‌ها را در هم می‌شکند اما قدرتمندان آن را تاب می‌آورند. در نتیجه هر بار که مشکلی اقتصادی سر بر آورد مرکز درهم نمی‌شکند. به عکس بحران‌های قرن ۱۷ اغلب موقعیت آمستردام را هر چه بیش‌تر مستحکم کردند. چند سالی است بحرانی جهانی را تجربه می‌کنیم که سخت و به احتمال زیاد طولانی است. اگر نیویورک در این آزمون پیروز بیرون نیاید — که

من شخصا در آن شک دارم — جهان باید یک مرکز جدید بجوید یا کشف کند؛ به عکس اگر ایالات متحده به طور موفقیت‌آمیز مقاومت کند — که همه چیز حاکی از آن است — می‌تواند از این آزمون قوی‌تر از پیش سر برآورد؛ چراکه اقتصادهای ملی دیگر خیلی بیش‌تر از وضع اقتصادی نامناسبی که ما از سر می‌گذرانیم رنج خواهند برد.

به هر صورت، به نظر می‌رسد مرکز شدن، از مرکز افتادن و مرکز عوض کردن به بحران‌های طولانی مدت اقتصاد عمومی مربوط باشند. از این رو اگر بخواهیم به بررسی مشکل کل مکانیسم‌هایی که تاریخ جهان را به جنبش می‌آورند بپردازیم، احتمالاً باید از این بحران‌ها شروع کنیم. در این جا نگاهی دقیق به یک نمونه ما را از تشریح طولانی بی‌نیاز می‌کند. پس از یک رشته مشکلات و درگیری‌های سیاسی و همچنین به علت عدم استحکام مرکز جهانی در آنت‌ورپن، کل منطقه‌ی مدیترانه در نیمه دوم قرن ۱۶ انتقام خود را گرفت. نقره‌ی معادن آمریکا که تا آن زمان به دست اسپانیایی‌ها عمدتاً از طریق آتلانتیک به فلاندر<sup>۱</sup> انتقال می‌یافت، از ۱۵۶۸ مرکز توزیع آن مدیترانه و جنوا شد. آن زمان در دریای مدیترانه از تنگه جبل الطارق تا لوانته<sup>۲</sup> یک رنسانس اقتصادی در جریان بود. اما این قرن که به «قرن جنوایی‌ها» معروف است بسیار کوتاه مدت بود. وضع خراب شد و بازارهای مکاره‌ی جنوایی در پیاسنزا<sup>۳</sup> که در طول پنجاه سال مهم‌ترین مرکز دفترداری اقتصاد اروپا بود قبل از

۱. Flander منطقه‌ای بین بلژیک فرانسه و هلند.

<sup>۲</sup> Levante

<sup>۳</sup> Piacenza

سال ۱۶۲۱ نقش رهبری خود را از دست دادند. دو باره منطقه‌ی دریای مدیترانه به مکانی دست دوم تبدیل شد - امری که پس از کشفیات بزرگ، نسبتاً منطقی بود - و مدتی طولانی به همان سان ماند.

سقوط مدیترانه در این دوره یعنی یک قرن پس از کریستف کلمب مرحله‌ای بینابینی طولانی و تعجب‌انگیز ساخته است که هسته‌ی مرکزی کتاب من درباره‌ی منطقه‌ی مدیترانه است که خیلی وقت پیش منتشر کردم. اما تاریخ این بازگشت چه موقع است؟ سال ۱۶۱۰، ۱۶۲۰ یا ۱۶۵۰؟ پیش از همه‌ی این‌ها اما: چه روندی علت آن بود؟ به این سؤال دوم و مهم‌تر، زمانی کوتاه پیش از این به شکلی درخشان و از نظر من کاملاً متناسب ریچارد ت. راپ در مقاله‌ای در مجله‌ی تاریخ اقتصاد پاسخ داده است.<sup>۱</sup> بی‌تردید این مقاله زیباترین مقاله‌ای است که من از مدت‌ها پیش تا کنون خوانده‌ام. در این مقاله نویسنده نشان می‌دهد که جهان مدیترانه تقریباً از سال ۱۵۷۰ به بعد به وسیله‌ی کشتی‌ها و تجار اروپای شمالی مورد حمله‌ی مداوم قرار داشت؛ در تنگنا گذارده شد و تاراج گردید. منبع اصلی ثروت آنها ناشی از معاملات کمپانی‌های هند و ماجراجویی‌های هفت دریا نبود. تکیه‌گاه آنها بیش‌تر ثروت موجود در اطراف خود دریای مدیترانه بود که به هر طریق شایسته یا ناشایسته که می‌توانستند به خود اختصاص دادند. کل منطقه غرق تولیدات ارزان و بنجل شد؛ آگاهانه از منسوجات عالی جنوب کپی

<sup>۱</sup> Richard T. Rapp, *The Unmaking of the Mediterranean Trade Hegemony. International Trade Rivalry and the Commercial Revolution*, in: *Journal of Economic History*, 35, 1975, P.499-525 .

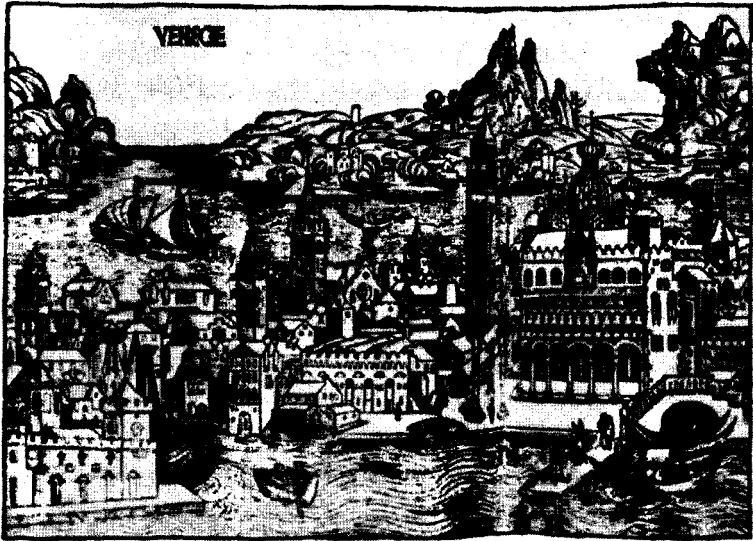
برداری کردند و حتا بر آنها مهر ونیزی مشهور در جهان را زدند، تا آنها را با این «علامت تجاری» در بازارهایی که معمولاً ونیزیان تولیدات خود را در آنها عرضه می‌کردند به فروش رسانند. نتیجه این شد که صنعت مدیترانه مشتریان و آوازه‌ی خود را از دست داد. تصور کنید چه اتفاقی خواهد افتاد اگر در طول بیست، سی یا چهل سال کشورهای جدید این امکان را بیابند تا در بازارهای خارجی و داخلی آمریکا تولیدات خود را با مارک «ساخت آمریکا»<sup>۱</sup> به فروش رسانند!

خلاصه، پیروزی اروپایی‌های شمالی حاصل مفاهیم فکر شده‌ی اقتصادی یا مکانیسم‌های طبیعی رقابت صنعتی نبود (شمال این امتیاز را داشت که سطح دستمزدها در آن جا پایین‌تر بود) و رفرماسیون هم توضیح کافی این پیروزی نیست. بیش از این‌ها، سیاست اروپایی‌های شمالی به سادگی عبارت از این بود که خود را به به جایگاه برندگان سابق برسانند، اگر لازم می‌بود به زور. آیا این قاعده امروز نیز صادق نیست؟ تقسیم جبری جهان در جنگ جهانی اول که لنین آن را افشا نمود آن گونه که تصور می‌کرد پدیده‌ی جدیدی نبود. این امر هنوز امروزه بخشی از واقعیت ما نیست؟ کسانی که در مرکز — یا نزدیک مرکز — زندگی می‌کنند می‌توانند دیگران را به اطاعت از خواسته‌های خود وادارند.

این نکته مرا به دومین سوالم هدایت می‌کند: تقسیم هر جهان اقتصادی به نواحی وابسته به مرکز که هر چه از قطب پیروزمند فاصله‌ی بیشتری داشته باشند از امتیاز کم‌تری برخوردار می‌شوند.

---

<sup>۱</sup> Made in USA



شکوه، ثروت و خوشبختی در مرکز جهان اقتصادی جمع می‌شود، در هسته‌ی آن. خورشیدِ تاریخ در آن جا با زیباترین رنگ‌ها می‌درخشد؛ در آن جا قیمت‌ها بالا، مزدها بالا، بانک‌ها قدرتمند، کالاها «شاهانه»، صنایع سودآور و کشاورزی سرمایه‌دارانه است؛ مبدأ و مقصد تجارت خارجی آن جا است، فلزاتِ گران‌بها، ارزهای قوی و برات‌ها به آن جا سرازیرند. مدرنیزه شدن‌های اقتصادی پیش از هر جا تماماً در آن جا اتفاق می‌افتند. و خود را بر سیاحان و نیز قرن ۱۵، آمستردام قرن ۱۷، لندن قرن ۱۸ یا نیویورک امروز آشکار می‌سازند. آخرین تکنیک‌ها را که با دانش پایه‌ای مربوطه همراهند معمولاً در آن جا می‌توان دید. آن جا «آزادی‌ها»یی ریشه گرفته‌اند که افسانه‌ی صرف نیستند هرچند واقعیت صرف هم نیست. فقط «زندگی آزادانه»ی مشهور در ونیز یا آزادی‌ها در هلند و انگلیس را به خاطر آورید.

وقتی به سوی همسایگان، رقبا و وابستگان به مرکز یعنی به

مناطق واسطه می‌رسیم سطح زندگی یک درجه نزول می‌کند. در آن جا دهقانان آزاد کم‌تری و شهروندان آزاد کم‌تری وجود دارند، مبادلات ناکافی و بانک و مالیه‌ی ناقص که معمولاً در دست خارجی‌هاست، و صنایع نیز نسبتاً سستی هستند. گرچه فرانسه‌ی قرن ۱۸ پرشکوه و شیک بود اما سطح زندگی در آن جا قابل مقایسه با انگلستان نبود. جان بول<sup>۱</sup> گوشت‌خواری «پروار» بود که کفش چرمی می‌پوشید. اما ژاک بنوم<sup>۲</sup> به عکس یک نان‌خوار لاغر و نحیف زود پیر شده‌ای بود که با کفش چوبی به پا این ور آن ور می‌رفت.

اما آنگاه که به مناطق حاشیه‌ای اقتصاد جهان برسیم تفاوت با فرانسه چه عظیم است! مثلاً سال ۱۶۵۰ را در نظر بگیریم، هلند کوچک یا از آن هم کوچک‌تر آمستردام مرکز جهان است. مناطق واسطه، مناطق درجه دو — در دیگر نقاط اروپا — بسیار فعال بودند: کشورهای دریای شمال و دریای شرق، انگلستان، آلمان (سواحل رودهای راین و البه)، فرانسه، پرتغال، اسپانیا و شمال ایتالیا. مناطق حاشیه عبارت بودند از اسکاتلند، ایرلند و کشورهای اسکاندیناوی در شمال، به‌علاوه‌ی تمامی اروپای شرقی آن سوی خط هامبورگ — و نیز و ایتالیای جنوب رم (ناپل، سیسیل). به این‌ها باید بخش آمریکای اروپایی شده آن سوی آتلانتیک — منطقه‌ای حاشیه‌ای به‌معنای واقعی کلمه — را اضافه کرد. در تمامی دنیای جدید برده‌داری حاکم بود به‌استثنای کانادا و همچنین دوران آغازین مستعمرات انگلیس در آمریکا. حاشیه‌ی اروپای مرکزی تا لهستان و

۱. John Bull سمبول یک انگلیسی معمولی.

۲. Jacques Bonhomme سمبول یک فرانسوی معمولی.

آن‌سوتر، منطقه‌ی دومین دوره‌ی سرواژ بود یعنی سرواژ در آن جا مانند دیگر نقاط اروپا ناپدید شد بود ولی از قرن ۱۶ دوباره برقرار گردید.

خلاصه، جهان اقتصادی اروپا در سال ۱۶۵۰ عبارت بود از جوامعی که بر هم و کنار هم قرار داشتند، مجموعه‌ای متشکل از یک جامعه‌ی سرمایه‌داری شده - یعنی هلند - تا جوامع مبتنی بر سرواژ و برده‌داری. از طریق این هم‌زمانی، تمامی مسائل از نو مطرح شدند. چراکه سرمایه‌داری در واقع از این طبقه‌بندی یک‌دست زنده است: دورترین مناطق و مناطق واسطه پیش از همه مرکز را تغذیه می‌کردند و مرکز اگر نوک پیکان، بالاترین طبقه‌ی [روبنای] سرمایه‌دارانه‌ی تمامی این بنا نیست، پس چیست؟ چشم‌اندازها متقابلاً یکدیگر را تکمیل می‌کنند: همان طور که مرکز وابسته به واردات مناطق پیرامونی است، مناطق پیرامونی نیز وابسته به احتیاجات مرکز هستند که ضرب‌آهنگ را تعیین می‌کند. بالاخره این اروپای غربی بود که برده‌داری بر اساس نمونه دوران کهن را در جهان جدید دوباره کشف کرد و به فرمان اقتصاد، در اروپای شرقی دومین دور سرواژ را «تعمیم» داد. به این ترتیب تمامی قدرت تز والرشتاین آشکار می‌شود: سرمایه‌داری اختراع جهانی نابرابر است؛ به همدستی اقتصاد بین‌المللی احتیاج دارد تا بتواند توسعه یابد. محصول سازمان‌یابی مبتنی بر اتوریتیه‌ی یک منطقه است که به‌طور آشکار بسیار گسترش یافته است. سرمایه‌داری در منطقه‌ای محدود نمی‌توانست به این اندازه رشد کند و بدون یاری کار ارزان مناطق دیگر شاید اصلاً به وجود نمی‌آمد.

نسبت به الگوی معمولی توالی برده‌داری، سرواژ، سرمایه‌داری،



این تز توضیح دیگری ارائه می‌کند. این تز بر هم‌زمانی، بر هماهنگی بی‌تأکید می‌کند که به دلیل یکتائیش برد ویژه‌ای می‌تواند داشته باشد. این تز هنوز همه چیز را توضیح نمی‌دهد و نمی‌تواند همه چیز را توضیح دهد. اما پیش از همه در مورد یک نکته صادق است که از نظر من برای شناخت منشأ سرمایه‌داری مدرن اهمیت ویژه‌ای دارد، من به آنچه *ورای* مرزهای جهان اقتصادی اروپایی در جریان بود اشاره دارم.

در واقع آسیا تا پایان قرن ۱۸ و تا پیدایی اقتصاد واقعاً جهانی، دارای جهان‌های اقتصادی خود بود که به‌خوبی سازمان‌دهی شده بودند: در این جا منظورم چین، ژاپن، بلوک هند - اندونزی و جهان اسلام است. معمولاً و به‌درستی گفته می‌شود که روابط بین این اقتصادهای ملی و اروپا سطحی بودند، تنها شامل مبادله‌ی کالاهای تجملی - بیش از همه فلز، ادویه‌جات و ابریشم - با پول نقد می‌شدند، و تمام این مبادلات در مقایسه با کل این اقتصادهای جهانی وزنه کمی داشتند. بی‌شک چنین بوده، اما همین تجارت محدود و ظاهراً سطحی در اروپا و در آسیا تنها در اختیار سرمایه‌های بزرگ بود؛ و این خود بی‌شک نه اتفاقی بود، نه می‌توانست اتفاقی باشد. من حتا معتقد شده‌ام که هر جهان اقتصادی دائماً از خارج دست‌کاری می‌شود. پهلو گرفتن واسکو دو گاما<sup>۱</sup> در

---

۱. Vasco da Gama (ت. ۱۴۶۰ یا ۱۴۶۹ - م. ۲۴ دسامبر ۱۵۲۴ کوچی هندوستان) سیاح و دریانورد پرتغالی، اولین اروپایی که در بعد از گذر از دماغه‌ی امید در ۲۰ مه ۱۴۹۸ به هندوستان رسید.

سال ۱۴۹۸ در کلکته یا توقف کورنیل دو هاوتمن<sup>۱</sup> در بندر آن زمان مهم بانتمام در جاوه در سال ۱۵۹۵ یا پیروزی روبرت کلیو<sup>۲</sup> در سال ۱۷۵۷ در پلاسی<sup>۳</sup> که از این طریق بنگال به تصرف انگلستان در آمد نکاتی هستند که تاریخ‌نگاری اروپای بزرگ بر اهمیت آنها تأکید کرده و هیچ کس مدعی نیست که در این کار اغراق شده است. سرنوشت، کفش‌های هفت فرسنگی دارد و می‌تواند گام‌های عظیمی بردارد.

### ۳

درباره‌ی اروپا از یک سلسله جهان‌های اقتصادی پی‌درپی سخن گفتم که هر بار توسط یک مرکز پدید آمدند و برپا ماندند. اکنون باید تأکید کنم که این مراکز سلطه تا ۱۷۵۰ همواره شهرها و در واقع دولت‌شهرها بودند. از آمستردام هم که در میانه‌ی قرن ۱۸ بر جهان اقتصادی حکمروایی می‌کرد می‌توان به حق به‌عنوان

۱. Cornelis de Houtmans (ت. ۲ آوریل ۱۵۶۵ گودا Gouda - م. ۱ سپتامبر ۱۵۹۹ سوماترا). کاشف هلندی که راه دریایی جدید بین اروپا و اندونزی را کشف کرد و تجارت ادویه‌جات آسیای جنوب شرقی را رهبری می‌کرد.

۲. Robert Clives بارون کلایو (ت. ۲۹ سپتامبر ۱۷۲۵ - م. ۲۲ نوامبر ۱۷۷۴ لندن) افسر انگلیسی در کشورهای مستعمره.

۳. Plassey، جنگ پلازی (به‌بنگالی বলাশীর যুদ্ধ پولاشیر جودهو) در ۲۳ ژوئن ۱۷۵۷ در لیاشر در شرق بنگال در ساحل رودخانه‌ی بهاگیراتی حدود ۱۵۰ کیلومتری شرق کلکته بین سراج الدوله آخرین نواب مستقل بنگال و شرکت کمپانی هند شرقی اتفاق افتاد. جنگ به شکست سراج الدولین و تصرف بنگال به دست کمپانی هند شرقی انجامید.

دولت‌شهر و در حقیقت آخرین دولت‌شهر، آخرین پولیس<sup>۱</sup> تاریخ نام برد. شهرستان‌های متحد در پشت آن فقط سایه‌ی حکومت بودند. آمستردام به تنهایی فرمانروایی می‌کرد، فانوس دریایی درخشانی که در سراسر دنیا از کاریبیک تا سواحل ژاپن قابل رؤیت بود. در میانه‌ی قرن روشن‌گری، دوران جدیدی آغاز شد. لندن این فرمانروای جدید دیگر دولت‌شهر نبود بلکه پایتخت جزیره بریتانیا بود که به آن نیروی مقاومت‌ناپذیر یک بازار ملی را می‌بخشید.

به این ترتیب دو دوران وجود داشت: جهان‌های اقتصادی که توسط شهرها بنیان نهاده شده بودند و شهرها بر آنها حکمرانی می‌کردند و جهان اقتصاد «ملی». من به همه‌ی این‌ها به‌طور خلاصه و پشت سر هم می‌پردازم چون فاکت‌ها برای بسیاری آشنا هستند و به‌علاوه در این باره قبلاً هم صحبت کرده‌ام؛ به نظر من در درجه‌ی اول این فاکت‌های آشنا فقط در کلیتشان معنا دارند، چون مسئله‌ی سرمایه‌داری تنها می‌تواند در رابطه با این کلیت از نو مطرح و روشن شود.

تا سال ۱۷۵۰ در اروپا همه چیز گرد چند شهر مهم — ونیز، آنت‌ورپن، جنوا و آمستردام — می‌چرخید که به‌علت نقشی که داشتند به‌شکل غول‌های ترسناک و حیرت‌انگیز درآمده بودند. اما پیش از آن، در قرن ۱۳ هیچ یک از این شهرها بر زندگی اقتصادی فرمانروایی نمی‌کرد. این امر به این معنا نیست که اروپای آن زمان فاقد جهان اقتصادی سازمان‌مند و ساختارمند بود. دریای مدیترانه که

---

۱. Polis شهرهای مستقل یونان.

مدتی زیر سلطه‌ی اسلام قرار داشت دو باره بر مسیحیت گشوده شده بود؛ و تجارت با شرق مدیترانه<sup>۱</sup> به مغرب‌زمین پایگاه خارجی با نفوذی در دوردست عرضه می‌کرد که به‌راستی هیچ اقتصاد جهانی بدون آن شایسته این نام نیست. دو منطقه‌ی پیش‌آهنگ از یک دیگر متمایز بودند: ایتالیا در جنوب و هلند در شمال. مرکز ثقل این کل در میانه‌ی این دو منطقه مستقر بود: در بازارهای مکاره‌ی شامپانی و بری که هر دو شهرهایی ساختگی بودند در نزدیک یک شهر نسبتاً بزرگ (تروی)<sup>۲</sup> و سه شهر کوچک‌تر (پروونس، بار سو آبه<sup>۳</sup> و لاگنی).



<sup>1</sup> Lavente

<sup>2</sup> Troyes

<sup>3</sup> Bar-Asur-Aube

اغراق است اگر گفته شود که این مرکز ثقل در خلأ جای گرفته بود، چراکه بسیار دور از پاریس واقع نشده بود، پاریسی که آن زمان مرکز مهم تجاری و برخوردار از شکوه حکومت لوئی نهم («مقدس») و شهرت دانشگاهی بود. جوزپه توفانین<sup>۱</sup> مورخ انسان‌گرا که به کتابش عنوان گویای قرن بدون رم<sup>۲</sup> داد این رابطه را در نظر داشت. منظورش قرن سیزدهم بود عصری که رم سلطه‌ی فرهنگی خود را به نفع پاریس از دست داده بود. اما روشن است که شکوه آن زمان پاریس مقداری هم به بازارهای مکاره‌ی شلوغ و فعال شامپانی ارتباط داشت که تقریباً میعادگاه بین‌المللی مداومی را شکل می‌دادند. از شمال — از هلند به معنای وسیع کلمه، از آن کارگاه‌های خانوادگی بی‌شماری که از مارن<sup>۳</sup> تا دریای زوئید<sup>۴</sup> گسترده بودند و با پشم، کف یا کتان کار می‌کردند — پارچه‌های پشمی و کتان وارد می‌شدند و با فلفل و ادویه و همچنین در برابر پول تجار و وام‌دهندگان ایتالیایی مبادله می‌شدند. اما همین مبادلات محدود کالاهای تجملی کفایت می‌کرد تا یک دستگاه عظیم — تجارت، صنعت، حمل‌ونقل و اعتبارات — را به جنبش در آورد، به طوری که این بازارهای مکاره به مرکز اقتصادی اروپا بدل شدند.

افول بازارهای مکاره‌ی شامپانی در اواخر قرن ۱۳ دلایل متفاوتی داشت: در سال ۱۲۹۷ یک خط مستقیم کشتی‌رانی بین دریای

---

۱. Giuseppe Toffanin (ت. ۸۹۱ پادوا Padova - م. ۱۹۸۰) متقد ادبی و تاریخ‌دان ایتالیایی.

۲. Storia dell'Umanismo Bd.1: Il secolo senza Roma. Bologna 1964.

۳. Marne رودخانه‌ای در جنوب پاریس.

۴. Zuidsee

مدیترانه و بروژ<sup>۱</sup> برقرار شد، راه دریایی بر راه خشکی تفوق یافت؛ علاوه بر آن ارتباط پرونق شمال - جنوب از طریق شهرهای آلمان، از مسیرهای سیمپلتون و گوتهارد گسترش یافت؛ و سرانجام شهرهای ایتالیا صنعتی شدند؛ اگر تا این زمان به رنگ کردن ماهوت‌های ساخت شمال قانع بودند اما این زمان دیگر خود به تولید آن دست زدند، آرته دلا لانا<sup>۲</sup> در فلورانس این کار را شروع کرد. اما در افول این بازارهای مکاره بیش از هر چیز بحران شدید اقتصادی در قرن چهاردهم نقش داشت که تراژدی طاعون سیاه به سرعت به آن اضافه شد. ایتالیا مهم‌ترین شریک تجاری شامپانی از این آزمون پیروز سر برآورد. و دوباره به مرکز مجادله‌ناپذیر حیات اروپا تبدیل شد. تمامی مبادله میان شمال و جنوب تحت کنترل ایتالیا در آمد و علاوه بر آن کالاهای خاور دور که از راه خلیج فارس، بحر احمر و به وسیله‌ی کاروان‌های شرق مدیترانه حمل می‌شدند از همان ابتدا تمامی بازارهای اروپا را بر ایتالیایی‌ها گشوده بود.

در واقع رهبری ایتالیا زمان طولانی بین چهار شهر قدرتمند — ونیز، میلان، فلورانس و جنوا — تقسیم شده بود. تازه پس از شکست جنوا در سال ۱۳۸۱ فرمانروایی طولانی ونیز که همیشه هم پیوسته و بدون تیرگی نبود آغاز شد. این فرمانروایی باید بیش از یک قرن دوام می‌یافت، تا زمانی که ونیز مراکز تجاری شرق

<sup>۱</sup> Brügge

<sup>۲</sup> . Arte della lana صنف پشم‌باف و یکی از هفت صنف بزرگ فلورانس در پایان قرون وسطا و در دوران رنسانس.

مدیترانه را کنترل می‌کرد و مهم‌ترین محل ورود و خروج محصولات پرخواستار خاور دور در اروپا بود. به‌همین خاطر آن همه در ونیز ازدحام می‌کردند. در قرن ۱۶ آنت ورپن، شهر مارکوس مقدس<sup>۱</sup> دست بالا را یافت چون پرتغال از مسیر آتلانتیک مقدار عظیمی فلفل به آن جا حمل می‌کرد و این شهر تبدیل به انبار فلفل شده بود. از این طریق بندر شلده<sup>۲</sup> مرکز عظیمی شد که بر راه‌های تجاری آتلانتیک به شمال اروپا حاکمیت داشت. بعدها به‌دلایل متفاوت سیاسی که در این جا به‌علت اختصار لازم نمی‌توان به جزئیاتش پرداخت اما به جنگ اسپانیا در هلند مربوط بود، نقش رهبری به جنوا داده شد. ثروت شهر ژرژ مقدس<sup>۳</sup> حاصل تجارت با شرق مدیترانه نبود بلکه حاصل تجارت با دنیای جدید<sup>۴</sup>، با اسیلیه و حاصل سراریز شدن سیل نقره‌ی از معادن آمریکا بود که از طریق جنوا در اروپا تقسیم می‌شد. آمستردام سرانجام به همه‌ی مشاجرات خاتمه داد: حاکمیت طولانی‌اش — بیش از یک قرن و نیم — از دریای شرق تا شرق مدیترانه و ملوک‌ها<sup>۵</sup> در اندونزی گسترده بود. این حاکمیت را عمدتاً مدیون کنترل بلامنازعش بر کالاهای اروپای شمالی از یک سو و بر «ادویه‌های مرغوب» (دارچین، میخک و غیره) از سوی دیگر بود و تمامی منابع آن در خاور دور در دستان آمستردامی‌ها قرار داشت. این شبه انحصار به این شهر امکان می‌داد

<sup>۱</sup> Saint Markus (Mark)

<sup>۲</sup> Schelde در مصب رودخانه‌ای به‌همین نام نزدیک شهر آنت‌ورپن.

<sup>۳</sup> Saint Georg

<sup>۴</sup> New World قاره آمریکا.

<sup>۵</sup> Molucc (Molukken) یک مجموعه جزیره در اندونزی. در دوران استعمار به جزایر ادویه هم معروف بود.

تا بدون مانع در همه جا به تجارت بپردازد. اکنون بگذارید امپراتوری شهرها را ترک کنیم تا سریعاً به مسئله‌ی بزرگ بازارهای ملی و اقتصادهای ملی برسیم.

اقتصاد ملی یک مکان سیاسی است که به دست دولت به علت ضرورت‌ها و نوآوری‌های زندگی مادی به مکانی منسجم با اقتصاد واحد تبدیل می‌شود و فعالیت‌های آن در مجموع می‌تواند جهت‌گیری مشترکی داشته باشد. تنها انگلستان در این هنر موفق شد. از این رو در این رابطه از انقلاب‌ها صحبت می‌شود: از یک انقلاب اقتصاد کشاورزی، یک انقلاب سیاسی، یک انقلاب مالی و یک انقلاب صنعتی. این فهرست را باید با آن انقلابی که بازار ملی انگلستان را پدید آورد (هر چه می‌خواهید بنامیدش) کامل کنیم. اوتو هینتز<sup>۱</sup> در انتقاد به سمبارت از اولین کسانی بود که بر اهمیت دگرگونی ناشی از فراوانی نسبی وسایل حمل و نقل درون یک قلمرو محدود تکیه کرد.<sup>۲</sup> انگلستان در کنار کاروانسراها و باربری‌های بی‌شمار عملاً یک شبکه‌ی متراکم رودخانه و کانال در اختیار داشت که با کشتیرانی ساحلی گسترده‌ای تکمیل شده بود. شهرستان‌های انگلیس از طریق لندن محصولات خود را مبادله یا صادر می‌کردند، علاوه بر آن انگلستان خیلی زود گمرک داخلی و حق راه‌داری را لغو کرده بود. اضافه بر آن انگلستان در سال ۱۷۰۷ با اسکاتلند و در

۱. Otto Hintze (ت. ۱۸۶۱ پربینتس Priintz - م. ۱۹۴۰) پرفسور اقتصاد و مدیریت و

تاریخ اقتصادی در دانشگاه برلن.

<sup>۲</sup> Otto Hintz, Der moderne kapitalismus als historische Individuum, Ein kritischer Bericht über Sombarts werk (1929), in Soziologie und Geschichte. Gesammelte Abhandlung zur soziologie, Politik und Theorie der Geschichte, hg. v. Gerhard Oestreich. Göttingen 1964, S, 374-426.



سال ۱۸۰۱ با ایرلند به وحدت نهایی دست یافته بود. می‌توان اعتراض کرد که هلند هم یک بازار ملی به وجود آورده بود، اما در قلمرو بسیار کوچکی و حتا توان آن را نداشت که مردم خود را تغذیه کند. از این رو، این بازار داخلی در محاسبات سرمایه‌داران هلندی که سمت و سویشان رو به بازار خارجی بود هیچ نقشی بازی نمی‌کرد.

فرانسه، برعکس، به موانع بسیاری برخورد: از جمله عقب‌ماندگی اقتصادی، گستردگی نسبتاً زیاد قلمروش، درآمد سرانه‌ی بسیار نازلش، مشکلات راه‌های ارتباطی داخلی و سرانجام تمرکز ناکاملش. فرانسه برای وسایل حمل‌ونقل آن زمان بسیار بزرگ، سامان داده نشده و دارای مناطق متفاوت از یکدیگر و خیلی بی‌سازمان بود. به‌همین دلیل ادوارد فوکس<sup>۱</sup> در کتابی تقریباً برجسته و هیجان‌انگیز به‌سادگی توانست نشان دهد که حداقل دو فرانسه وجود داشت: یک فرانسه‌ی دریایی، سرزنده، انعطاف‌پذیر، کاملاً هم‌گام با رونق اقتصادی قرن هجدهم و صرفاً رو به سوی خارج، در حالی که رابطه‌اش با داخل کشور بسیار کم بود؛ در سوی دیگر فرانسه‌ی خشکی بود، به زمین وابسته و محافظه‌کار، گرفتار مانده در افقی منطقه‌ای و بی‌اطلاع از امتیازات اقتصادی یک سرمایه‌داری بین‌المللی. ولی همین فرانسه دوم به‌طور مکرر قدرت سیاسی را در اختیار گرفته بود. هرچند پاریس مرکز حکومت بود و در وسط کشور قرار داشت به هیچ وجه پایتخت اقتصادی نبود، این نقش را

---

<sup>۱</sup> Adward Whiting Fox, History in Geographic Perspective. The Other France. New York 1971.

مدت‌ها لیون بازی می‌کرد، یعنی از هنگام تشکیل بازارهای مکاره‌اش در سال ۱۴۶۱. در اواخر قرن ۱۶ یک جابه‌جایی به نفع پاریس اتفاق افتاد هرچند در آغاز ناموفق ماند. تنها بعد از ورشکستگی ساموئل برنارد<sup>۱</sup> در سال ۱۷۰۹ پاریس مرکز اقتصادی بازارهای فرانسه شد و تنها پس از سازماندهی مجدد بازار بورس پاریس در سال ۱۷۲۴ این بازار واقعاً آغاز به کار کرد. اما دیگر بسیار دیر بود. موتوری که تازه در دوران حکومت لویی شانزدهم کاملاً دور برداشته بود موفق نشد تمامی فرانسه را به جنبش درآورد و به پیش براند.

سرنوشت انگلستان بسیار ساده‌تر بود. تنها یک مرکز وجود داشت، لندن که از همان قرن ۱۵ مرکز اقتصادی و سیاسی بود و به سرعت بازار انگلستان را مطابق احتیاجاتش — یا از آن دقیق‌تر مطابق احتیاجات تجار بزرگ محلی — سازمان داد.

علاوه بر این، جزیره بودن به انگلستان کمک کرد تا مستقل بماند و مانع دخالت سرمایه‌داران خارجی شود. آنگاه که توماس گس‌هام<sup>۲</sup> در سال ۱۵۵۸ بازار بورس را بنیاد گذارد آنت‌ورپن دیگر با واقعیتی کامل شده روبرو شد. همین امر برای شهرهای هانزا<sup>۳</sup> صادق بود بعد از آن که انگلستان در سال ۱۵۹۷ انجمن بازرگانی اشتال‌هوف<sup>۴</sup> (در لندن) را بست و امتیازات «مهمانان» سابقش را لغو کرد، آنها نیز در مقابل

۱. Samuel Bernard کنت دو کوبر (1651) comte de Coubert - ۱۸ ژانویه ۱۷۳۹

۲. Thomas Gesham (حدود ۱۵۱۹ - ۲۱ نوامبر ۱۵۷۹) تاجر و سرمایه‌گذار انگلیسی که برای ادوارد پنجم و الیزابت اول شاه و ملکه انگلستان کار می‌کرد.

۳ Hansa-Stäte

۴. Stahlhof انجمن بازرگانان آلمانی در لندن برای حفظ منافعیشان.

واقعیتی کامل شده قرار گرفتند. و بالاخره آمستردام نیز با بسته شدن اولین قرارداد حمل‌ونقل دریایی<sup>۱</sup> در سال ۱۶۵۱ خود را با این واقعیت کامل شده رودررو دید. در این زمان آمستردام تقریباً بر تمامی تجارت اروپا حاکم بود. اما انگلستان وسیله‌ی فشاری در اختیار داشت: به علت جریان بادهای کشتی‌های بادبانی هلندی اغلب مجبور می‌شدند در بندرهای انگلیس پهلو بگیرند. این نکته احتمالاً توضیح می‌دهد چرا هلند مقررات حمایتی به نفع انگلستان را پذیرفت، تحمیلی که از سوی هیچ کشور دیگری تحمل نمی‌کرد. به هر صورت انگلستان بهتر از هر کشور دیگری در اروپا توانست از بازار ملی و صنایع در حال شکل‌گیری خود حمایت کند. پیروزی انگلستان بر فرانسه در ابتدا مشکل محسوس بود اما به‌زودی خود را نشان داد (به نظر من با قرارداد اوترخت<sup>۲</sup> سال ۱۷۱۳). با انعقاد قرارداد تجاریِ ادن<sup>۳</sup> در سال ۱۷۸۶ این امر اعلام و در سال ۱۸۱۵ مهر شد.

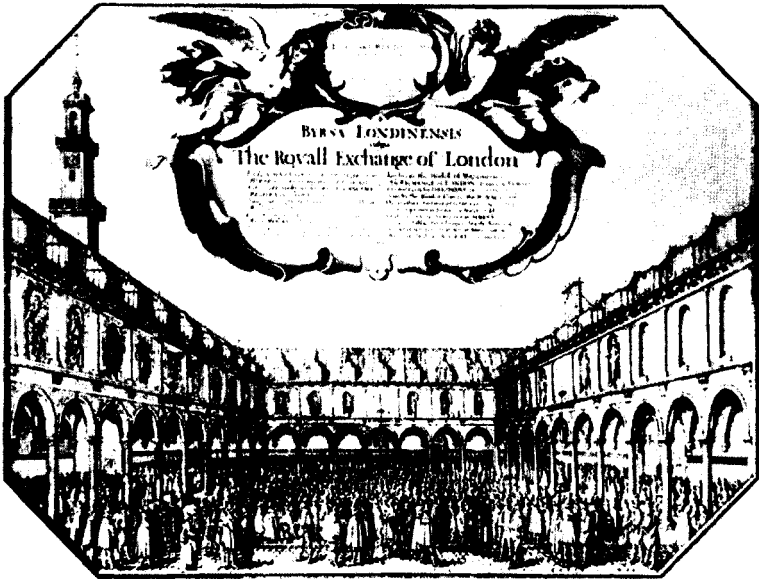
با «به قدرت رسیدن» لندن فصل جدیدی در تاریخ اقتصاد اروپا و جهان آغاز شد، زیرا سلطه‌ی اقتصادی انگلستان که به نقش

---

۱. Navigation Act قوانین حمل‌ونقل دریایی انگلیس (۱۶۵۱ تا ۱۸۴۹) برای مقابله با هلند، بر اساس آن حق حمل کالا به انگلیس فقط در اختیار کشتی‌های انگلیسی یا کشور مبدأ کالا بود.

۲. Treaty of Utrecht مجموعه‌ای از قراردادهای صلح که در سال ۱۷۱۳ در شهر اترخت هلند بین کشورهای مختلف اروپایی به امضا رسید.

۳. le traité d'Eden قرارداد تجاری که بین فرانسه و بریتانیای کبیر (به دست ویلیام ادن دوکلاند William Eden و ماتئیای ژورف ژرار دو رنوال Mathias Joseph Gérard de Rayneval) در ۲۶ سپتامبر ۱۷۸۶ منعقد شد و به جنگ اقتصادی دو کشور پایان داد.



رهبری سیاسی آن نیز منجر گردید نقطه‌ی پایانی بر دورانی چند  
 قرنی گذارد که در آن شهرها ضرب آهنگ جهان‌های اقتصادی را  
 تعیین می‌کردند، و در غیر این صورت اروپا — به‌رغم انرژی و  
 حرص بسیارش — هیچ‌گاه نمی‌توانست بر بقیه دنیا مسلط شود. آن  
 چه انگلستان در رقابت با آمستردام به دست آورد نه تنها تکرار  
 موفقیت هلند بلکه پیشی گرفتن از آن بود. فتح تمامی دنیا بسیار  
 مشکل بود و بسیاری از اتفاقات و وقایع دراماتیک، آن را بارها قطع  
 کردند. اما انگلستان توانست حاکمیت خود را حفظ کند و بر موانع  
 فایق آید. جهان اقتصادی اروپا که دیگر بر سراسر جهان گسترش  
 یافته و اقتصادهای ملی دیگر را به کنار زده بود برای اولین بار  
 کوشید تا بر اقتصاد تمامی جهان مسلط شود چنان که در ابتدا در

برابر انگلیسی‌ها و بعد برای اروپایی‌ها دیگر هیچ مانعی وجود نداشت. این امر تا سال ۱۹۱۴ اوضاع چنین بود. آندره زیگفرید<sup>۱</sup> متولد ۱۸۷۵ در آغاز قرن ما [قرن ۲۰] ۲۵ سال داشت، سال‌ها بعد در جهانی مملو از مرزها به یاد آورد که قبلاً به تمامی مناطق کره‌ی زمین سفر کرده و تنها یک کارت شناسایی به همراه داشته است: کارت ویزیتش! درود بر صلح بریتانیا<sup>۲</sup>، البته انسان‌های بسیاری باید هزینه‌ی این صلح را می‌پرداختند.

#### ۴

انقلاب صنعتی در انگلستان که تا کنون از آن صحبتی نکردم برای حاکمیت جزیره یک آسایشگاه جوان سازی بود، یک قرارداد جدیدی بین انگلستان و قدرت. اما نترسید، من با سر به میان این موضوع عظیم تاریخی نمی‌پریم؛ موضوعی که هنوز هم مستقیماً به ما مربوط است و آرامش ما را بر هم می‌زند. صنعت همچنان بخشی از زندگی ما و هنوز انقلابی و تهدید کننده است. من فقط گزارشی از آغاز این جنبش غول آسا خواهم داد و از مجادلات درخشانی که در درجه‌ی اول تاریخ‌دانان آنگلساکسون، و بسیاری دیگر غرق آن‌اند

---

۱. André Siegfried (ت. ۲۱ آوریل ۱۸۷۵ لوهار Le Havre - م. ۲۸ مارس ۱۹۵۹ پاریس) جامعه‌شناس، جغرافی‌دان متخصص اقتصادی و نویسنده.

۲. Pax Britannica به تقلید از Pax Romana اشاره به امپریالیسم بریتانیا در دوران گسترش امپراتوری بریتانیا در ماوری بحار است. این دوران بعد از جنگ ترافلگار در سال ۱۸۰۵ آغاز شد فروپاشی آن از دهه‌ی ۱۸۷۰ شروع و با جنگ جهانی اول به پایان رسید.

پرهیز خواهم کرد. علاوه بر این فقط به یک مسئله‌ی محدود خواهم پرداخت: می‌خواهم نشان دهم صنعتی‌شدن انگلستان تا کجا با الگوی تشریحی و مدل من همخوانی دارد و تا چه حد درون تاریخ عمومی سرمایه‌داری که شاهد این همه تحولات هیجان‌انگیز بوده می‌گنجد.

ابتدا باید تأکید کنم که به کار بردن واژه‌ی انقلاب در این جا و چه بسا در بسیاری موارد دیگر، نامناسب است. از نظر ریشه‌شناسی، یک انقلاب، جنبش دورانی یک چرخ یا سیاره است؛ جنبشی سریع است و به همان سرعتی که آغاز می‌شود دوباره متوقف خواهد شد. انقلاب صنعتی به عکس، نمونه‌ی یک جنبش بطئی به معنای واقعی کلمه بود؛ جنبشی که در آغاز تقریباً محسوس نبود. مثلاً آدام اسمیت با وجود آن که در میانه‌ی اولین نشانه‌های بروز این انقلاب زندگی می‌کرد، آن را حس نکرد.

آیا تجربه‌ی امروزی ما هم نشان نمی‌دهد که این انقلاب، بسیار بطئی و از این رو سخت و پیچیده بوده است؟ روند صنعتی‌شدن بخشی از جهان سوم که در برابر چشمان ما اتفاق می‌افتد، با مشکلات عظیمی برخورد می‌کند و شکست‌های بی‌شماری را از سر می‌گذراند که در نگاه اول غیرعادی به نظر می‌رسند. در مواردی، اقتصاد کشاورزی با مدرنیزه شدن همراه نیست یا نیروی کار تخصصی وجود ندارد یا تقاضا در بازار داخلی بسیار اندک است؛ در موارد دیگر سرمایه‌داران محلی سرمایه‌گذاری‌های سودآور در خارج را به سرمایه‌گذاری در داخل کشور ترجیح می‌دهند، دولت و لخرجی می‌کند یا فاسد است، تکنیک وارداتی نامتناسب و گران است و هزینه تولید را بالا می‌برد، صادرات جبران‌کننده‌ی واردات ضروری نیست چون بازار بین‌المللی به این یا آن دلیل، دشمنانه

برخورد می‌کند. تازه تمام این مشکلات در زمانی سر بر می‌آورند که انقلاب صنعتی را نباید کشف کرد و الگوهای آن مدت‌هاست برای همه آشنا است. موضوع در اصل باید بسیار ساده باشد. اما هیچ روند توسعه‌ای بدون مشکل جریان نمی‌یابد.

آیا وضعیت تمامی این کشورها یادآور آن چه پیش از تجربه انگلیس اتفاق افتاد نیست، یعنی شکست تمامی انقلاب‌های قبلی که از نظر فنی بالقوه امکان‌پذیر بودند؟ در مصر عصر بطلمه<sup>۱</sup> نیروی بخار آب شناخته شده بود، اما تنها به کار سرگرمی می‌آمد. امپراتوری روم توانایی‌های تکنیکی و تکنولوژیکی مهمی در اختیار داشت که در بیش‌تر موارد در اوج قرون وسطا به فراموشی سپرده شدند و سپس بسیار بعدتر در قرن ۱۲ و ۱۳ دوباره جان گرفتند. در طول این قرن‌های تولد دوباره، اروپا منابع انرژی خود را به‌طریقی رویایی با ساختن آسیاب‌های آبی — که برای رومی‌ها آشنا بود — و آسیاب‌های بادی در همه جا افزایش داد: در همین جا یک انقلاب صنعتی به وقوع پیوست. به نظر می‌رسد چینی‌ها در قرن ۱۴ ذوب آهن با ذغال کک را کشف کردند اما این انقلاب بالقوه ناکام ماند. در قرن ۱۶ یک سیستم کامل آسانسور، تلمبه و دستگاه‌های تخلیه‌ی آب در معدن‌های عمیق به کار گرفته می‌شد، اما این اولین کارگاه‌های مدرن، این طلایه‌داران کارخانه‌ها، سرانجام پس از صرف سرمایه‌ی بسیار، قربانی قانون سود نزولی شدند. در قرن ۱۷ مصرف ذغال سنگ در انگلستان به‌طور وحشتناکی افزایش یافت و جان یو. نف

۱. Ptolemäer Ptolemaic - سلسله‌ی پادشاهی مصر که در سال ۳۰۴ پیش از میلاد آغاز و تا سال ۳۰ پیش از میلاد با تصرف مصر به دست روم خاتمه یافت. دوران بطلمه‌ی مصر همانند دوران پارت‌ها در ایران بعد از مرگ اسکندر مقدونی آغاز شد.

در این مورد به حق از اولین انقلاب صنعتی سخن گفت؛ هرچند این انقلاب نه گسترش یافت و نه هیچ دگرگونی دیگری به دنبال داشت. سرانجام در فرانسه‌ی قرن ۱۸ نشانه‌های پیشرفت صنعتی دیگر چنان نبود که به چشم نیاید، اختراعات تکنولوژیک مداوم بودند و علوم پایه‌ای حداقل به همان نتایج عظیمی می‌رسید که در آن سوی کانال مانس. اما به‌رغم پیشرفت فرانسه گام‌های تعیین‌کننده تنها در انگلستان برداشته شد. گویی آن جا همه چیز چون روندی طبیعی، خودبه‌خود به پیش می‌رفت. و سرانجام به موضوع پریه‌جان اولین انقلاب صنعتی بر روی کره زمین می‌رسیم که به مهم‌ترین گسست در تاریخ مدرن انجامید. اما چرا در انگلستان؟

تاریخ‌دانان انگلیسی چنان به‌کرات این مسئله را بررسی کرده‌اند که تاریخ‌دان غیرانگلیسی به راحتی می‌تواند در جدلهای آنان سرگردان شود. گرچه هر یک را به تنهایی می‌تواند بفهمد، اما انبوه آنها موضوع را مشکل‌تر می‌کند تا ساده‌تر. شک نیست که توضیحات سنتی و ساده، کهنه شده‌اند. امروز بیش‌تر و بیش‌تر گرایش بر این است که به انقلاب صنعتی به‌عنوان یک پدیده‌ی کلی و همین‌طور یک پدیده‌ی بطنی بنگرند که به این علت منشأهای بسیار قدیمی‌تر و عمیق‌تر دارد.

(در مقایسه با رشد دشوار و آشفته‌ی ذکر شده در مناطق توسعه‌نیافته‌ی جهان امروز ما، رونق انقلاب ماشینی انگلیس — این اولین تولید توده‌وار — در پایان قرن ۱۸ تا قرن ۱۹ توانست به رشد ملی چشم‌گیری منجر شود) — اگر استعاره‌ای به کار ببرم — بدون آن

<sup>1</sup> John U. Nef, The Progress of technology and the Growth of Large-Scale Industry in great Britain, 1540-1640, in: Economic History Review, 5, 1934-35, S. 2-24.



که موتورگیر کند یا در جایی با مانعی برخورد کند. بسیار تعجب‌برانگیز نیست؟ تا آن جا که ممکن بود از روستاهای انگلیس نیروی کار بیرون کشیده شد بدون آن که ظرفیت تولیدشان کاهش یابد؛ به این طریق بنگاه‌های صنعتی جدید نیروی کار ماهر و غیرماهر لازم خود را به دست آوردند؛ بازار داخلی انگلستان با وجود افزایش قیمت‌ها توسعه یافت؛ توسعه‌ی تکنولوژی سریعاً در پی آمد و هر جا لازم بود از آن استفاده شد؛ بازارهای خارجی یکی بعد از دیگری گشوده می‌شدند. حتا نزول سود، مثلاً سقوط سود در صنایع پنبه بعد از اولین رونق، منجر به هیچ بحرانی نشد؛ سرمایه‌ی عظیم انباشته شده به‌سادگی توانست در رشته‌های دیگر سرمایه‌گذاری شود. و بعد از پنبه نوبت به راه آهن رسید.

در یک کلام، تمام شاخه‌های اقتصاد انگلیس بدون هیچ مانع و اختلالی با این رونق ناگهانی صنعتی هماهنگ بودند. آیا این امر به کل اقتصاد ملی انگلیس برنمی‌گردد؟ علاوه بر آن در انگلستان انقلاب پنبه «از پایین» آمد، از زندگی عادی. اختراعات اغلب به دست پیشه‌وران انجام می‌گرفت. منشأ کارخانه‌داران به‌نسبت زیاد اقشار ساده بودند. حجم سرمایه‌گذاری که به‌راحتی از طریق وام فراهم می‌شد در آغاز کم بود. نه ثروت موجود، نه سرمایه‌داری مالی و تجاری لندن موجب این دگرگونی چشمگیر نشدند. تازه در سال‌های بعد از سال ۱۸۳۰ بود که لندن کنترل صنایع را در دست گرفت. به این طریق در این‌جا به‌طور نمونه و در مقیاسی بزرگ می‌توانیم شاهد سر برآوردن به‌اصطلاح سرمایه‌داری صنعتی از نیرو و انرژی حیاتی اقتصاد بازار و تولید کالایی ساده باشیم و از نوآوری صنایع کوچک و همچنین تمامی روند تولید و مبادله. این سرمایه‌داری فقط با تکیه بر پایه‌های آن اقتصاد توانست رشد کند،

شکل بگیرد و نیرویش را تکامل بخشد.

هرچند بدون موقعیتی که انگلستان را در آن زمان عملاً فرمانروای بلامنازع جهان ساخت، انقلاب انگلیس این که هست نمی‌شد. بر همگان روشن است که انقلاب فرانسه و جنگ‌های ناپلئون به این امر کمک بسیار کردند. اگر رونق پنبه توانست آن چنان همه‌جانبه و طولانی‌مدت به پیش رود به این علت بود که موتور آن به‌طور مداوم با گشوده شدن بازارهای جدید سوخت‌گیری می‌شد: مستعمرات پرتغال و اسپانیا در آمریکا، امپراتوری ترک‌ها، هندوستان و غیره. جهان ناآگاهانه دستیار فعال انقلاب انگلیس شد.

از این رو به نظر من مجادله‌ی شدید کسانی که رشد سرمایه‌داری و انقلاب صنعتی را با دلایل درونی و از طریق دگرگونی ساختارهای اجتماعی-اقتصادی همان منطقه توضیح می‌دهند و کسانی که فقط توضیح خارجی را مجاز می‌شمردند (یعنی استثمار امپریالیستی جهان)، در نهایت بی‌هوده است. هر کس که نمی‌تواند جهان را استثمار کند. برای این امر احتیاج به موضع قدرتی است که طی زمان مکان طولانی توسعه یافته باشد. بی‌شک هرچند این قدرت بر بنیاد یک روند در دورانی تدریجی پا گرفت، اما در عین حال با استثمار کشورهای دیگر تقویت شد؛ این روند دوگانه فاصله‌ی میان استثمارگر و استثمار شده را افزایش داد. هر دو توضیح — هم داخلی و هم خارجی — به شکل تجزیه‌ناپذیری در هم تنیده‌اند.

به این ترتیب به قسمت نتیجه‌گیری خود می‌رسم. من در تردیدم که شما را قانع کرده باشم. و با گفتن این که جهان و سرمایه‌داری معاصر را چه گونه دآوری می‌کنم — آن هم در پرتوی جهان و

سرمایه‌داری دیروز، آن طور که من آن را فهمیده‌ام و سعی کردم آن را برای شما تشریح کنم، تردید بیش‌تری دارم که بتوانم شما را قانع کنم. ولی آیا توضیح تاریخی نباید تا زمان معاصر برسد؟ آیا نباید تنها پس از چنین آزمونی مشروعیت بیابد؟

بی‌شک سرمایه‌داری امروز ابعاد و نسبت‌های خود را به مقیاس شکفت‌آوری تغییر داده و با این کار خود را با روابط مبادله و منابع مالی که به‌شکلی رویایی گسترش یافته‌اند نیز انطباق داده است. اما من باور ندارم که ماهیت سرمایه‌داری — با در نظر گرفتن تغییرات لازم — به‌طور بنیادی دگرگون شده باشد.

نظرم را با سه حکم قابل اثبات، مستدل می‌کنم:

۱. سرمایه‌داری همچون گذشته مبتنی بر استثمار منابع و امکانات بین‌المللی است؛ به عبارت دیگر، در مقیاس جهانی وجود دارد، حداقل رو به تمامی جهان دارد. در حال حاضر مرکز توجهش کسب مجدد موضع همه‌جانبه‌ی قدرت است.

۲. سرمایه‌داری همچون گذشته بر انحصار قانونی یا واقعی متکی است، با همه‌ی حملاتی که به همین خاطر به آن می‌شود. همچون گذشته «سازمان‌دهی» بازار را آن طور که امروزه می‌گویند دور می‌زند و نادیده می‌گیرد. اما این امر به خطا واقعیت جدیدی انگاشته می‌شود.

۳. از همه مهم‌تر، برخلاف تصور معمول، سرمایه‌داری به هیچ وجه به کل اقتصاد ملی یا به کل جامعه‌ی فعال نفوذ نمی‌کند؛ و سیستم به اصطلاح کامل خود را نه به این و نه به آن تحمیل نمی‌کند. سه بخشی که من از آن صحبت کردم — زندگی مادی، اقتصاد بازار و اقتصاد سرمایه‌داری — هنوز هم به‌طور حیرت‌انگیزی ارزش ایضاحی و تمایزبخشی دارند، هرچند

اقتصاد سرمایه‌داری بسیار گسترش یافته است. برای اطمینان خاطر کافی است نمونه‌وار بخشی از اسرار درونی فعالیت‌های امروزی سه سطح مختلف را در اختیار داشته باشیم. در سطوح کاملاً پایین‌تر تا در اروپا هنوز بخش خودکفای بزرگی وجود دارد، محاسبات کل اقتصاد ملی، کارگاه‌های کوچک پیشه‌وران و بخش‌های خدمات بی‌شماری را در بر نمی‌گیرد. در قشرهای میانی برای مثال می‌توان یک کارخانه‌دار تولید پوشاک را تصور کرد. تولید و توزیع محصولاتش مقهور قانون سخت و حتماً خشن رقابت است؛ تنها لحظه‌ای بی‌توجهی یا ضعف کافی است تا ورشکسته شود. به عکس، برای بالاترین سطح می‌توانم برای شما دو شرکت بزرگ و معروف را که می‌شناسم نام ببرم که ظاهراً با هم در رقابت‌اند و تنها رقبای موجود در بازار اروپا هستند (یک شرکت فرانسوی و یک شرکت آلمانی). در واقعیت امر فرقی نمی‌کند که سفارش به این یا آن شرکت داده شود، زیرا که منافع دو شرکت در هم ادغام شده‌اند، این ادغام به هر شکلی که می‌خواهد سازماندهی شده باشد.

به این ترتیب، نظریه‌ی من — که بعد از تأمل بسیار بدان رسیده‌ام — تایید می‌شود: سرمایه‌داری در مقیاس کاملاً تعیین‌کننده‌ای از فعالیت‌هایی اقتصادی شروع می‌کند که در رأس [اقتصاد یا جامعه] اجرا می‌شوند یا متمایل به این راس‌اند. در نتیجه سرمایه‌داری در مقیاس بزرگ بر روی یک قشر دوگانه که از زندگی مادی و اقتصاد بازار تشکیل شده «شناور» است. نماینده‌ی سود بزرگ است. می‌توانم مرا سرزنش کرد که از سرمایه‌داری یک صفت عالی ساختم. اما من در این نظر تنها نیستم. لنین در «امپریالیسم بالاترین مرحله‌ی سرمایه‌داری» که در سال ۱۹۱۶ نوشت، در دو جا ادعا کرده است:

«سرمایه‌داری عبارت است از تولید کالایی در مرحله‌ی بالایی از رشد این تولید»<sup>۱</sup>، «ده‌ها هزار موسسه‌ی کلان همه چیز، و چند میلیون موسسه‌ی خرد و ریز هیچ هستند»<sup>۲</sup>. اما این واقعیت کاملاً آشکار در سال ۱۹۱۶ واقعیتی قدیمی است، بسیار قدیمی.

کارهای روزنامه‌نگاران، اقتصاددانان و جامعه‌شناسان متأسفانه اغلب دچار این کمبودند که ابعاد و چشم‌انداز تاریخی را در نظر نمی‌گیرند. آیا بسیاری از تاریخ‌دانان هم طوری رفتار نمی‌کنند که گویی دوران مورد پژوهش آنان در خلأ — بدون گذشته و آینده بوده است؟<sup>۳</sup> لنین که متفکری تیزبین بود در همان جا نوشت: «صفت مشخصه‌ی سرمایه‌داری سابق که در آن رقابت آزاد تسلط کامل داشت، صدور کالا بود. صفت مشخصه‌ی سرمایه‌داری جدید که در آن انحصارها تسلط دارند، صدور سرمایه است»<sup>۳</sup>. این ادعاها سخت سوال‌برانگیزند: سرمایه‌داری همیشه انحصاری بوده است؛ کالا و سرمایه همیشه با هم در گردش بوده‌اند. چون سرمایه و اعتبارات همیشه بهترین وسیله برای رسیدن به بازار خارجی و کنترل آن بوده‌اند. خیلی پیش از قرن ۲۰ صدور سرمایه امری روزمره بود؛ در فلورانس در قرن ۱۳، در آگسبورگ، آنتورپن و جنوای قرن ۱۶ و در طول قرن ۱۸ سرمایه در تمام اروپا و جهان جاری بود. روش‌ها، روندها و نیرنگ‌های جهان مالی تازه از سال ۱۹۰۰ یا ۱۹۱۴ به

<sup>۱</sup> Der Imperialismus als Höchste Stadium des Kapitalismus (1917) in; ders., Werke, Bd. 22. Berlin/DDR 1960, S. 189-309. (Zitate: S. 244)

امپریالیسم؛ بالاترین مرحله‌ی سرمایه‌داری، لنین، ترجمه‌ی م. پورهرمزبان و علی بیات، بنگاه نشریات پروگرس ۱۹۸۴، اتحاد شوروی در آثار منتخب در دوازده جلد، جلد ۴ ص ۹۴.

۲. همان جا ص ۳۸

۳. همان جا ص ۹۴

وجود نیامدند. سرمایه‌داری با همه‌ی آنها آشنا بود و یگانگی و قدرتش دیروز مثل امروز در این بوده و هست که از یک نیرنگ به نیرنگ دیگر، از یک شکل عملی به شکل دیگر متوسل شود، و بسته به وضعیت اقتصادی تصمیماتش را ده بار تغییر دهد بدون آن که با خود ناصداق باشد و هویت خود را از دست بدهد.

چیزی که من شخصاً — نه در مقام تاریخ‌دان بلکه به‌عنوان انسان زمان خودم — از آن متأسفم این است که هم جهان سرمایه‌داری و هم جهان سوسیالیستی از پذیرش تفاوت میان سرمایه‌داری و اقتصاد بازار سر باز می‌زنند. سیاستمداران و اقتصاددانان به آنان که در غرب بر نتایج مترتب بر سرمایه‌داری داغ ننگ می‌زنند، پاسخ می‌دهند «این شرّ کوچک روی دیگر سکه‌ی آزادی صاحبان صنایع و بازار آزاد است». من به هیچ وجه به این امر باور ندارم. و به ادعای کسانی که برای رد خواست‌های طرفداران آن بخش از جنبش فکری (که حتا در اتحاد شوروی هم وجود دارند) که از آهستگی اقتصاد سوسیالیستی شکایت می‌کنند و خواهان ابتکار بیش‌تر، انتظار قدری «خودبه‌خودی» (من این را به «آزادی بیش‌تر» ترجمه می‌کنم) دارند پاسخ داده می‌شود «این یک شر کوچک و آن روی سکه‌ی برای دفع طاعون سرمایه‌داری است»، به این هم باور ندارم. اما آیا جامعه‌ای که من آن را ایده‌آل می‌دانم اصولاً ممکن است؟ به هر صورت گمان ندارم در این جهان دیگر هواداران زیادی داشته باشد. اگر نمی‌خواستم به‌عنوان تاریخ‌دان نکته‌ای را با شما در میان بگذارم در این جا باید در واقع به سخنان خود پایان می‌دادم.

علم تاریخ باید به‌طور مداوم از آغاز شروع کند، همیشه در حال تحول است و از خود فرا می‌رود؛ سرنوشتش همچون همه‌ی علوم انسانی دیگر است. از این رو من اعتقاد ندارم کتاب‌های تاریخی که

ما می‌نویسیم بعد از ده‌ها سال، همچنان معتبر باقی خواهند ماند. هیچ کتابی برای ابدیت نوشته نشده و همه‌ی ما این را می‌دانیم.

تفسیر من از سرمایه‌داری و اقتصاد، مبتنی بر مراجعات بی‌شمارم به آرشیوها و بررسی مقالات منتشره‌ی پرشمار است، متأسفانه اطلاعات آماری بسیار ناکافی‌اند و به‌اندازه‌ی کافی به هم مربوط نیستند؛ در نتیجه من بیش‌تر بر اطلاعات کیفی تکیه کرده‌ام تا کمی. تکنگاری‌های حاوی منحنی‌های تولید، درصد سود و نرخ سرمایه‌گذاری‌ها، بیلان دقیق شرکت‌ها یا حداقل آنهایی که سعی کرده‌اند ربح سرمایه‌ی ثابت را تخمین بزنند، بسیار نادرند. من دست به کوشش بی‌ثمری زدم تا از طریق همکاران و دوستانم اطلاعات دقیق‌تری از بخش‌های مختلف به دست آورم، بدون موفقیت زیاد.

با این وجود، بر این نظرم که فقط چنین رویکردی ممکن است راه‌حلی برای توضیحات فرموله‌شده‌ی موقتی من — به‌علت کمبود بدیل‌ها — باشد. وقتی مسئله‌ای را به اجزایش تقسیم می‌کنیم تا آن را بهتر بفهمیم — مثلاً آن‌طور که در مورد سه سطح یا سه مرحله بررسی کردیم — طبیعی است که با این کار واقعیت اقتصادی و اجتماعی را که همیشه بسیار پیچیده‌تر است ناقص کرده و تقلیل داده‌ایم. به جای آن باید بتوان به کل دست یافت تا هم تغییر نرخ رشد و هم شروع هم‌زمان مکانیزه شدن را فهمید. اگر موفق شویم روش‌های مدرن نوعی حسابداری کل اقتصاد ملی، نوعی اقتصاد کلان را در مورد اقتصادهای ملی گذشته به کار بیندیم، به وجود آمدن یک علم تاریخی کامل و جهانی امکان‌پذیر است. من وظایف زیر را به‌ویژه در برابر تاریخ‌دانان جوان می‌بینم: تعقیب تغییر درآمد

ملی و درآمد سرانه‌ی ملی؛ کار تاریخی پیشاهنگانه‌ی رنه باهرل<sup>۱</sup> در مورد پروانس در قرون ۱۷ و ۱۸ را دوباره مطالعه بکنند؛ در پی یافتن همبستگی بین «بودجه و درآمد ملی» باشند همانند کوشش‌های انجام شده در سمپوزیوم در پراتو<sup>۲</sup> (ی ایتالیا) در سال ۱۹۷۶؛ یا عدم هماهنگی بین تولید ناخالص و خالص ملی در دوران‌های مختلف را اندازه بگیرند آن‌گونه که سیمون کازنت<sup>۳</sup> پیشنهاد کرد، فرضیه‌های او برای فهم روندهای رشد مدرن تعیین کننده به نظر می‌رسند.<sup>۴</sup> من در کتاب‌هایم گاه‌گاهی پنجره‌ای گشوده‌ام و توجه را به یکی از این مناظر جلب کرده‌ام، اما این‌ها بیش‌تر احساس می‌شوند تا شناخته. یک پنجره هم کافی نیست. این‌جا بیش‌تر کار هماهنگ و در صورت امکان کار مشترک لازم است.

با این حرف طبیعی است که نمی‌خواهم بگویم علم تاریخ از فردا یک تاریخ اقتصاد بدون بدیل خواهد شد. محاسبه‌ی کل اقتصاد ملی در بهترین حالت می‌تواند نوسانات و تغییرات در آمد ملی را بررسی کند اما کل دارایی‌ها یا ثروت ملی را در نظر نمی‌گیرد. اما این ثروت می‌تواند قابل اندازه‌گیری باشد و باید مورد تحقیق قرار گیرد. و برای تاریخ‌دان همچون برای همه‌ی دانشمندان علوم انسانی و تمام علوم عینی همیشه نوعی آمریکا برای کشف وجود دارد.

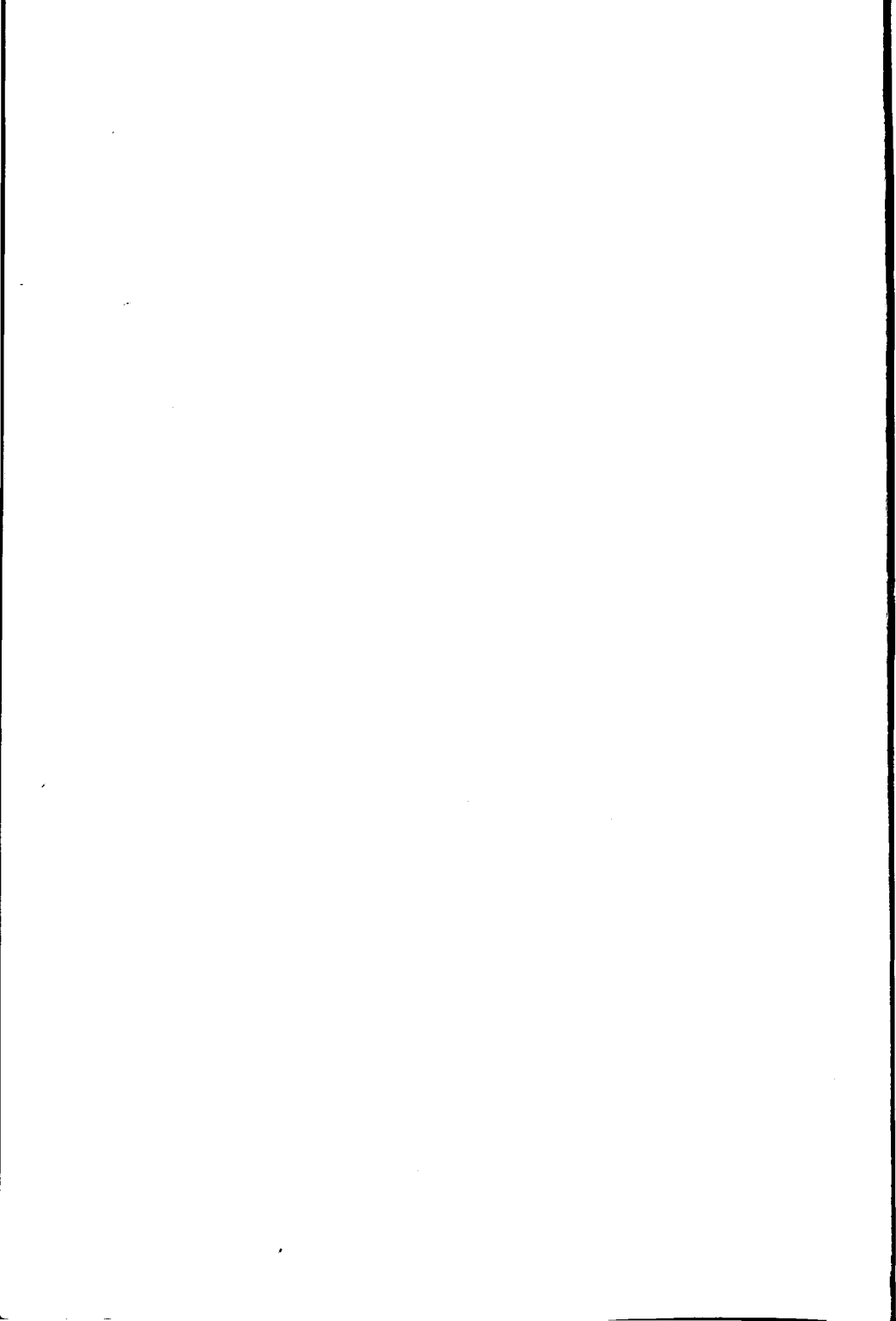
<sup>۱</sup> René Baehrel

۲. Prato شهری در منطقه‌ی توسکانای ایتالیا.

۳. Simon Kuznets (ت. ۳۰ آوریل ۱۹۰۱ پینسک Pinsk، روسیه - م. ۶ ژوئیه ۱۹۸۵ کمبریج) اقتصاددان، برنده‌ی جایزه‌ی اقتصاد نوبل در ۱۹۷۱.

<sup>۴</sup> Simon Kuznets, Capital Formation in Modern Economic Growth (and some Implication for the Past) (1965), in: ders., Population, Capital, and Growth. Selected Fssays. Londpn 1974, S. 121-164.







کتاب‌آمه

پویایی سرمایه‌داری در برگیرنده‌ی سه سخنرانی فرناند برودل است که آوریل سال ۱۹۷۶ در دانشگاه جان هاپکینز در بالتیمور ایراد کرد. برودل طی این سه سخنرانی نتیجه‌ی تحقیقات ۲۰ ساله‌ی خود را درباره‌ی تاریخ اروپا از قرن ۱۴ تا ۱۸ و چگونگی پیدایش سرمایه‌داری در جهان، و تأثیر متقابل بخش‌های مختلف جهان بر هم را ارائه داد.

هریک از این سخنرانی‌ها خلاصه و معرفی یک جلد از سه جلد کتاب قطور وی است. متن کامل سه جلدی این کتاب در سال ۱۹۷۹ با عنوان تمدن مادی، اقتصاد و سرمایه‌داری قرون ۱۴ تا ۱۸ در فرانسه منتشر شد. این کتاب یکی از کتاب‌های مرجع در مورد تاریخ اروپا، شکل مشخص کاربرد نظرات مکتب آنال و به‌خصوص برودل در بررسی تاریخ و ویژگی‌های پیدایش سرمایه‌داری است.

مکتب آنال را مارک بلوخ و لوسین فبر که هر دو در دانشگاه استراسبورگ صاحب کرسی بودند پایه‌گذاری کردند. این مکتب تاریخ‌نگاری یکی از تأثیرگذارترین مکتب‌های تاریخی بر فلسفه‌ی تاریخ، و فهم تاریخ در قرن بیستم بود. بعد از قتل بلوخ به دست فاشیست‌ها در سال ۱۹۴۴ و مرگ فبر در سال ۱۹۵۶، برودل تا هنگام مرگش شاخص‌ترین نماینده‌ی دومین نسل مکتب آنال بود.

از نویسندگان مکتب آنال تا کنون کتاب ارزشمند جامعه‌ی فنودالی اثر مارک بلوخ به فارسی ترجمه شده است.

ISBN:978-600-91433-7-5

